

ابن سګیت

دورقی اھوازی

شھید ولایت

عبدالکاظم علی نژاد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سائلی را گفت آن پیرکهن
گفت خوش آید زبان را بر دوام
گرنیم زایشان، از ایشان گفته‌ام
گر ندارم از شکر جز نام بهر
چند از مردان حق گویی سخن
تا بگوید حرف ایشان را مدام
خوش‌دلم کاین قصه از جان گفته‌ام
این بسی بهتر که اندر کام زهر

از کتاب «صفوة الصّفا»، «ابن بزّاز»

ابن سگیت دورقی اهوازی شهید ولایت

عبدالکاظم علی نژاد

سرشناسه	: علی نژاد، عبدالکاظم، ۱۳۳۰ -
عنوان و نام پدیدآور	: ابن سکیت دورقی اهوازی شهید ولایت نویسنده عبدالکاظم علی نژاد.
مشخصات نشر	: قم دفتر مجمع جهانی اهل بیت <small>علیهم السلام</small> خوزستان ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	: ۲۰۸ ص.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۹۳۷۰۵-۷-۶
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
موضوع	: ابن سکیت، یعقوب بن اسحاق، ۱۸۶-۲۴۶ق.
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۵ ی۸۷ س۷۸ / PJA۵۲۹۹
رده بندی دیویی	: ۸۹۲/۷۰۹
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۵۶۲۸۴۷

با توجه به تاکیدات حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای مدظله العالی مبنی بر بهره برداری از تولیدات داخلی، این کتاب با استفاده از کاغذ ایرانی چاپ شده است.



* ابن سکیت دورقی اهوازی شهید ولایت

نویسنده: عبدالکاظم علی نژاد

ناشر: دفتر نمایندگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام - خوزستان

غلط گیری و صفحه آرایی: قاسم بغدادی

نوبت و تاریخ چاپ: اول، ۱۳۹۵ ش. / ۱۴۳۸ ق. / ۲۰۱۶ م.

تعداد: ۱۵۰۰

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۳۷۰۵-۷-۶

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

فهرست

۹	مقدمه جناب آقای دکتر نصرالله امامی
۱۳	مقدمه‌ی مؤلف
۱۵	سپاس و پوزش
۱۷	فصل اول: آشنایی با سابقه تاریخی و فرهنگی دورق، زادگاه ابن سکیت
۲۹	فصل دوم: شرح حال (ولادت و خاندان)
۳۵	تحصیلات ابن سکیت
۳۷	استادان ابن سکیت
۳۷	۱- ابو عمرو شیبانی
۳۹	۲- کسایی
۴۱	۳- لحيانی
۴۲	۴- فرآء - شيخ النّحاة
۴۷	۵- اثرم
۴۹	۶- قطرب
۵۲	۷- ابن اعرابی
۵۴	۸- نصران خراسانی

- ۹- ابو جعفر محمد بن سلمه بن اُرتبیل الیشکری الکوفی ۵۵
- ۱۰- اصمعی ۵۶
- شاگردان ابن سکیت ۶۱
۱. ابوحنیفه دینوری ۶۱
- ۲- ابو سعید سکری ۶۴
- ۳- ابوطالب المفضل بن سلامه بن عاصم لغوی ۶۴
۴. المعتز بالله (محمد بن جعفر المتوکل) ۶۷
- ۵- مؤید (فرزند متوکل) ۶۷
۶. محمد بن عبدالله بن طاهر خزاعی ۶۷
۷. محمد بن فرج مقری ۶۸
۸. محمد بن عجلان اخباری ۶۸
۱۰. ابوالبشر بندتجی ۶۸
۱۱. حرانی ۶۹
۱۲. ابن مدبّر، ابواسحاق (ابویسر) ۶۹
- راه یافتن ابن سکیت به دربار متوکل ۸۳
- شخصیت اخلاقی ابن سکیت و ردّ اتهامات ۸۹
- تشیع ابن سکیت و رابطه او با ائمه اطهار ۹۷
- حدیث منقول از ابن سکیت ۱۰۱
- شهادت ابن سکیت ۱۰۷
- تألیفات ابن سکیت ۱۱۵

الف - نحو و لغت	۱۱۷
ب - دائرة المعارف و لغتنامه نویسی	۱۲۸
ج- گردآوری و شرح دیوان شاعران پیشین	۱۳۴
نمونه اشعار ابن سکیت	۱۴۹
کتابشناسی ابن سکیت دورقی اهوازی	۱۵۳
القسم العربی: اطلالة على حياة ابن السکیت الدورقي الأهوازي	۱۵۳

مقدمه جناب آقای دکتر نصر الله امامی

تردیدی نیست که سهم ایرانیان در بارور ساختن فرهنگ اسلامی و ادبیات عربی بیشتر از همه ملت‌هایی است که امت بزرگ اسلام را تشکیل داده‌اند. این کوشش دیرپای تاریخی که قطعی‌ترین اسناد و مدارک و آثار موجود گواه آن است، حوزه بسیار گسترده‌ای را تشکیل می‌دهد که از آن جمله است: تدوین فرهنگ‌های لغت عربی، فراهم آوردن آثاری در صرف و نحو زبان عربی، گرد آوردن مجموعه‌های عظیمی از احادیث، نوشتن تفاسیر متعدد با گرایش‌های متنوع، ترجمه آثار مختلف به زبان عربی، وارد کردن مضامین مختلف شعری و ادبی به ادبیات عرب و نگارش متون ادبی گرانقدر.

آنچه یاد شد تنها در قلمرو زبان و ادبیات و مسائل فرهنگی و مذهبی است، درحالی که این کوشش در زمینه‌های علمی و معماری و هنری هم می‌تواند ملحوظ باشد، و همه این خدمات که به تعبیر شهید مرتضی مطهری صورت متقابل داشته است، بزرگترین افتخار ایرانیان برای همه نسل‌های متقدم و متأخر است.

در میان بزرگانی که از جهات عقیدتی و ادبی و فرهنگی، سهمی در این تلاش مقدّس و معنوی داشته‌اند، ابن سکّیت دورقی اهوازی جایگاهی خاص داشته است. او که در دورق [شادگان] از توابع خوزستان زائیده شده و توشه علمی خود را از مراکز پربار قرن سوم [هجری] در بصره و کوفه و بغداد فراهم آورده بود، توانست در طول زندگانی نه چندان طولانی خود، آثار گرانقدری را خلق کند زیرا آگاهی عمیق وی در نحو، لغت، شعر، حدیث و علوم قرآنی چنین توانی را برای او فراهم می‌ساخت از سوی دیگر گذراندن مدّتی از حیات فعال و پربار او در بادیه، وی را با ملکه عربیت و فصاحت و اصالت این زبان آشنا کرده و در این راه کامیاب بود.

اگرچه از آثار متعددی که برای او برشمرده‌اند جز تعدادی اندک باقی نمانده است اما سخن قابل وثوق پژوهشگران معتبر گویای آن است که غالب زمینه‌های علمی و ادبی، مورد توجه آن دانشمند و شاعر خستگی‌ناپذیر بوده است.

یادگار دیگر ابن سکّیت، شاگردان ناموری است که خود صاحب آثار گرانقدری بوده‌اند. از میان این کسان باید به ابوحنیفه دینوری، ابوسعید سکّری و ابوطالب مفضل بن سلامه و چند تن دیگر اشاره کرد که خود صاحب تألیفات و آثار متعددی بوده‌اند.

اما آنچه بیش از هر چیز بر تارک کارنامه حیات پرمعنای ابن سکیت افزوده است، عشق و حبّ صادق او به اهل بیت علیهم السّلام است که برکت و فروغش قرن‌ها بعد بیشتر از همه فضائل دیگر، هویت آن مرد دانشمند را منور ساخته است.

با توجه به جنبه‌هایی که گفته شد سزاوار بود تا ابعاد مختلف این مرد بزرگ کاویده شود و هویت تاریخی و فرهنگی او چنان که بایسته باشد، به رشته تحریر درآید و کتاب حاضر تلاشی صادقانه در این راه است.

فاضل محترم آقای عبدالکاسم علی‌نژاد که خود از فرزندان فرهیخته خوزستان است، عهده‌دار این مهم گردیده و تا آنجا که در توان ایشان و دسترسی به منابع بوده است، جنبه‌های گوناگون زندگی ابن سکیت را روشن کرده است. امید است که تلاش صادقانه ایشان گامی مؤثر در شناساندن شخصیتی باشد که قرن‌ها به جهات گوناگون از عنایتی که سزاوار او بوده محروم مانده است.

والحمد لله اولاً و آخراً

نصر الله امامی^(*)

اهواز- زمستان ۱۳۷۳

* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران و یکی از مفاخر فرهنگی استان خوزستان.

مقدمه ی مؤلف

خطه زر خیز و دلاور پرور خوزستان به گواهی تاریخ یکی از مهمترین مراکز پایه گذاری فرهنگ و تمدن بشری است. پیشگامی و پیشتازی خوزستان در پایه گذاری بسیاری از مظاهر فرهنگ و تمدن بشری توسط عالمان، طبیبان، مورخان، لغت شناسان، شاعران و هنرمندان این خطه نیز بر اذهان بیدار پوشیده نیست. اگر بپذیریم که بزرگی هر منطقه ای به بزرگی رجال آن است پس لاجرم باید که به بزرگی و عظمت خوزستان گواهی دهیم، زیرا این سرزمین مقدس در طول تاریخ پرافتخار خویش، خاستگاه هزاران شخصیت برجسته بوده که مایه فخر و مباهات ملت ایران و جامعه ی بشری گردیده اند. بدون تردید ابن سکیت یکی از این شخصیت ها است. بدون شک، ابن سکیت یکی از ستارگان درخشان آسمان علم و ادب در خوزستان است، ولی متأسفانه تا زمان برگزاری کنگره بزرگداشت این دانشمند شیعی^(۱)، کتابی درباره وی در ایران منتشر نشده بود.

۱. کنگره ی بزرگداشت ابن سکیت در تاریخ ۲۱-۲۳ دی ماه ۱۳۷۰ شمسی در اهواز برگزار شد.

هنگامی که در سال ۱۳۷۴ شمسی ، خداوند متعال توفیق اولین چاپ این کتاب را نصیبم کرد، این افتخار را به دست آوردم که اولین کسی باشم که کتابی درباره ابن سکیت به زبان فارسی نوشته است .ولی با این وجود، کار را پایان یافته تلقی نکردم و به تلاش خویش برای یافتن آگاهی های نو درباره ی این شخصیت والا ادامه دادم و خوشبختانه به موفقیت هایی دست یافتم .سزاوار بود تا ابعاد مختلف این مرد بزرگ کاویده شود وهویت تاریخی و فرهنگی او چنان که بایسته است، به رشته تحریر درآید و کتاب حاضر تلاشی صادقانه در این راه است.

سپاس و پوزش

پای ملخی پیش سلیمان بردن

عیب است ولی سزاست از موری چند

در چاپ اول کتاب، از همکاری و همراهی‌های بی دریغ بزرگوارانی چون: مهندس فضل الله امینی، سیدناصر موسوی، حاج ابراهیم افتخار، حاج مجید خطیب و جبار کنانی تشکر کردم و اکنون برخود لازم می‌دانم که علاوه بر آن بزرگواران، از عزیزان دیگری سپاسگزاری نمایم.

از حضرت اجل، آیت الله سید محمدعلی موسوی جزایری نماینده محترم ولی فقیه در استان خوزستان و امام جمعه اهواز و همچنین از فرزند عزیزم حجت الاسلام والمسلمین شیخ پیمان علی نژاد که همیشه یار و یاورم بوده است، و آقایان محمد سعیدی و جمال عبیات و هر کسی که به هر شکلی یاری ام کرده کمال تشکر را دارم و برای این بزرگواران از درگاه خداوند متعال توفیق روزافزون در دنیا و آخرت را مسئلت می‌نمایم.

در نظر بود خلاصه کتاب به زبان عربی در پایان کتاب اضافه شود ولی به جای آن مقاله ارزشمند «اطلالة علی حیاة ابن سکیت الدورقی

الاهوازی» به قلم آقایان دکتر عاطی عبیات و حسین ساعدی، افزوده شد
که از ایشان تقدیر و تشکر می نمایم.

جا دارد که از همگان به خاطر کوتاهی ها و اشتباهات احتمالی پوزش
بخوایم و امیدوارم که مرا از راهنمایی ها و ارشادهای خویش محروم
نسازند.

توقع تو را ای خداوند عقل

که هر نقص بینی در این طرفه نقل

به اغماض و اصلاح آن سر بر آر

که بی عیب نبود به جز پروردگار

فصل اول:

آشنایی با سابقه تاریخی و فرهنگی دورق،

زادگاه ابن سکیت

«سورگ - سَرَق - دورق پایتخت پادشاهان الیمائی خوزستان و همان سولوک قدیمی و کهن بوده است.»^(۱) [پروفسور هنینگ]

دورق که امروزه به نام شادگان نامیده می‌شود، منطقه‌ای است که بین ۴۸ درجه و ۲۰ دقیقه تا ۴۹ درجه و ۲ دقیقه طول شرقی و بین ۳۰ درجه و ۱۶ دقیقه تا ۳۰ درجه و ۵۹ دقیقه عرض شمالی قرار گرفته است.

این شهر در ۹۷ کیلومتری جنوب شهرستان اهواز واقع شده و ارتفاع آن از سطح دریا ۵ الی ۱۰ متر است. فاصله این شهر تا تهران ۹۷۱ کیلومتر می‌باشد. این منطقه در طول تاریخ نام‌های مختلف داشته است، نام‌هایی مانند: دورق، سَرَق، فلاحیه و...

۱. اقتداری، احمد: خوزستان و کهگیلویه و ممسنی، ج: ۳، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۹ هـ ش، ص: ۶۶۷.

سابقه تاریخی این شهر بسیار زیاد است و به روزگاران می‌رسد که عیلامیان در سرزمین خوزستان یکی از کهن‌ترین تمدن‌های بشری را پایه‌گذاری کردند. حفر نهر سرق را به اردشیر بن اسفندیار [اردشیر درازدست یا اردشیر اول، پسر خشایار شاه هخامنشی] نسبت داده اند.^(۱) مسعر بن مهلهل^(۲) در رساله جغرافیایی خود نوشته است: «راه رامهرمز تا شهر دورق از بیابان‌های قفری [بی‌آب و علف] می‌گذرد، و در آن بیابان بر سر راه، آتشکده‌های بسیار با بناهای عجیبی موجود است، در نواحی دورق کان‌های زیاد هست و در شهر دورق آثار قدیمی از بناهایی که قباد پسر دارا ساخته است، موجود می‌باشد و در راه رامهرمز تا دورق شکارگاه‌ها و نخجیرهای فراوان می‌باشد.»

احمد اقتداری عقیده دارد: «دورگ یا سورگ یا رامشهر همان شهر و ولایتی است که اردشیر اول ساسانی برای تنبیه پادشاه الیمائی خوزستان کامنا شکیر از ارجان بدانجا رفته و او را شکست داده است و احتمالاً اردشیر اول ساسانی اردوان [پنجم] آخرین پادشاه اشکانی را هم در نزدیکی رود

۱. یاقوت حموی: معجم البلدان، ج: ۵، ص: ۷۳.

۲. مسعر بن مهلهل خزرچی ینبعی که جهانگردی‌های وی در میان قبایل ترک آسیای مرکزی مشهور است و یاقوت و زکریای قزوینی آنها را در کتب جغرافیایی خود آورده‌اند. رساله دوم در خصوص سفرهای مؤلف در ایران شمالی و غربی و ارمنستان است. یاقوت حموی قطعاتی از آن را نقل کرده‌است.

هیدافون (جراحی) درهمین ناحیه و یا در همین شهر شکست داده است و در دوران اسلامی این شهر به نام دورق شهرت یافته و مرکز دورقستان گشته است.^۱ بر اساس نوشته‌ی کتاب فتوح البلدان بلاذری، «دورق در زمان خلافت عمر و به دست ابوموسی اشعری و با جنگ تحت استیلاي مسلمانان درآمد.»^(۲) از فرمانروایان آن، در زمان عمر بن خطاب، «جزء بن معاویه» و در زمان زیاد بن ابیه، «حارثة بن بدرالغدانی» را می‌توان نام برد.

در کتاب جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، آمده است: «رود کرخه از طرف باختر جاری شده، زیر اهواز به دجیل می‌ریزد، ظاهراً در آن قسمت عریض این رودخانه که قبلاً به آن اشاره شد و به نهرالسدره معروف می‌باشد، و در سمت خاور پائین‌تر از این نقطه، رودخانه دورق به آن ملحق می‌شود که در ساحل آن شهری به همین نام واقع است و کرسی ولایت سرق است. این شهر را دورق الفرس، یعنی دورق ایران، می‌گویند دارای روستائی وسیع و بازاری بزرگ است که کالاهای فراوان در آنجا انبار میشود و کسانیکه بقصد حج از فارس و کرمان می‌آیند از آنجا می‌گذرند.

۱. اقتداری، همان، ص: ۶۸۰-۶۸۱.

۲. بلاذری، احمدبن یحیی: فتوح البلدان، [بخش مربوط به ایران]، ترجمه: دکتر آذرتاش آذرنوش، چاپ دوم، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۶۴ هـ.ش. ص: ۱۳۸.

دورق به ساختن پرده نیز شهرت دارد، مسجد[جامع] آن در کنار بازار واقع است. در ساحل رودخانه آن دهات بسیار قرار دارد و در حوالی آن چشمه‌های آب گرم و گوگرد زرد یافت میشود.^(۱)

مرحوم سلطانعلی سلطانی بهبهانی به نقل از مقدسی می نویسد: «کوره سرق در قدیم دارای چند شهر بوده است و مقدسی نام آنها را [به ترتیب] زیر یاد کرده است: آذر، آجم، اندز، بخس آباد، اندربار، جبی، میراقیان و میراثیان. استخری در «المسالک و الممالک» و حدودالعالم، خان مردویه را نیز ضمیمه آن بلاد شمرده اند.^(۲) ایشان همچنین عقیده دارند: «این منطقه در قدیم با نام دورک و بخشی از آن با نام سورگ شناخته می شد. این نام‌ها در زمان ورود مسلمانان به صورت دورق و سرق تلفظ شد.»^(۳)

شهر دورق در هزار سال پیش شهری بس بزرگ و آباد بوده است، چنان که ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی در صفحه ۴۱۳ کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم گوید: «دورق شهری بزرگ و آباد است و در جنوب

-
۱. لسترنج: جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۴هـ.ش، ص: ۲۶۰.
 ۲. سلطانعلی سلطانی: بیست و هشت گفتار در باب فرهنگ و مردم ایران، تهران: ۱۳۸۱هـ.ش.ص: ۲۹۱.
 ۳. سلطانعلی سلطانی: بیست و هشت گفتار در باب فرهنگ و مردم ایران، تهران: ۱۳۸۱هـ.ش.ص: ۲۹۱.

خوزستان رو به عراق بر روی رودخانه واقع می باشد. آن شهر دارای بلوک وسیع و بازارهای بزرگ و خصائص و خوبی‌های بسیار و وضعی نیکوست». این منطقه متأسفانه بعدها دچار انحطاط گردید. مدتی طایفه بنی‌خالد در محل شادگان کنونی نشیمن گرفت تا اینکه در دوره افشار، قبیله بنی‌کعب که به دلیل اختلاف با دولت عثمانی به ناچار خاک عراق را ترک گفته و به خوزستان مهاجرت کرده بودند و پس از حمله تیمور به ایران در کناره رود بهمنشیر و قبان اقامت داشتند، در این منطقه ساکن شدند.

اقدامات شیخ سلمان کعبی باعث رونق مجدد این منطقه گردید. به طوری که محمدعلی فسائی در صفحه ۲۳۹ فارسنامه می نویسد: «سبب ایجاد و توسعه اخیر بلوک فلاحیه بیشتر متوجه اقدامات شیخ سلمان کعبی می‌باشد که در ایام نادرشاه افشار رئیس ایل کعب در این سرزمین بوده است، که ایل کعب در فلاحیه به جز اولاد و نواده شیخ سلمان کعبی به ریاست خود، دیگری را قبول ندارند به همین جهت دودمان و رؤسای کعب اشخاصی بوده‌اند، مورد توجه پادشاهان افشاریه، زند و قاجاریه»^(۱) از زمان شیخ سلمان کعبی نام دورق به فلاحیه تبدیل گردید و پس از سقوط سلسله قاجاریه، در سال ۱۳۱۴ هـ.ش. نام فلاحیه به شادگان تغییر یافت.

۱. سمینار خلیج فارس، تهران: اداره کل انتشارات و رادیو، ۱۳۴۲ هـ.ش، ص: ۱۱۳-۱۱۴.

از لحاظ پیشینه علمی و فرهنگی، دورق سرزمین علی بن مهزیار (از رجال قرن سوم هجری) یکی از مراکز علم و ادب بوده است. خود علی بن مهزیار ۳۳ کتاب و رساله نوشته است. او از امام رضا و امام جواد و امام هادی (ع) روایت نموده است. خاندان مهزیار به جز ایشان چندین شخصیت دیگر را در دامان خود پرورش داد که از جمله آنها می توان از ابراهیم بن مهزیار و علی بن ابراهیم بن مهزیار و... نام برد.

علی رغم نزدیکی دورق به شهر «جبی- مرکز پیشوایان معتزله» و علی رغم وقوع آن منطقه در مرکز بحران خیز عقیدتی و کلامی، باز مردم آن سرزمین کمترین تزلزل و اضطراب در اعتقاد پیدا نکرده، و همچنان ثابت و استوار در دفاع از مکتب اهل بیت رسالت (ع) پایدار مانده اند. با وجود آن همه فشاری که بنی العباس به دوستداران اهل بیت (ع) وارد می ساختند، و شهر به شهر در تعقیب آنان بودند، در عین حال می بینیم بذر تشیع در این منطقه همچنان سالم و صحیح محفوظ مانده و هر لحظه منتظر شده است که فرصت شکوفایی پیدا کند.

در دوران حکومت مشعشعیان، حویزه و دورق دو مرکز مهم حکومت و علم و ادب به شمار می آمدند. و گاهی دورق به علت حاصل خیزی و پاکی هوا، و سرسبز بودن سرزمین، نسبت به حویزه امتیازاتی پیدا می کرد.

مؤلف کتاب «الیاقوت الازرق فی اعلام الحویزة والدورق» درباره تعداد کثیری از مفسرین، علما و ادبای آن سرزمین آگاهی های ارزنده ای ارائه می کند. علامه سید نعمت الله جزائری در کتاب «مسکن الشجون فی جواز

الفرار من الطاعون»^(۱)، از تعدادی از این عالمان دین و مفسران قرآن نام برده است که پس از وقوع طاعون به رحمت خدا پیوسته اند. همچنین مرحوم سید عبدالله بن سید نورالدین جزائری در «الاجازة الکبيرة» تعدادی از آنان را یاد کرده است.

پس از وقوع طاعون در آن منطقه، مرکزیت علمی در سال ۱۱۶۰ هـ. ق به منطقه «فلاحیه» انتقال یافته و کعبی‌ها به امارت رسیده‌اند. آنان که همگی شیعه اثنی عشری بوده‌اند، علما را مورد توقیر و تکریم قرار داده و به شاعران و ادیبان، محبت می‌ورزیدند. حکام کعبی با برخی از علمای نجف اشرف مکاتبه و مراسله داشته‌اند و از آنان می‌خواستند که به فلاحیه بیایند و تمام مخارج زندگی آنان را متقبل می‌شدند.

شیخ برکات بن عثمان بن سلطان بن ناصر کعبی دورقی: (متوفی ۱۱۹۷ هـ. ق) کتابخانه بزرگی در فلاحیه به وجود آورد که صدها کتاب حدیث، فقه، تفسیر، ادب و تاریخ در آن نگهداری می‌شد و سرپرستی و اختیارات آن را به شیخ خلف عصفوری (متوفی ۱۲۰۸ هـ. ق) سپرد. مرحوم شیخ خلف یکی از بزرگان علمای شیعه و برادرزاده علامه و فقیه جلیل، شیخ یوسف بحرانی، صاحب «الحدائق الناضره فی فقه العتره الطاهره (ع)» می‌باشد.

۱. این کتاب درباره‌ی طاعون سال ۱۱۰۲ هـ. ق نوشته شده.

شیخ خلف، جمعی از علما و ادبا را دعوت نمود تا در آن کتابخانه به تحقیق و تتبع و استنساخ از کتاب پردازند و از افرادی که به کمک او شتافت، شیخ محمد بن شمس الدین طریحی بود. هم اکنون نیز برخی از نسخه‌ها در کتابخانه‌های عمومی یا خصوصی پیدا می‌شوند که مهر شیخ برکات، یا شیخ خلف در آن دیده می‌شود.

در اوائل قرن بیستم و در جریان جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸ م.)، پس از اعلام فتوای جهاد از سوی مراجع عالیقدر تشیع و سایر مذاهب اسلامی، عشایر بایمان و غیور منطقه دورق [فلاحیه] مانند سایر عشایر خوزستان مردانه قد علم کردند و با رهبری شخصیت‌هایی مانند «سید جابر آلبوشوکه» به نبرد با نیروهای اشغالگر انگلیسی پرداختند.

دورق یکی از مراکز علمی و فرهنگی کهن ایران اسلامی است و علما، خطبا و شعرای بزرگی از دورق و نواحی تابعه آن برخاسته‌اند که مایه فخر و مباهات هر خوزستانی می‌باشند. در ذیل به معرفی مختصر برخی از آنان می‌پردازیم.

- ابومسلم محمد بن شیرویه تاجی: او همان کسی است که ابوبکر بن مردویه حافظ الاصبهانی از وی روایت کرده است.

- ابوعقیل دورقی ازدی تاجی: نام وی بشیر بن عقبه ازدی بوده است و از گروه بصریان به شمار می‌رود. در بصره سکونت گزید و از حسن بصری، قتاده و دیگران حدیث شنید و از ابن سیرین، ابونضره و ابوالمتوکل و حسن و یزید بن عبدالله بن الشخیر روایت کرد و مسلم بن ابراهیم فراهیدی و

هشیم بن بشیر و یحیی بن سعید قطان و عبدالرحمن بن مهدی و ابونعیم مائسی و ابو ولید طیالسی و جز ایشان از وی روایت کرده‌اند.

ابوحاتم رازی درباره او می‌گوید: «ابوعقیل صالح‌الحديث است.»^(۱)

- ابوعبدالله احمد بن ابراهیم بن کثیر بن زید بن أفلح بن منصور بن مزاحم العبدی الحافظ الدورقی البغدادی: (۱۶۸-۲۴۶هـ. ق/ ۷۸۴-۸۶۰م.) حافظ و محدث بود و تألیفاتی دارد. وی باید همان کسی باشد که از «اسمعیل بن علیّه» و «یزید بن هارون» و «وکیع» و اقران آنها روایت کرده و ضمناً «ابو یعلی موصلی» و چند نفر دیگر مانند «عبدالله بن محمد بغوی» از وی روایت کرده‌اند. محمد بن جریر طبری در تفسیرش از وی نقل قول کرده است.

برخی از بزرگان اسلام، کلاهی مانند دورقیان بر سر داشته‌اند و به همین جهت ایشان را دورقی گفته‌اند، احمد بن ابراهیم احتمالاً یکی از آنهاست. وفات وی در ماه شعبان روی داد.

جهت اطلاع بیشتر از وی به کتاب «الکاشف» ذهبی؛ کتاب «عیون التواریخ» ابن شاکر؛ کتاب «تهذیب» ابن حجر و کتاب «شذرات الذهب» ابن العماد مراجعه شود.

۱. الأنساب سمعانی، ج: ۲، ص: ۵۰۱.

- ابوالفضل دورقی: از سهل بن عماره و دیگران حدیث شنید، وی برادر ابوعلی دورقی است.

- ابو علی جبایی: نام وی محمد بن عبدالوهاب است و متوفی در سال ۳۱۳ هـ. ق. می‌باشد. وی بر طریقه اعتزال بود تا اینکه از فرقه معتزله جدا شد و فرقه دیگری را پایه‌گذاری کرد که به نام فرقه «جُبائیّه» معروف گردید.

- ابوهاشم جُبایی: عبدالسلام بن محمد (ابوعلی) به ابوهاشم معروف بود و فرقه (بهشمیه) به وی منسوب است. او در سال ۳۲۱ هـ. ق. درگذشت. آشنایی با این پدر و پسر (ابوعلی و ابوهاشم) نیازمند بحث بیشتر است.

- شیخ احمد بن محمد بن محسن بن علی بن محمد احسایی: غریفی الاصل و دورقی المسکن و به محسنی شهرت داشت. وی عالمی فاضل بود و چون با شیخ احمد احسایی معاصر بود و برای این که تمیزی بین این دو صورت گیرد، وی را محسنی می‌گویند.^(۱)

- شیخ حسن بن احمد بن محمد بن محسن بن علی بن محمد بن احمد بن محمد بن الحسین بن احمد بن محمد بن خمیس بن سیف احسایی: غریفی الاصل دورقی، وی معاصر صاحب جواهر و از خانواده‌ای عالم بود. پدرش احمد را پیش از این معرفی کردیم و پسرش موسی بن حسن،

۱. سلطانی، سلطانعلی: بیست و هشت گفتار در باب فرهنگ و مردم ایران، تهران، ۱۳۸۱ هـ. ش. ص: ۲۹۱.

دانشمندی بود دارای اثری منظوم در منطق به نام «الباکوره». از این خاندان علمای دیگری نیز برخاسته‌اند.^(۱)

- شیخ محمدتقی دورقی: در کتاب «الفوائد الرضویه» شرح حال وی به نقل از «تکملة امل الآمل» چنین آمده است: «محمدتقی دورقی از اجلة علماء و اعلام فقها، جامع معقول و منقول و محقق در فروع و اصول از مشاهیر علمای عراق بوده است. از شهرهای اطراف در مسائل شرعیّه با وی مکاتبه می‌نمودند و از علمش استفاده می‌کردند، و از قدمای مدرّسین نجف اشرف بوده و علامه بحر العلوم بر وی تلمذ نموده، دارای نظری دقیق و فکری عمیق و معاصر با وحید بهبهانی و شیخ مهدی فتونی بود.^(۲)

- الحاج هاشم بن الحاج حردان کعبی دورقی

- فتح الله بن علوان بن بشاره بن محمد کعبی

- سید علی آل بالیل جزائری دورقی: (م ۱۱۰۰ هـ. ق) مستدرکات اعیان الشیعه، ج: ۲، ص: ۶۸۳

- سید ابراهیم بن سید علی آل بالیل موسوی دورقی: (م ۱۱۵۰ هـ. ق) اعیان الشیعه، ج: ۲، ص: ۱۹۹

۱. ر.ک: بررسی مراکز فرهنگی شهرهای استان خوزستان، کتاب سوم، شهرستان شادگان، دفتر پنجم، شادگان، تهران: دفتر پژوهش‌ها و برنامه‌ریزی فرهنگی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، زمستان ۱۳۶۳ هـ.ش.

۲. دوانی، علی: وحید بهبهانی - چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲ هـ. ش. ص: ۱۵۹.

- سید ابراهیم بن سید اسماعیل آل بالیل موسوی دورقی: (م ۱۲۶۳ هـ. ق) از فضلا و ادبا، مستدرکات اعیان الشیعه، ج: ۵، ص: ۶۳
- سید شبر بن سید ابراهیم آل بالیل موسوی دورقی: (م ۱۳۱۵ هـ. ق) مستدرکات اعیان الشیعه، ج: ۵، ص: ۲۳۲.
- سید هادی بن سید یاسین آل بالیل شبری
- المرحوم ملا فاضل السكرانی شاعر توانمند خوزستان از این خطه است. البته از منطقه دورق شخصیت‌های دیگری نیز برخاسته‌اند. اما برای جلوگیری از اطاله کلام به همین مقدار بسنده می‌کنیم.
- امید است که فرزندان این منطقه، راه این بزرگواران را ادامه دهند.



فصل دوم

شرح حال (ولادت و خاندان)

منابع و مأخذ گوناگونی که دربارهٔ تراجم و شرح حال شخصیت‌ها بحث کرده‌اند، دربارهٔ اصل و نسب وی اطلاعات چندانی نمی‌دهند. همین قدر می‌دانیم که نامش «یعقوب»، نام پدرش «اسحاق»، کنیه‌اش «ابویوسف» و لقبش «ابن سکیت» است. تنها ابن‌اثیر وی را «یعقوب بن اسحاق بن یوسف» می‌نامد و البته به نظر می‌رسد «ابن یوسف» تحریف شدهٔ «ابویوسف» باشد.

سکیت بر وزن «فَعِيل» لقب پدر اوست و این لقب به دلیل خاموشی و سکوت بسیار، به وی داده شده است.*

* در شرایطی، سکوت از صفات پسندیده به شمار می‌رود. شاعران دربارهٔ «سکوت» توصیف‌های ارزنده‌ای دارند، از جمله:
اگر صاحب‌سخن کامل شود، خاموش می‌گردد
گره چون از زبان غنچه وا شد، گوش می‌گردد
داود اصفهانی

وكم ساكتٌ نال المنى بسكوتِه
وكم ناطقٌ يجنى عليه لسانه

محمی الدین توفیق ابراهیم مؤلف کتاب «ابن السکیت اللغوی» در کتاب خود به نقل از کتاب «تاریخ الادب العربی» نوشته بروکلیمان، اصل ابن سکیت را آرامی ذکر کرده است، امّا بروکلیمان سندی را ارائه نمی‌کند.^(۱) پدرش «اسحاق» از اصحاب کسایب بوده و بعد از فوت وی در



«چه بسا فرد ساکتی که با سکوت، به مراد خویش رسید و چه بسا سخنگویی که زبانش سرش را بر باد داد [زبان سرخ سرسبز می دهدبرباد]
(عبدالرزاق انصاری یکی از اجداد شیخ اعظم مرتضی انصاری)
بیدل دهلوی در این زمینه اشعار دلنشینی دارد:
با حرف میالای زبان خود را
در دست سخن مده عنان خود را
از موج توان شنید اسرار محیط
در کام اگر کشد زبان خود را

بیا ساقی! ای خاتم دفترم
ز مهر «خموشی» بده ساغرم
که گفتار بسیار و سامع کم است
گمان «آشکار» و «یقین» مبهم است
سخن تا به تحقیق ره می برد
زچندین زبان پشت پا می خورد

۱. توفیق ابراهیم، محمی الدین: ابن السکیت اللغوی، دانشگاه بغداد، ۱۹۶۸م، ص: ۴۴. به نقل از: تاریخ الادب العربی بروکلیمان، ترجمه دکتر عبدالحلیم النجار، ج: ۲، ص: ۲۰۵.

حلقه شاگردان فراء وارد شده بود. وی عالمی فاضل و استادی متبحر در شعر و لغت عرب به شمار می‌رفت.

«ابن سکیت» در این باره می‌گوید: «من در علم نحو از پدرم آگاه‌تر و پدرم در شعر و لغت از من داناتر بود.»^(۱) سکیت معرفت کامل به عربیت و علوم غریبه داشت.

اسحاق (سکیت) در محله درب القنطرة بغداد معلم کودکان بود و گاهی به تعلیم بزرگ‌زادگان می‌پرداخت، گروهی از علماء مانند ابوحنیفه دینوری از وی دانش آموخته‌اند.

نسب مادر یعقوب به درستی معلوم نیست، در پاره‌ای از منابع مانند «بغیة الوعاة» سیوطی آمده است که مادر وی بعد از شهادتش زنده بوده و متوکل، پس از قتل ابن سکیت، دیه‌اش را برای مادر وی فرستاد.^(۲)

«اصحاب سیر آورده‌اند که اسحاق مردی صالح و درست‌کردار بود، در فنون ادبیه احاطتی تمام داشت، علم‌دوست بود و عالم را گرامی می‌داشت. سالی به سعادت حج فایز گشته و به زیارت بیت‌الله توفیق یافت، بعد از ادای مناسک و افاضه از عرفات و انجام سعی و اتمام طواف، از خداوند، اجر

۱. الفهرست، ابن الندیم، ترجمه محمدرضا تجدد، اساطیر، تهران، ۱۳۸۱ هـ. ش. ص: ۱۲۲

۲. ر.ک: به کتاب ابن السکیت اللغوی ص: ۱۴۵.

و پاداش خویش را درخواست کرده، علم نحو را برای فرزند خود مسئلت نمود. پس، از برکت دعای پدر و یمن آن مکان مقدّس و فر الطاف الهیّه به کسب فیوضات ابدیّه و تعلم علوم ادبیّه موفق گشت...»^(۱)

خانواده اسحاق (سکیت) خوزستانی و اهل دورق (شادگان امروزی) بوده‌اند اما پس و یا پیش از تولد فرزند خود به بغداد کوچیده‌اند.

خیرالدین زرکلی در کتاب «الاعلام - قاموس تراجم» درباره خوزستانی بودن ابن سکیت نوشته است: «اصله من خوزستان بین البصره و فارس»^(۲) ابن خلکان ذیل شرح احوال و وقایع زندگانی ابن امام لغت و ادب عرب، شهرت وی به خوزی را تأیید و درباره آن چنین نوشته است: «دورق و هی بفتح الدال المهملة و بعد الواو الساکنه راء ثم قاف، و هی بلیده من اعمال خوزستان من کورة الاهواز»^(۳) یادآوری می‌کنیم که پاره‌ای از نویسندگان او را زاده بغداد می‌دانند.

در مورد مدّت عمر ابن سکیت دو روایت موجود است، روایت اول مربوط به محمد بن حسن زبیدی (د ۳۷۹ق / ۹۸۹م) است که در کتاب «طبقات النّحویین واللّغویین» ص: ۲۲۳ (نسخه خطی) به نقل از ابوجعفر احمد بن

۱. نامه دانشوران ناصری، ج ۲، ص: ۲۵۳.

۲. الزرکلی، خیرالدین: الاعلام، ج ۸، چاپ سوم، بیروت

۳. وفيات الاعیان، ج ۵، ص: ۴۴۱.

محمد بن نصرالضَّبَعِي می‌نویسد: «يعقوب به هشتادسالگی رسید» و روایت دوم مربوط به خطیب بغدادی در کتاب «تاریخ بغداد» است که در آن تصریح می‌کند عمر وی پنجاه و هشت سال بود. ابن خلکان و ابوالفداء نیز همین نظر را تأیید می‌کنند و به نظر می‌رسد روایت دوم بیشتر محل وثوق باشد. پس اگر سال شهادت وی را [۲۴۴هـ. ق/ ۸۵۸م] بگیریم و پنجاه و هشت سال مدّت عمر وی را از آن کم کنیم نتیجه می‌گیریم که سال ولادت او باید ۱۸۶هـ. ق. باشد.

ظاهراً ابن سکّیت فرزندی داشته است که از جمله آنها می‌توان از یوسف نام برد. یوسف بعدها ندیم معتضد عبّاسی (۲۷۹-۲۸۹هـ. ق) شد و اخبار علما را روایت می‌کرد.

از دیگر فرزندان وی اطلاع چندانی در دست نیست. فقط الانباری در صفحه ۳۰۵ کتاب، الالباء از عالمی در علم نحو و لغت نام می‌برد که در این زمینه تألیفاتی داشته است به نام «احمد بن السکّیت» ولی دقیقاً معلوم نیست که وی از خاندان ابن سکّیت مشهور باشد.

تخصیلات ابن سکیت

اولین معلم ابن سکیت، پدرش بود. او در کنار آموزش علوم و معارف، آرام آرام معارف شیعی را در قلب پاک فرزندش جای می‌داد. اسحاق از تربیت دینی فرزندش غافل نبود و از همان دوران کودکی او را با مسائل مذهبی و رازها و مظلومیت شیعه آشنا ساخته، برای آزمایش‌های سخت زندگی آماده می‌کرد. ابن سکیت برای تحصیل علم، کوشش و مجاهدتی کم‌نظیر از خود نشان داد. هم از مکتب بصره علم آموخت و هم از مکتب کوفه، ابن سکیت نه تنها از بزرگان عصر خویش مانند ابوعمر و شیبانی، فرآء، ابن‌الاعرابی واللاحیانی که متعلق به مکتب کوفه بودند، استفاده کرد بلکه از اثرم، قطرب و ابونصر صاحب الاصمعی که از بصریان به شمار می‌روند نیز بهره‌گیری کرد. وی حتی آنگاه که به تدریس رشته‌های گوناگون ادب مانند: نحو، لغت، شعر، روایت و علوم قرآنی می‌پرداخت، از دانش‌اندوزی باز نایستاد. ابن سکیت مدتی را نیز به منظور آشنایی بیشتر با زبان فصیح و اصیل عربی به رسم آن روزگار در صحرا و نزد قبایل بادیه (صحرائشینان) به سر برد و در سایه این مجاهدت‌ها بود که به درجه‌ای از تعالی و بزرگی رسید که به

عنوان یکی از بزرگترین لغت‌شناسان و سخن‌سنجان شناخته شد.^(۱) به طوری که یاقوت حموی او را پس از ابن‌اعرابی سرآمد همه لغویان خوانده و ابوالطیب لغوی، علم کوفیان را منتهی به او دانسته و درکار تألیف از ثعلب برترش شمرده و ابن‌تغری بردی او را علامه خوانده است.^(۲) ابوالعبّاس ثعلب می‌گوید: «ابن سکیت برای بیان مسائل و علوم ادبی مجلسی دایر کرده بود، مردم بسیار پیرامونش گرد آمده از سخنانش بهره‌مند می‌شدند، به گونه‌ای که موفقیت خوبی به دست آورد. یکی از دلایل موفقیتش این بود که اشعار «ابوالنجم عجلی» را مورد بحث و بررسی قرار می‌داد... روزی از او خواستم نسخه‌ای از دیوان «ابوالنجم» را به من دهد. او گفت: سوگند خورده‌ام اگر این نسخه را به کسی دهم، طلاق همسرم بر من واجب شود؛ ولی برای این که شما نیز از این دیوان بهره ببرید، می‌توانید نزد من بیایید و یک نسخه از آن را استنساخ کنید. من قبول کردم و روز دوشنبه ای نزد وی رفته، دیوان را استنساخ کردم.»

﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾. [سورة مجادله آیه ۱۱]

خدا مقام اهل ایمان و دانشمندان عالم را (در دو جهان) رفیع می‌گرداند و خدا به هرچه (از نیک و بد) کنید به همه آگاه است.

۱. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص: ۶۹۶.

۲. همان

استادان ابن سکیت

۱- ابو عمرو شیبانی: (۹۴-۲۰۶هـ. ق/۷۱۳-۸۲۱م.).

وی اسحاق بن مِرار شیبانی مکنی به «ابو عمرو» بود و بر خلاف لقبی که دارد از بنی شیبان نبود. گفته می‌شود به دلیل اینکه از موالی بنی شیبان بوده و در منازل آنان کودکانشان را درس می‌داد، از این رو برای دوستی و رفاقتی که با آنان داشت، و بقولی برای همسایگی، وی را به شیبانیان منسوب داشتند. وی از راویان مطلع در لغت و شعر و مورد اعتماد در حدیث بود، مسموعاتش زیاد، و دیوان اشعار قبائل تماماً از وی گرفته شده است. فرزندان و نوادگانش، کتاب‌های وی را روایت کرده‌اند، یکی از فرزندانش عمرو بود که راوی و شاگرد پدر خویش بود و خود در لغت کتاب‌هایی تصنیف کرد که از جمله: کتاب الخیل، کتاب اللغات، کتاب النوادر، کتاب غریب الحدیث و کتاب غریب المصنف را می‌توان نام برد.

بزرگانی چون احمد بن حنبل، ابن سکیت، اثرم و ابو عبید قاسم بن سلام را به عنوان شاگرد خود پذیرفت. عمرو (پسر وی) می‌گفت: پدرم اشعار بیش از هشتاد قبیله را جمع‌آوری نمود، و شعر هر قبیله را که جمع و در دسترس

مردم قرار می داد، یک قرآن می نوشت و در مسجد کوفه می گذاشت و بیش از هشتاد قرآن به خط خود نوشت. وی صد و ده سال عمر کرد.

ابوبکر احمد بن کامل گوید: ابو عمرو سال دویست و سیزده در همان روزی از دنیا رفت که ابوالعاهیه و ابراهیم موصلی وفات یافتند.

ابن سکیت گوید: ابو عمرو شیبانی در سن صد و هجده سالگی درگذشت و تا هنگام مرگ با دست خود می نوشت و چه بسا از من که جوان بودم و از وی می آموختم و کتاب هایش را رو نوشت می کردم، کتابی به عاریت می گرفت. جرجی زیدان وفات وی را در سال ۲۰۶ هـ. ق. میداند.

از کتاب های او می توان از: «کتاب غریب الحدیث» که آن را عبدالله بن احمد بن حنبل، از پدرش روایت کرده است. و دیگر «کتاب النوادر» معروف به «حرف الجیم»، «کتاب النخلة»، «کتاب النوادر الکبیر»، «کتاب الابل»، «کتاب خلق الانسان»، «کتاب الحروف» و «کتاب شرح کتاب الفصیح» نام برد.^(۱)

۱. جرجی زیدان: تاریخ آداب اللغة العربیة، ج: ۱، یک، منشورات دار الحیاء، بیروت، ج: ۱، چاپ دوم، ۱۹۷۸م، ص: ۴۱۲، ۴۱۳. ابن ندیم: الفهرست، ترجمه و تحقیق: محمدرضا تجدد، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶ هـ. ش. محی الدین توفیق ابراهیم: ابن السکیت اللغوی، چاپ اول، دانشگاه بغداد، ۱۹۶۹م، ص: ۶۱. همچنین رک: وفيات الاعیان ابن خلکان، ج: ۱، ص: ۶۵، معجم الادبا، ج: ۲۰، ص: ۲۳۳.

۲- کسایی: (.../۱۸۹هـ. ق./...- ۸۰۵م)

وی از مشهورترین نحویان کوفه بود، نامش علی بن حمزه بن عبدالله بن عثمان و به قولی بهمن بن فیروز، کنیه‌اش ابوالحسن و لقبش کسایی بود. اصل وی از فارس ولی زادگاهش کوفه بود. وی را مولای بنی‌اسد نوشته‌اند. علم نحو را از ابوجعفر الرؤاسی و معاذ بن مسلم الهراء فرا گرفت. سپس به بصره رفت و با خلیل بن احمد فراهیدی آشنا شد و از وی بهره‌ها برد و شیفته علم نحو شد. سپس به توصیه خلیل بن احمد مدتی را در میان بادیه‌نشینان به سر برد تا از اصالت و فصاحت زبانشان بهره گیرد. وی پس از بازگشت به بصره قرائت قرآن را از حمزه الزیات (د۱۵۶هـ. ق./۷۷۳م) فرا گرفت سپس خود قرائت خاصی را برای خویش برگزیده و یکی از قاریان هفتگانه (قراء سبع) گردید.

کسایی در روزگار خلافت المهدی عباسی (۱۵۸-۱۶۹هـ. ق.) به دعوت خلیفه راهی بغداد شد و در زمان خلافت هارون الرشید به منادمت وی برگزیده شد، در ماه مبارک رمضان قرائت قرآن در قصر خلیفه بر عهده وی بود. از آنجا که قبلاً معلّم هارون بود تعلیم امین و مأمون فرزندان هارون به وی سپرده شد. و از منزلتی رفیع برخوردار گردید.

ابن ندیم می‌نویسد: «هارون الرشید از جایی بلند کسایی را نگاه می‌کرد و او هارون را نمی‌دید، کسایی برای حاجتی از جای برخاست تا کفش‌های خود را بپوشد، امین و مأمون پیش‌دستی نموده و کفش‌های او را مقابلش

گزاردند، کسای هر دو را بوسیده و قسم داد که دیگر چنین کاری نکنند. رشید به جایگاه خود برگشت و به حاضران گفت: چه کسی گرامی‌ترین خادمان را دارد؟ گفتند: امیرالمؤمنین اعزه‌الله. گفت: نه، او کسای است که امین و مأمون وی را خدمت کنند، و قصه را برایشان نقل کرد.

وی بر سر اداء کلمات متعرض سیبویه می‌شد، امین فرزند هارون به دلیل اینکه کسای معلّمش بود، جانب وی را می‌گرفت، یکی از بادیه‌نشینان را به مجلس بردند تا تشخیص دهد که حق با کیست؟ مرد بادیه‌نشین به صحت نظر سیبویه رأی داد، امین وی را مجبور کرد به نفع کسای نظر دهد، جانبداری امین به حدی بود که سیبویه ناچار از فرار شد. ابن‌ندیم کتاب‌های وی را بدین قرار می‌داند:

«معانی القرآن»، «مختصرالنحو»، «القرآت»، «العدد»، «النّوادر الکبری»، «النّوادر الاوسط»، «النّوادر الاصغر»، «مقطوع القرآن و موصوله»، «اختلاف العدد»، «الهجاء..»، «المصادر»، «اشعار المعایاه و طرائقها»، «الهاآت المکنی بها فی القرآن»، «الحروف»، «لحن العامه» کسای در سه رساله به کوشش عبدالعزیز المیمنی در سال ۱۳۳۴ هـ. ق. در قاهره به چاپ رسید.

به کسای، «کسای کبیر» می‌گویند تا میان وی و «محمد بن بن یحیی کسای» معروف به «کسای صغیر» تمایزی باشد.

ابن‌ندیم وفات کسای را در سال یکصد و نود و هفت هجری قمری در ری می‌داند و عقیده دارد که وی در یک روز با «ابویوسف محمد بن حسن»

قاضی به خاک سپرده شد. هارون الرشید در سوگ آنان گریست و گفت:
فقه و ادب را در ری دفن کردم.

خیرالدین زرکلی و جرجی زیدان وفات وی را در سال ۱۸۹ هـ. ق/ ۸۰۵ م.
می‌دانند.^(۱)

۳- لحيانی

علی بن حازم یا علی بن مبارک و یا علی بن حسین، مکنی به ابوالحسن
بغدادی، غلام و شاگرد کسایی و از بنی لحيان بود. وی از مردم ختل ماوراء
النهر و یکی از ائمه لغت عرب به شمار می‌رود. وی با علما و فصیحای
بسیاری آشنایی داشته و ابو عبیده قاسم بن سلام از وی کسب علم کرده
است. کتاب مشهور «النوادیر» منسوب به اوست. لحيانی در حدود
سال ۲۱۰ هـ. ق. درگذشت.^(۲)

۱. ابن ندیم: الفهرست، ص: ۱۱۲؛ دکتر عمر فروخ: تاریخ الادب العربی،
ج: ۲، ص: ۱۳۷.
۲. لغتنامه دهخدا، حرف: ل، لب، شماره مسلسل: ۱۴، سازمان لغت نامه - تهران،
۱۳۳۲ هـ. ش، ص: ۱۵۵.

۴ - فرّاء - شیخ التّحاة: (۱۴۴-۲۰۷ تا ۲۰۸ هـ ق/ ۷۶۱-۸۲۲ م)

یحیی بن زیاد بن عبدالله بن منظور دیلمی، مکنی به ابو زکریا و معروف به فرّاء می‌باشد.

فرّاء مولای بنی اسد (بنی منقر) بود. فرّاء در کوفه به دنیا آمد و از علی بن حمزه کسایی و یونس بن حبیب و افراد دیگری علم آموخت. پدر وی «زیاد» به «الاقطع» معروف بود به جهت اینکه در ماجرای قیام فح که در سال ۱۶۹ هـ ق. اتفاق افتاد، در کنار حسین بن علی بن حسن مثلث [ازنوادگان امام حسن مجتبی (ع)] قرار داشت و دستش قطع شد.

وی از پیشوایان مکتب کوفه و از آگاه‌ترین علمای آن شهر در زمینه نحو و لغت و فنون ادبی به شمار می‌رفت. به طوری که گفته می‌شد: فرّاء امیرالمؤمنین در نحو می‌باشد.

به گفته ابوالعبّاس ثعلب: «اگر فرّاء نبود، زبان عربی هم نبود، زیرا وی آن را به دست آورد و ضبط کرد. و اگر فرّاء نبود، عربیت سقوط می‌کرد، برای اینکه مورد نزاع بود و هرکسی مدّعی آن می‌شد، و مردم به اندازه خرد و قریحه‌های خود سخن می‌گفتند، در نتیجه زبان از بین می‌رفت» اگرچه این سخن ابوالعبّاس غلوآمیز به نظر می‌رسد ولی می‌تواند بیانگر موقعیت شامخ فرّاء در ادبیات عرب می‌باشد. به گفته ابوبکر ابن الانباری: «اگر مردم بغداد و کوفه از علمای عربیت به جز کسایی و فرّاء هیچ کس دیگری را

نداشتند، باز هم می‌توانستند بر تمام مردم فخر کنند.» روایات فرآء مورد وثوق بود و در لغت و مذهب شأنی بزرگ و پیروان و مریدانی داشت. آنچه مقام فرآء را بیشتر بالا برد و ادبا را دور او جمع کرد، موقعیت ویژه اش نزد مأمون بود. مأمون وی را گرامی می‌داشت و تعلیم فرزندان خود را به وی واگذار کرد و به او پیشنهاد کرد که آنچه از علم نحو جمع کرده و یا شنیده، تألیف کند و فرمان داد جای مخصوصی به عنوان محل کار برای او در نظر گرفته شود و کنیزان و نوکران خاصی به خدمت او مأمور کرد، تا آنچه را بخواهد، برایش فراهم کنند و نویسندگانی را معین کرد تا آنچه املا کند، بنویسند. او کتاب «الحدود» را در دو سال تصنیف کرد و سپس کتاب «المعانی» را نوشت. گویند نسخه‌برداران نگذاشتند این کتاب به دست مردم برسد تا اینکه بتوانند نسخه‌برداری کنند و آن را بر اساس هر پنج برگ به یک درهم بفروشند. مردم به وی شکایت بردند و او شروع به نوشتن کتاب دیگری به نام «المعانی» کرد که وسیع‌تر و بیشتر از کتاب نخستین بود. نسخه‌برداران ترسیدند و ناچار شدند که هر ده برگ را به یک درهم بفروشند.^(۱)

۱. تاریخ آداب اللغة العربية، جرجی زیدان ج: ۱، دار مكتبة الحياة، بیروت، ۱۹۷۸م، ص: ۴۲۳.

مقام فرّاء در دربار مأمون به حدّی بالا رفت که پسران مأمون هنگام خروج وی، برای جفت کردن نعلینش بر هم سبقت می‌جستند، تا اینکه باهم توافق کردند که بعد از این هرکدامشان یک لنگه از نعلین وی را جلوی پای او بگذارند. مأمون وی را خواست و این موضوع را با او مطرح کرد، فرّاء پاسخ داد: می‌خواستم از کار آنها جلوگیری کنم ولی ترسیدم آنها را از عمل کریمانه‌ای باز دارم که بر آن سبقت می‌گرفتند و با جلوگیری از عمل شریفی که بر انجام آن حریص بودند دلشان را بشکنم. مأمون از این پاسخ شاد شد و گفت: اگر این کار را انجام می‌دادی و از کار آنها جلوگیری می‌کردی، تو را به ملامت و سرزنش خویش می‌آزردم.^(۱)

فرّاء فقط در علم نحو وارد نبود بلکه وی در نجوم و پزشکی و موضوعات تاریخی مانند: «ایام العرب و اخبارهم» نیز ماهر بود. همچنین در اشعار شاعران و فقه و اختلافات فقهاء و علم کلام مطلع بود و به فرقه معتزله تمایل داشت. وی دارای تألیفات زیادی است و گویند حجم آنها به ۶۰۰۰ صفحه می‌رسید وی آن مطالب را بدون مراجعه به کتابی بر شاگردانش املاء می‌کرد، زیرا که از حافظه‌ای نیرومند برخوردار بود.

در «الفهرست ابن ندیم» کتاب‌هایی به او منسوب شده که فقط اندکی از آنها باقی مانده است. از جمله نسخه‌ای از کتاب «معانی القرآن» در

کتابخانه خدیوی مصر و نیز نسخه‌ای از کتاب «المذکر و المؤمنث» در کتابخانه احمدی حلب موجود است. ابوعبدالله بن مقله از قول ابوالعباس ثعلب نوشته است، سبب املاء کتاب فرآء در معانی، آن بود که عمر بن بکیر، از دوستان فرآء به حسن بن سهل [بن عبدالله سرخسی وزیر مأمون] پیوست و به فرآء نوشت: امیرحسن بن سهل بسا اوقات از من چیزهایی از قرآن می‌پرسد که جوابی برای او حاضر ندارم. اگر صلاح بدانی، اصولی را ترتیب داده یا آنها را به صورت کتاب درآور، تا به آن مراجعه کنم. فرآء اصحابش را فرا خواند تا کتابی در قرآن برایشان املاء کند، و روزی برای این کار مقرر داشت. در آن روز همه حاضر شدند و فرآء به میانشان درآمد، به پیرمردی که در مسجد اذان می‌گفت و مردم را قرائت نماز می‌آموخت، گفت: فاتحه الکتاب را بخوان و او تفسیر نمود و به همین ترتیب آن مرد تمامی قرآن را خواند، و او تفسیر کرد.

ابوالعباس گوید: پیش از فرآء کسی چنین کاری نکرده، و گمان نمی‌رود، کسی بتواند چیزی بر آن بیفزاید. این کتاب در چهار جزء و یک‌هزار برگ و بیست‌هزار سطر می‌باشد.

از آثار فرآء می‌توان به کتاب «الحدود» اشاره نمود که درباره اصول علم نحو و آنچه که در این زمینه از مردم عرب شنیده است می‌باشد. ابوالعباس ثعلب گوید: سبب املاء حدود نیز آن بود که گروهی از اصحاب

کسایی نزد او جمع شدند و تقاضا کردند که مبانی نحو را برای آنها املاء نماید. وی پذیرفت و شروع به کار کرد. در مجلس سوم به هم گفتند: اگر کار بدین گونه ادامه یابد، کودکان نیز نحو را فرا می‌گیرند، پس راه چاره در این است از حضور در مجلس وی خودداری نمائیم، و چنین کردند، فرآ به خشم آمد و گفت: به خدا سوگند اگر دو نفر حاضر شوند، من نحو را املاء خواهم نمود. او شانزده سال نحو را املاء کرد، بی‌آنکه در دستش کتابی دیده شود، جز یک مرتبه، آن هم نسخه کتابی بود که مراجعه به آن لازم آمده بود. از دیگر آثار وی می‌توان از کتاب‌های ذیل نام برد:

کتاب البهیّ (البهاء) درباره فصاحت کلام، کتاب مختصری است که برای عبدالله بن طاهر تألیف کرد؛ کتاب المشکل الصغیر (ابن خلکان عقیده دارد که فراء دو کتاب به نام المشکل دارد که یکی از آنها از دیگری بزرگ‌تر است)؛ کتاب المصادر فی القرآن؛ کتاب التثنیة والجمع فی القرآن، کتاب الوقف والابتداء؛ کتاب اختلاف اهل الکوفه والبصره والشام فی المصاحف؛ کتاب اللغات؛ کتاب النوادر؛ کتاب الواو؛ کتاب المقصور والممدود (همراه مجموعه‌ای در سال ۱۳۴۵ هـ. ق در حلب به چاپ رسیده)؛ کتاب فعل و افعال؛ کتاب الفاخر (درباره مثل‌ها)؛ کتاب حروف المعجم؛ کتاب آله الکتاب (نام این کتاب در منابع مختلف به صورت آله الکاتب و آله الکتابه هم آمده است)؛ کتاب یافع و یافعه؛ کتاب ملازم و کتاب الايام و اللیالی (این کتاب

به کوشش و پژوهش ابراهیم ایبیری در سال ۱۹۵۶م در چاپخانه امیریّه قاهره به چاپ رسیده است). فراء در سال ۲۰۷ یا ۲۰۸هـ. ق. در راه مکه درگذشت.^(۱)

۵- اثرم^(۲) (...-۲۳۲هـ. ق./...-۸۴۶م)

نام وی علی بن مغیره و کنیه اش ابوالحسن بود. در ابتدا به کار نساجی و وراقی می پرداخت. او از جماعتی از علماء و فصحاء روایت دارد و کتب ابوعبیده و اصمعی را روایت کرده و از آنها لغت و ادب آموخته است. وفات او در همان سال وفات واثق خلیفه عبّاسی روی داد. کتاب‌های النوادر و غریب‌الحديث از اوست. اثرم شعر نیز می گفت، ابیات ذیل منسوب به وی می باشد.

۱ - تاریخ الادب العربی، تألیف دکتر عمر فروخ، ج: ۲، دارالعلم للملایین، بیروت: چاپ ششم، ۱۹۹۲م، ص: ۱۷۵-۱۷۶. الذریعه الی تصانیف الشیعه، تألیف: شیخ آقا بزرگ طهرانی، ج: ۴، ۶. الفهرست ابن ندیم، ترجمه: محمدرضا تجدد، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶هـ. ش. ص: ۱۱۲-۱۱۴. الاعلام، تألیف: خیرالدین زرکلی، ج: ۸، بیروت: دارالعلم للملایین، (چاپ هفدهم)، ۲۰۰۷م، ص: ۱۴۵-۱۴۶.

۲. در زبان عربی به مردی که دندان پیشین وی افتاده باشد، اثرم می گویند و مؤنث آن «ترماء» می باشد.

کبرت و جاء الشَّيب و الضعف و البلى
 و کل امری یبلى اذ عاش ما عشت
 اقول و قد جاوزت تسعين حجة
 كأن لم اکن فیها ولیدا و قد کنت
 و انکرت لما ان مضى جل قوَّتى
 و یزداد ضعفا قوَّتى كلما زدت
 كأنى اذا اسرعت فى المشى و اقف
 لقرب خطى ما مسها قصر وقت
 و صرت اخاف الشىء كأن یخافنى
 اعد من الموتى لضعفى و مامت
 و أسهر من برد الفراش و لینه
 و ان کنت بین القوم فى مجلس نمت.^(۱)

۱ . نقل از لغت نامه دهخدا (حرف الف، اثبات - اختیار) ج: ۴ تهران:
 ۱۳۲۵ هـ ش ص: ۱۰۰۶ به نقل از معجم الادباء یاقوت حموی، ج: ۵، چاپ
 مارگیلوت، ص: ۴۲۱-۴۲۲. همچنین رک: « الاعلام » خیرالدین زرکلی، ج: ۵:
 بیروت: دارالعلم للملایین، ۲۰۰۷م، ص: ۲۳.

۶- قطرب^(۱) (...- ۲۰۶ هـ. ق. /...- ۸۲۱ م)

محمد بن مستنیر بن احمد بصری، نحوی لغوی مکنی به ابوعلی از مشاهیر دانشمندان ادب، نحو و لغت است.

قطرب شاگرد سیبویه بود. او را قطرب خوانند زیرا بامدادان بر سیبویه وارد می‌گردید و هرگاه که سیبویه در خانه را می‌گشود وی را پشت در مشاهده می‌کرد و از این رو به وی می‌گفت: «ما انت الا قطرب لیل» ادب را از سیبویه و دیگر علمای بصره فرا گرفت.

-
۱. در لغت‌نامه‌ها درباره معنی (قطرب) این گونه توضیح داده شده است:
 - دزد. (منتهی الارب). دزد ماهر در دزدی (اقرب الموارد).
 - موش. (منتهی الارب) (آندراج).
 - گرگ. (منتهی الارب). گرگ موی ریخته.
 - سگ کوچک. غول نر.
 - صرع زده. (اقرب الموارد) (منتهی الارب).
 - نوعی از مالیخولیا. (منتهی الارب). مرضی از امراض دماغ، و آن را قطرب نامند زیرا که مریض در بستر خود استقرار نگیرد. (اقرب الموارد).
 - سنگریزه. (منتهی الارب) (آندراج). دیوان و پریان خرد. سبک و چست. ترسو.
 - مرغی است. (اقرب الموارد) (منتهی الارب).
 - جانورکی که همه روز در تکاپو باشد و ساعتی نیارآمد. (منتهی الارب) و حریف ادریسی گوید: جانورکی است که شب روشنی دهد همچون شعله آتش.
 - گیاهی است خاردار که دانه‌ای دارد چون گندم که به هرکس [که] از پهلوی آن عبور کند می‌چسبد.

قطرب معلّم فرزندان ابودلف قاسم بن عیسی عجلی بود و پس از وی
فرزندش «حسین بن قطرب» به معلّمی آنان برگزیده شد.

قطرب به سبب اینکه معلّم فرزندان خلیفه بود، در دربار از نفوذ زیادی
برخوردار بود به طوری که جاحظ می‌نویسد: کسی را یارای حمله به پیشینه
کسایب و قطرب و مانند اینان نیست.^(۱)

قطرب از موالی بود و به مذهب «معتزله» اعتقاد داشت. محل درگذشت
وی بغداد بود.

در دائرة المعارف تشیّع، درباره وی آمده است که: «او را در بعضی از کتب،
در زمرة راویان نیز بر شمرده‌اند و سبب آن چنین است که از حضرت امام
جعفر صادق (ع)، روایتی در باب عزیمت حجّاج از منی ذکر کرده است...

بسیاری از علمای رجال، مذهب قطرب را تشیّع دانسته‌اند و او را در زمرة
شیعیان بصره نام آورده‌اند.»^(۲)

تألیفات وی به شرح ذیل می باشد:

۱- الاصوات و الاضداد و اعراب القرآن و الردّ علی الملحدین و العلل فی
النحو و غریب الحدیث در شش جلد.

۱ . البیان، ج: ۱، ص: ۱۴۰.

۲ . دائرة المعارف تشیّع، ج: ۱۳، ص: ۲۴۳.

۲- الفرق و القوافی و المثلثات و مجازات القرآن و معانی و النوادر در شش جلد.

۳- الارجوزة القطریة، منظومه‌ای است در شصت و اندی بیت مشتمل بر الفاضی که معانی آنها به اختلاف حرکات آنها مختلف می‌شود. ارجوزه با شرح آن به وسیله بعضی از ادباء در سال ۱۳۲۵ هـ. ق. در الجزایر به چاپ رسیده است.

۴- «المثلث» در لغت، این کتاب به کوشش استاد دیلمارد رمبورگ در سال ۱۸۵۷ م. به چاپ رسیده است. کتاب مذکور را سدیدالدین ابوالقاسم عبدالوهّاب بن حسن بن برکات مهلبی تنظیم کرد.

۵- هذا ما قال قطرب فی ما خالف فیهِ الانسان بهیمة الوحوش و صفاتها، این کتاب با کتاب اسماء الوحوش اصمعی به کوشش استاد جابر در سال ۱۸۸۸ م. در وین چاپ شده است.

از جمله آثار قطرب می‌توان از کتاب الازمنة و خلق الانسان نام برد.

قطرب اشعاری دارد از جمله:

ان كنت لست معی فالذكر منك معی

یراک قلبی اذا ما غبت عن بصری

و العین تبصر من تهوی و تفقده

و باطن القلب لا یخلو من النظر،

۷ - ابن اعرابی: (۱۵۰-۲۳۱ هـ . ق/۷۶۷-۸۴۶ م.)

ابوعبدالله محمد بن زیاد اعرابی کوفی، ادیب و شاعر نامدار سده‌های دوم و سوم هجری، مولای بنی‌هاشم بود.

برخی پدر او را برده‌ای از اهل سند دانسته‌اند، که از جمله این اشخاص می‌توان از: قفطی، یاقوت و ادوارد براون نام برد.

قفطی به نقل از جاحظ نوشته است که او عرب اصیلی نبوده است. وی در کودکی پدر خود را از دست داد و مادرش به همسری مفضل ضیبی (۱۷۰ هـ . ق/۷۸۶ م.) روایتگر نام‌آور اشعار عرب درآمد. در نتیجه ابن اعرابی نخستین تعالیم خود را از محضر ناپدری خود دریافت کرد. وی همچنین از محضر ابن معاویه ضریر، قاسم بن معن مسعودی و علی بن حمزه کسایی استفاده کرد. ابن اعرابی از اعراب بادیه‌نشین نیز بهره برد. البته وی برای این کار رنجی بر خود هموار نساخت و به گروه‌هایی از اعراب بنی‌اسد و بنی‌عقیل که در حاشیه کوفه بودند، اکتفا کرد. اما اشکال بزرگ این اعراب آن بود که دانشمندان بصره به روایات آنان و یا به فصاحت زبان‌شان اعتماد نداشتند و از این رو برخی از آنان، ابن اعرابی را نیز مورد انتقاد قرار داده‌اند.^(۱)

۱ . دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج:۳، ص:۲۷-۲۹.

ابن اعرابی از بزرگ‌ترین ائمه لغت در کوفه بود و در میان کوفیان کسی شبیه‌تر از وی به بصریان نبود. بیشتر از همه مردم از زبان عربی و انساب آگاهی داشت. سبک او، سبک فقها و علماء بود.

ابن ندیم در الفهرست درباره وی نوشته است: «به خطّ ابوعبدالله بن مقله خواندم که ابوالعبّاس ثعلب می‌گفت: مجلس ابن اعرابی را دیدم که حدود صد نفر در آن جمع شده و از وی پرسش‌ها داشتند و بر او قرائت می‌کردند، و او بی‌آنکه کتابی در دست داشته باشد، جواب می‌داد. و باز می‌گفت: در حالی که ملازمتش را داشتم، هیچ‌گاه کتابی در دست او ندیدم. ابوالعبّاس می‌گوید: آنچه بر مردم فرو خواند به اندازه بار چندین شتر بود و در علم شعر، کسی پرمایه‌تر از وی دیده نشد. باز ابوالعبّاس گوید: او همه را به دیده داشت و قرائتش بر قاسم بن معن و سماعش از مفضل بن محمد [ضبی] بود و خود را ربیب (بزرگ‌کرده) مفضل می‌دانست. ابن اعرابی از گروهی از فصحاء اعراب مانند صموتی و ابومجیب و ربعی نیز روایت کرده است. وی بیش از هشتاد سال عمر کرد و در «سرّ من رأی» (سامرا) وفات یافت.

تألیفات:

- ۱- کتاب الامالی ۲- النوادر ۳- الانواء ۴- صفة النّخل، ۵- صفة الزّرع
- ۶- الخیل ۷- النّبیت و البقل ۸- نسب الخیل ۹- تاریخ القبائل

۱۰- تفسیر الامثال ۱۱- النَّبات ۱۲- معانی الشَّعر ۱۳- صفة الدَّرع
 ۱۴- الالفاظ ۱۵- نوادر الزَّیبریین ۱۶- نوادر بنی فقعس ۱۷- الذَّبَاب.
 احتمالا کتاب صفة الدَّرع، تصحیفی از صفة الزَّرع و کتاب النَّبت و البقل
 همان النَّبات است یا مثلا شاید کتاب الخیل با کتاب نسب الخیل یکی
 باشد.

جرجی زیدان از دو کتاب خطی وی یاد می‌کند، یکی «اسماء البئرو و
 صفاتها» و دیگری به نام «اسماء الخیل و انسایها» که هر دو در کتابخانه
 خدیوی مصر موجود است.^(۱)

۸ - نصران خراسانی

در کتاب الفهرست ابن ندیم آمده است: «گویند یعقوب بن سکیت از او
 آموخت، و او سمت استادی وی را داشت و نصران گفته است که شعر
 (کمیت) را بر ابوحفص و عمرو بن بکیر قرائت کرده، و ابن سکیت
 کتاب‌هایش را در حفظ داشت، و طوسی آنها را شنیده بود.»^(۲)

۱ - تاریخ آداب اللغة العربیة، ج: ۱. الفهرست ابن ندیم، ترجمه: محمدرضا تجدد.
 تاریخ ادبی ایران، تألیف ادوارد براون، ترجمه علی پاشا صالح، تهران: کتابخانه ابن
 سینا، ۱۳۳۵ هـ.ش.

۲ . الفهرست ابن ندیم، ص: ۱۲۱.

علامة دهخدا در شرح حال ابوالحسن علی بن سنان تمیمی طوسی آورده است: «طوسی را با ابن سکیت دشمنی بود، چه هر دو از نصران خراسانی کسب علم کرده بودند و پس از مرگ (وی) در کتب او اختلاف کردند.»^(۱)

۹- ابوجعفر محمد بن سلمة بن أرتیبیل الیشکری الکوفی (... - در حدود ۲۳۰هـ. ق)

وی یکی از علمای امامی و از محدثان جلیل‌القدر و فقیهان عظیم‌الشأن بوده و از لغویان و عالمان به علم انساب به شمار می‌رفته و از خاندان بزرگی در کوفه برخاسته بود. مدتی به بادیه رفت و با مردم بادیه زندگی کرد و از آنان در زمینه اصول بلاغت و قواعد فصاحت و نظم صحیح آن کسب معلومات کرد.

وی استاد ابن سکیت و محمد بن عبده ناسب بود.

تالیفات وی عبارتند از:

۱- «بجیلة و انسابها و أخبارها و اشعارها». ۲- «خشم و انسابها و اشعارها». ۳. «النوافل من العرب». ۴- «المیسر و القداح».^(۲)

۱. لغت نامه دهخدا، حرف. ط.

۲. الاعلام زرکلی، ج: ۶، ص: ۱۴۷؛ الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج: ۱، ص: ۳۲۳، ۳۲۸؛ رجال نجاشی، ص: ۲۳۵؛ منهج المقال، ص: ۲۹۷. موسوعة طبقات الفقهاء، ج: ۳، ص: ۵۱۰.

عبدالملک بن قریب بن علی بن اصمعی باهلی، کنیه او را ابوسعید و ابوالقنطیس و ابن قریب نوشته اند. وی استادی ادیب، لغوی، نحوی، اخباری، محدث، فقیه و اصولی است. در بصره به دنیا آمد و در آن شهر پرورش یافت. برخی از مؤلفین لقب وی را به جدش (اصمعی) نسبت داده‌اند و برخی دیگر او را به بنو اصمعی منسوب کرده‌اند. اصمعی از بزرگانی مانند: خلیل بن احمد، عیسی بن عمر ثقفی نحوی، ابو زید انصاری و ابوعمر بن العلاء کسب علم کرد و برخی خلف احمر فرغانی را استاد وی دانسته‌اند.

وی به بادیه رفت و از مردم بادیه‌نشین لغت و شعر و ادب آموخت و آنها را گرد آورده و روایت کرد. در زمان خلافت هارون الرشید به بغداد رفت و سپس به زادگاه خویش بازگشت و در آنجا درگذشت. مأمون وی را به درگاه خویش دعوت کرد، اما اصمعی جواب داد: پیری و ضعف حال به من اجازه نمی‌دهد از بصره بیرون آیم و به جای دیگر سفر کنم. با این وجود مأمون در هنگام لزوم، حل هر مشکلی از دانش‌های ادب و لغت را از راه مکاتبه از وی می‌خواست و پاسخ دریافت می‌کرد.

اصمعی علی‌رغم زشتی صورت، مردی سبک روح و ظریف و خوش‌بین بود و می‌دانست چگونه در مخاطب خویش شگفتی ایجاد کند و او را به خنده آورد و تحسین وی را برانگیزد. دو خصلت در وی آن چنان قوی بود که

می‌توان آنها را راز شهرت وی دانست.. نخست، حافظهٔ نیکو و نیرومند چنان که بزرگ‌ترین قصیده را با یک بار شنیدن حفظ می‌کرد. گفته می‌شود که وی ۱۶ هزار ارجوزه را به جز دیوان‌های عرب از بر داشت...، خصلت دوم، شیوهٔ القا و تعبیر درست یا حسن تعبیر وی بود، چنان که ابونؤاس گفته است: وی بلبلی بود که مردم را با نغمه‌های خویش به طرب می‌آورد. و شافعی در این باره گوید: هیچ کس از عرب نیکوتر از اصمعی نپرداخته است. این دو خصلت به اصمعی امکان داد تا به درگاه خلافت راه یابد و بر مکانت و تقرب وی بیفزاید، پیوستگی اصمعی به هارون الرشید نه تنها باعث شهرت فراوان وی گردید، بلکه سبب توانگری او هم شد.

اصمعی در لغت مهارتی به‌سزا داشت و هر لفظ را چه از لحاظ اشتقاق و چه از نظر معانی گوناگون آن به خوبی تشریح می‌کرد. وی تنها به شناختن کلمه اکتفا نمی‌کرد بلکه مفهوم و مدلول آن را نیز بیان می‌داشت. اخفش گوید: «هیچکس را از اصمعی و خلف به شعر داناتر ندیدم». و ابن‌عربی گوید: «اصمعی را دیدم که ۲۰۰ بیت را انشاد کرد که یکی از آنها را ما نمی‌دانستیم».

وی داستان‌های با نمکی از اعراب بادیه‌نشین (ملح اعراب) را دربارهٔ عشق، زناشویی و دشواری‌های زندگی و نظایر اینها روایت می‌کند این روایت‌ها به سرعت منتشر می‌شد. در مورد اینکه اصمعی تا چه اندازه‌ای در روایت‌های

خود صادق بوده، بین صاحب نظران اختلاف نظر است. ولی باید در نظر داشت که چون مردم به نادره‌های اصمعی خو گرفتند و وی را بدان شناختند، رفته رفته نوادر ظریفی دربارهٔ اعراب اختراع کردند و آنها را به اصمعی نسبت دادند.^(۱)

اصمعی چهل کتاب در لغت و آنچه بدان اختصاص دارد، تألیف کرد. از قبیل النحل، الکرّم، الابل و...

از مهم‌ترین آثار وی کتاب «اصمعیات» است. اصمعیات مجموعهٔ قصایدی است که آنها را به اصمعی نسبت می‌دهند و در حدود ۷۷ قصیده است این اثر در سال‌های ۱۸۲۸-۱۹۰۹م. به وسیلهٔ آلوارت به چاپ رسید. از دیگر آثار وی می‌توان از کتاب‌های زیر نام برد:

کتاب «لغات القرآن»، کتاب «المصادر»، کتاب «ما اتفق و اختلف معناه»، کتاب «النجوم و اسراره»، کتاب «النبات»، کتاب «غریب الحدیث»، کتاب «الهمزه و تخفیفها»، کتاب «الوحوش»، کتاب «اللغات»، کتاب «الصّفات»، کتاب «المقصود والممدود»، کتاب «نوادیر الاعراب یا کتاب النّوادیر»، کتاب «میاة العرب»، کتاب «الاجناس فی اصول الفقه»، کتاب «اصول الکلام»، کتاب «خلق الفرس»، کتاب «الاثواب»، کتاب «المیسر والقداح»، کتاب «اخبیه»، کتاب «فعل و افعال»، کتاب «الامثال»، کتاب «الالفاظ»، کتاب «السّلاح»، کتاب «الانواء»، کتاب «الاجناس»، کتاب «الهمزه»، کتاب

۱. ضحی الاسلام، ج: ۲، ص: ۳۰۲.

«القلب و الابدال»، كتاب «جزيرة العرب»، كتاب «الاشتقاق»، كتاب «معانى الشعر»، كتاب «الاراجيز»، كتاب «النسب»، كتاب «المترادف(خطى)»، كتاب «الاعلام»، كتاب «الفروق»، كتاب «الإبل»، كتاب «اسماء الوحوش و صفاتها»، كتاب «الاضداد»، كتاب «خلق الانسان»، كتاب «الخيال»، كتاب «الدّارات»، كتاب «الفرق فى اللغة»، و كتاب «النّخل و الكرم».^(۱)

۱ . الفهرست ابن نديم. ريحانة الادب. محمد على مدرس تبريزى.

شاگردان ابن سکیت

آثاری که بزرگان و فرهیختگان از خود به جا می‌گذارند، تنها آثار مکتوب نیست، بلکه شامل شاگردانی می‌شود که این میراث گرانبها را به دیگران منتقل می‌کنند و به نوبه خود پرورش دهنده دیگران می‌شوند، ابن سکیت نیز از این قاعده برکنار نیست، پس باید دید که وی در تربیت و تعلیم چه بزرگانی دست داشته است. منابعی که از ابن سکیت بحث کرده‌اند، بیشتر به ذکر اسامی استادان وی توجه داشته‌اند و از شاگردان وی بیشتر از فرزندان متوکل یعنی معتز و مؤید و فرزند محمد بن عبدالله بن ابی طاهر، یاد کرده‌اند.

از آن میان «معجم الادباء» یاقوت حموی بیشتر از منابع دیگر از شاگردان وی نام برده است. اینک به طور مختصر با برخی از شاگردان ابن سکیت آشنا می‌شویم.

۱. ابوحنیفه دینوری: [۲۸۲-... هـ. ق. / ...-۸۹۵ م.]

احمد بن داود بن وند در دینور از شهرهای جبال (میان کنگاور و کرمانشاه) به دنیا آمد. به گفته یاقوت حموی گروهی از اهل ادب و حدیث به این شهر منسوبند.

فرید وجدی در «دائرة المعارف القرن الرابع عشر»، غیر از ابوحنیفه و ابن-قتیبہ پنج دانشمند دیگر را که به دینوری معروف بوده‌اند نام برده است. ابوحنیفه در جوانی از بین‌النهرین، حجاز، فلسطین و کرانه‌های خلیج فارس دیدن کرد. نزد علمای بصره و کوفه به کسب علوم پرداخت. ابوحنیفه در سال ۲۳۵ هـ. ق. به اصفهان رفت و مدتی در آن شهر در رصدخانه‌ای که خود بنا کرده بود به رصد کردن ستارگان و ثبت محاسبات نجومی اشتغال داشت. وی با انواع علوم از نحو و لغت، تاریخ، نجوم، ریاضی و گیاه‌شناسی آشنایی داشت و کتاب‌های فراوانی در موضوعات گوناگون تألیف نمود. در ادب از چنان پایگاه بلندی برخوردار بود که وی را از پاره‌ای جهات بر جاحظ ترجیح می‌دادند و الفاضل را شیرین‌تر و به سیاق کلام عرب نزدیک‌تر می‌دانستند و حتی برخی از ناقدان سخن، دینوری، جاحظ و ابوزید بلخی را در بلاغت بی‌نظیر دانسته‌اند.

ابوحنیفه شاگرد ابن سکت و پدرش بوده و این دو به داشتن تمایلات شیعی معروف بوده‌اند. در اخبار الطوال درباره وقایعی که به تاریخ شیعه مربوط می‌شود، شرح مبسوطی به دست می‌دهد و در یک مورد به ذکر حدیثی از امام موسی کاظم (ع) می‌پردازد و او را در زمرة اوصیاء قرار می‌دهد.

مهم‌ترین آثار ابوحنیفه دینوری به این شرح‌اند:

کتاب «تفسیرالقرآن» در ۱۳ جلد، کتاب «ما یلحن فیہ العامة»، کتاب «الشعر و الشعراء» تذکره مانندی است، کتاب «الجمع و التفریق» درباره

علم بلاغت، کتاب «الوصایا»، کتاب «البلدان الكبير»، کتاب «الكسوف» این کتاب احتمالاً همان رصدی است که ابوحنیفه در اصفهان انجام داده است، کتاب «الانواء» درباره نجوم و شناخت منازل ماه و عجایب آسمان است، کتاب «النبات» درباره شناخت نام گیاهان، کتاب «جواهر العلم» دائرة المعارف کوچکی است درباره خواص و حقایق علوم، کتاب «الجبر و المقابله»، کتاب «البحث فی حساب الهند»، کتاب «نوادر الجبر»، سه کتاب اخیر در ریاضی است. کتاب «الرّد علی رصد الاصفهانی»، کتاب «القبلة و الزوال» درباره احکام قبله و ظهر شرعی، کتاب «حساب الدّور»، کتاب «اصلاح المنطق» ظاهراً تکمله‌ای برای اصلاح المنطق ابن سبکت است. کتاب «البيان» ذهبی گفته است که این کتاب درباره تاریخ اسلام و در ۶۰ جلد بوده است. کتاب «الفصاحه» شامل مباحثی در علوم بلاغت بوده است. کتاب «اخبار الطوال» معروف‌ترین و مهم‌ترین کتاب ابوحنیفه و در زمینه تاریخ می‌باشد.^(۱)

۱. جرجی زیدان: تاریخ آداب اللغة العربیّة، ج: ۱، ص: ۵۰۶. حموی، یاقوت: معجم الادباء، ج: ۱، ص: ۲۳ و ج: ۳، ص: ۲۶. ابن‌ندیم: الفهرست، ترجمه: محمدرضا تجدد، ص: ۱۳۲. ابوحنیفه دینوری: اخبار الطوال (بخش مقدمه). آفابزرگ طهرانی: الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج: ۹، ص: ۱۸۰، و...، سبحانی، جعفر: موسوعة طبقات الفقهاء، ج: ۳، ص: ۷۲.

۲- ابو سعید سکری: [۲۱۲-۲۷۵هـ. ق/۸۲۷-۸۸۸م.]

ابوسعید حسن بن حسین بن عبیدالله بن عبدالرحمن بن العلاء العتکی سکری، از شاگردان ابن عربی، اصمعی و ابن سکیت به شمار می‌رود. در علم نحو و ادب و روایت، استاد بود.

وی اشعار شاعران دوره جاهلیت و نیز شاعران دوره اسلامی تا زمان خویش مانند امرء القیس، نابغه ذبیانی، کعب بن زهیر، الحطیئة را گردآوری و برای ما به جا گذاشت. وی هم‌چنین به تشریح دیوان فرزدق پرداخت.

علاوه بر اینها سکری اشعار قبائلی مانند: بنو ذهل، بنو شیبان، بنو ربیع، بنو یربوع و غیر آنها را گردآوری کرده است.

از جمله کتاب‌های وی می‌توان به: اخبار اللصوص، شرح دیوان جران العود النمیری و شرح اشعار الیهذلیین اشاره کرد.^(۱)

۳- ابوطالب المفضل بن سلامه بن عاصم لغوی:

از لغت‌شناسان دوره عباسی است. او شاگرد ابن سکیت و ابن عربی بود. در بسیاری از اوقات تشابه اسمی بین وی و مفضل بن محمد الضبی [متوفی

۱. براون، ادوارد: تاریخ ادبی ایران، ج: ۱، ص: ۵۲۳. جرجی زیدان: تاریخ آداب اللغة العربیه، ج: ۱، ص: ۴۷۷-۴۷۸؛ زرکلی، خیرالدین: الاعلام، ج: ۲، ص: ۱۸۸.

۱۶۸ هـ.ق.]. برخی را به اشتباه می‌اندازد و این اشتباه شاید از اینجا ناشی می‌شود که ابن خلکان در شرح حال فرزند وی (محمد) از پسوند (ضبی) استفاده کرده است.*

تألیفات:

۱- کتاب «الامثال» درباره شرح مثل‌ها و اصطلاحاتی است که عامه مردم به کار می‌گیرند. ولی از معنی آنها اطلاع چندانی ندارند.

* اکنون که نام مفضل ضبی به میان آمد بد نیست به ماجرای ذیل اشاره کنیم: روزی هارون الرشید مفضل ضبی را گفت: مرا بیتی خوش معنی ذکر کن که اندیشه در کشف نکته پنهان آن نیازمند جهد و کوشش گردد و سپس مرا با آن شعر رها کن. مفضل گفت: آیا می‌شناسی بیتی را که آغاز آن مردی است، بیابانی به عبا در پیچیده، از خواب برجسته، پنداری از میان گروهی برون تاخته که خمار خواب بر چشمانشان نشسته، و وی بر جهد و ایشان را با درشتی بدویان و خشونت شتربانان آزار رساند. لکن آخر آن مردی باشد شهری و نازک طبع که به آب عقیق سیراب کرده‌اند؟ هارون گفت: نمی‌شناسم.

گفت: آن جمیل بن معمر باشد که گوید:

الا ایها الركب النيام الا هیوا

الا ای گروه به خواب اندر شده، به پا خیزید.

سپس رقت عشق او را فراگیرد و گوید:

أسائلکم هل یقتل الرجل الحب

از شما می‌پرسم؛ آیا مرد را عشق تواند کشت؟

- ۲- کتاب «العود و الملهی»، درباره آلات موسیقی و حکم مذهبی آنها
بحث می کند.
- ۳- کتاب «البارع» در لغت.
- ۴- کتاب «ما یحتاج الیه الکاتب».
- ۵- کتاب «جماهیر القبائل».
- ۶- کتاب «الاستدراک علی العین» درباره کتاب العین خلیل بن احمد
فراهیدی.
- ۷- کتاب «الطیف».
- ۸- کتاب «ضیاء القلوب» در معانی قرآن.
- ۹- کتاب «الزرع و النّبات».
- ۱۰- کتاب «غایة الارب فی معانی ما یجرى علی اللسن العامة من کلام
العرب».

مفضل بن سلامه از خواص فتح بن خاقان وزیر متوکل به شمار می رفت،
بعضی از منابع، تاریخ وفات وی را ۳۰۸ هـ. ق. نوشته اند.^(۱)

۱. ر. ک: جرجی زیدان: تاریخ آداب اللغة العربیة، ج: ۱، ص: ۴۹۶، - ابن
خلکان: وفيات الاعیان، ج: ۱، ص: ۴۶۰؛ زرکلی، خیرالدین: الاعلام، ج: ۷،
ص: ۲۷۹؛ ابن قتیبة: مقدمة الشعر و الشعراء، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران:
امیرکبیر، ۱۳۶۳ هـ. ش. ص: ۹۹-۱۰۰.

۴. المعتز بالله (محمد بن جعفر المتوکل): [۲۳۲-۲۵۵ه.ق/۸۴۶-
[م. ۸۶۹]

سیزدهمین خلیفه عباسی، وی در سامراء به دنیا آمد. به کمک سرداران ترک به قدرت رسید، سعی کرد به کمک سربازان مغربی از زیر سلطه آنها درآید. مدت خلافتش بیشتر، روزگار فتنه و آشوب بود. خلافت وی سه سال و شش ماه و ۱۴ روز طول کشید. سرانجام به دست سرداران ترک برکنار گردید، و به قتل رسید.

۵ - مؤید (فرزند متوکل):

وی هم از سوی متوکل و هم از سوی معتز به ولایت‌عهده برگزیده شد ولی به حکومت نرسید. مؤید در سال ۲۵۲ه. ق. به دستور معتز به قتل رسید.

۶. محمد بن عبدالله بن طاهر خزاعی: [۲۰۹-۲۵۳ه. ق/۸۲۴-
[م. ۸۶۷]

یکی از امرای عباسی در زمان متوکل و معتز و رئیس شرطه (پلیس) بغداد بود. وی بیهوده تلاش کرد که به نفوذ سرداران ترک پایان دهد ولی موفق نشد. مستعین دوازدهمین خلیفه عباسی او را به امارت عراق منصوب کرد.

وی در زمان سلطنت معتز در بغداد درگذشت. معتز از درگذشت محمد بن عبدالله بسیار ناراحت شد زیرا می‌دید که پس از وی امرای ترک تا چه اندازه گستاخ شده‌اند. لازم به ذکر است که فرزندان وی نیز شاگرد ابن سکیت بوده‌اند.

۷. محمد بن فرج مقری: از وی روایت کرده است.

۸. محمد بن عجلان اخباری: از وی روایت کرده است.

۹. میمون بن هارون بن مخلد بن أبان، ابوالفضل کاتب، صاحب اخبار، آداب و اشعار و اهل بغداد بود. وی از ابن سکیت روایت کرده است.

۱۰. ابوالبشر بندنیجی: بند نیج نام جایگاهی در عراق است که «وندیکان» خوانده می‌شود و به «بندنیجین» معرب شده است. احتمالاً شهر مندلی کنونی باشد.

۱۱. حرانی که به گفته خود او از سال ۲۲۵هـ. ق. تا هنگام مرگ ابن سکیت در محضر او بوده است.

۱۲. ابن مُدَبَّر، ابواسحاق (ابویسر) ابراهیم بن عبدالله بن مدبّر

[۱۹۵-۱۷شوال ۲۷۹هـ. ق ۸۱۱/۰-۱۰ژانویه ۸۹۳م.] ادیب، شاعر، کاتب و

وزیر عباسیان... [از] ابن سکیت روایت کرده است.^(۱)

۱. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج: ۴، ص: ۵۹۴.

اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دوران ابن سکیت

عباسیان پس از خلفای بنی‌امیه بر سر کار آمدند. حکومت بنی‌امیه در حقیقت حکومت قومی عرب بر سایر ملل اسلامی بود. بدین جهت هر جنبش ضد اموی مانند قیام مختار و قیام عباسیان (که زیر لوای «الرّضا من آل محمد(ص)» صورت گرفت) مورد حمایت ملل تابعه به ویژه ایرانیان بود.

عباسیان که مورد حمایت طوایف و قبایل عرب نبودند، ناچار شدند به ایرانیان متکی شوند.

۷۱

ایرانیان نفوذ زیادی در دستگاه خلافت بهم زدند، این نفوذ فراز و نشیبهای فراوانی داشت، گاهی شخصی مانند ابومسلم خراسانی آن‌چنان قدرتی به هم می‌زند که حتی خلیفه عباسی (منصور دوانیقی) از قدرت وی دچار وحشت می‌شود و گاهی پس از کشته شدن ابومسلم، قدرت ایرانیان رو به ضعف می‌گذارد. زمانی خاندان برمکی آن‌چنان نفوذی در دربار هارون به هم رسانند که با قدرت خلیفه برابری می‌کرد و زمانی دیگر به دنبال سرکوب این خاندان، دست ایرانیان برای مدتی از دستگاه خلافت کوتاه می‌گردد.

عباسیان علی‌رغم ادعاهای اولیه، نه تنها فرق‌چندانی با بنی‌امیه نداشتند بلکه در بعضی موارد سیاه‌کارت‌تر از آنان بودند.

امام صادق (ع)، منصور دوانیقی را «طاغیة بنی العباس» نامیدند.^(۱) در زمان خلافت این شخص محمد بن عبدالله (نفس زکیه) و برادرش (شهید باخمیری) دست به قیام زدند. هادی فرزند مهدی چهارمین خلیفه عباسی که نوه منصور بود در عیش و نوش و خوش گذرانی افراط می کرد. او شراب خواری قهار و عیاشی بی عار و خودخواهی مغرور بود.

سیوطی در صفحه ۲۷۹ کتاب تاریخ الخلفا گوید: «او شراب خوار و قمارباز بود...» جهشیاری نوشته است: «در شرب خمر، تا سرحد مرگ افراط می نمود و اولین خلیفه دائم الخمر عباسی بود.» [تاریخ جهشیاری، ص: ۱۴۴]. او به خواننده‌ای به نام «اسحاق موصلی» پنجاه هزار درهم بخشید، زیرا او سه بیت را به لحن جالبی برایش خوانده بود.

پس از وی حکومت ۲۳ ساله هارون الرشید آغاز شد که به عصر طلایی حکومت بنی عباس معروف شد و داستان‌های هزار و یک شب آن معروف است. بعد از مرگ هارون، مبارزه و رقابت اقوام و ملل تابعه برای به دست گرفتن نفوذ و قدرت و نیز جنبش‌های استقلال طلب از یک سو و تلاش‌های خلفای بنی عباس برای تحکیم قدرت و استفاده از شرایط جدید برای استواری پایه‌های حکومت از سوی دیگر، حوادث و اتفاقات دیگری را

۱. رضوی اردلانی، سید ابوفاضل: ماهیت قیام شهید فخر، مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، تهران، ۱۳۷۰ هـ. ش، ص: ۸۳.

رقم زد. هارون سه پسر خود، امین، مأمون و معتصم را به عنوان ولیعهد تعیین کرد تا یکی پس از دیگری به حکومت برسند.

امین از مادری عرب، مأمون از مادری خراسانی و معتصم از مادری ترک زاده شده بودند.

هر کدام از پسران هارون تلاش می‌کردند با اتکا بر اقوام مادری خویش، پایه‌های خلافت خود را استحکام بخشند. آنان که خواهان اقتدار عنصر عرب بودند، پس از هارون به امین پیوستند. در جنگ قدرتی که بین امین و مأمون به وجود آمد، ایرانیان جانب مأمون را گرفتند.

طاهر ذوالیمینین سردار خراسانی مأمون، امین را شکست داده و سر بریده او را تقدیم مأمون کرد، مقام امیرالامرای بغداد پاداش وی بود.

با توجه به این اوضاع و احوال بود که مأمون مرکز خلافت را از بغداد به مرو منتقل کرد، ولی پس از شهادت امام رضا (ع) در سال ۲۰۳هـ. ق، بغداد بار دیگر مرکزیت خویش را بازیافت.

بعد از مرگ مأمون در سال ۲۱۸هـ. ق/۸۱۳م. معتصم که هم از قدرت عنصر عرب بیمناک بود و هم نمی‌توانست به ایرانیان متکی باشد برای درهم کوبیدن این دو عنصر به ترکان روی آورد. ترکان که جنگ‌آورانی ماهر و فرمانبرانی کوشا بودند، اعتماد خلیفه را جلب نمودند.

دیری نگذشت که هزاران تن از آنان به خدمت خلیفه درآمدند. تجاوزات و تعدی روزافزون آنان نسبت به مردم و واکنش‌های مردم بغداد نسبت به این تجاوزات، خلیفه را ناچار کرد که مرکز خلافت را به سامرا انتقال داده و آن را «سُرّ من رأی» بنامد. بروکلمان نوشته است:

«رقابت شدید ایرانیها و اعراب که از طرف مأمون تشویق و تشدید می‌شد در دوره معتمد کار را بجائی کشانید که وی ناچار شد گارد شخصی خود را یک قسمت از بردگان بربر و قسمت دیگر از گروگانهای ترک که از طرف خوانین ماوراءالنهر فرستاده شده بودند انتخاب نماید.^(۱) در عهد الواثق بالله (جانشین معتمد) قدرت سرداران ترک در بغداد به حدی رسیده بود که خلیفه ناچار به «اشناس» سردار ترک لقب و عنوان سلطان داد و به این ترتیب نفوذ این سردار بر اختیارات نظامی فزونی گرفت، به طوری که «وصیف» جانشین وی، پس از مرگ خلیفه کاملاً اختیاردار تخت و تاج بود

۱. ر.ک:

الف - نامه دانشوران ناصری، (در شرح حال ششصدتن ازدانمندان نامی)، ج: ۲، قم: مؤسسه مطبوعاتی دارالفکر، ص: ۲۵۷-۲۵۸
 ب- یاقوت حموی: معجم الادباء، ج: ۲۰، ص: ۵۰-۵۲.
 ج- مقاله دکتر محمود شکیب انصاری استاد دانشگاه شهیدچمران اهواز درکنگره ابن سکیت، بولتن شماره ۴، ص: ۱-۵.
 د- جزوه «پژوهشی در احوال و آثار ابن سکیت» تهیه و تنظیم اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خوزستان، کمیته انتشارات، دی ماه ۱۳۷۰ هـ. ش، ص: ۴-۵.

و با همدستی و کمک اشراف و رجال درباری «محمد» فرزند خردسال واثق را به خلافت نشاند، پس از چندی وی را از این مقام عزل کرده و عمویش جعفر «المتوکل علی الله» را به جای وی منصوب نمود.^(۱)

[بروکلمان، کارل: تاریخ دول و ملل اسلامی، ترجمه دکتر هادی جزایری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶ هـ.ش، ص: ۱۸۱]. متوکل زمانی بر سرکار آمد که یکصد سال از روی کار آمدن بنی عباس گذشته بود. وی دهمین خلیفه عباسی به شمار می‌رفت.

بنا به نوشته سید امیرعلی در کتاب «مختصر تاریخ العرب»: «...در عصر متوکل آثار انحلال امپراتوری عربی - اسلامی ظاهر گردید و فساد در شئون دولت رسوخ کرده و دستور داده می‌شد که دیگران نیز از مفاصد تقلید نموده و انجام دهند...» در عصر متوکل آزادفکران از حقوق خویش محروم بودند. بعضی از مورخان عقیده دارند که متوکل را باید «نرون عرب» نامید. ادوارد براون عقیده دارد: «تعصب متوکل با تمایلات وی نسبت به ترکان کاملاً منطبق بود و به همین جهت ناگزیر باید او را به سلطان سیه‌دل و متعصب از سلاطین عثمانی شبیه کنیم نه اینکه بگوییم، جانشین المنصور

۱. [بروکلمان، کارل: تاریخ دول و ملل اسلامی، ترجمه دکتر هادی جزایری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶ هـ.ش، ص: ۱۸۱].

و المأمون بوده است.»^(۱) متوکل نه تنها معتزلیان را که در زمان مأمون قدرت یافته بودند، سرکوب کرد بلکه در سرکوبی شیعیان اهتمامی وافر داشت. روش او نسبت به شیعه چنان بود که خون شیعیان را می‌ریخت و به بزرگان آنها توهین می‌کرد.

خلیفه جاهل برای تکمیل عیاشی خود مرد مسخره‌گری به نام «عباده» را انتخاب کرده بود، عباده متکائی به شکم خود می بست و جلوی متوکل می‌رقصید و آوازه‌خوان‌ها این جمله را تکرار می‌کردند: «اقل البطین خلیفه المسلمین» یعنی مرد شکم‌گنده، خلیفه مسلمین آمد و مقصودشان از این عبارت، مسخره نمودن حضرت علی (ع) بود. متوکل این منظره را می‌دید و شراب می‌خورد و می‌خندید.

روزی این منظره در مقابل «منتصر» اجرا شد، منتصر به پدرش گفت: آن کس را که این سگ مورد تمسخر قرار داده و مردم را می‌خندانند، پسر عموی تو و بزرگ اهل بیت تو و باعث افتخار تو است، اگر می‌خواهی او را مسخره کنی به تنهائی این عمل را انجام ده و این کار را به امثال این سگ واگذار مکن!

متوکل به آواز خوان‌ها گفت: این شعر را بخوانید:

۱. ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران، ج: ۱، ص ۵۰۵

غار الفتی لابن عمّه رأس الفتی فی حرامّه^(۱)

به دستور متوکل در سال ۲۳۷هـ. ق/ ۸۵۱م. مرقد مقدّس امام حسین(ع) را ویران ساختند و زمین آنجا را شخم زدند و کاشتند. در کتاب فرهنگ عاشورا در ذیل کلمه «ریحانه» آمده است:

«کنیز متوکل عباسی، او کنیزی نامشروع و حبشی بود. پس از آن که این کنیز مُرد، متوکل به خاطر علاقه به او، دستور داد تا برایش مقبره‌ای باشکوه بسازند و این در زمانی بود که متوکل دستور داده بود تا قبر حضرت سیدالشهدا(ع) را با گاوآهن شخم بزنند و آب نهر علقمه را بر روی آن جاری سازند و بر روی آن زراعت کنند تا دیگر اثری از آن به جای نماند. [ص: ۱۶۴] همچنین در صفحه ۱۷۴ و ۱۷۵ این کتاب در ذیل نام یکی از شیعیان آن روزگار به نام «زید بن مجنون» می‌خوانیم: «... چشمش به جنازه‌ای افتاد که مردم بر وی نوحه‌سراییی می‌کردند و او را با اضطراب و ناراحتی شدید تشییع می‌کردند. پرسید که این مرده کیست که این قدر پرچم سیاه به دست مردم است و دسته‌جات زیاد او را تشییع می‌کنند؟ گفتند: وی کنیز متوکل، ریحانه است. زید بن مجنون، پس از اینکه دید ریحانه را با احترام دفن کردند و در مقبره وی فرش انداختند و عطر

۱. ربک: مغنیه، محمدجواد: شیعه و زمامداران خودسر، ترجمه: مصطفی زمانی، چاپ دوم، قم، انتشارات شهید گمنام، بی تا.

پاشیدند و قبه‌ای عالی بر فراز آن برپا کردند، خاک بر سر خود ریخت و ناله از دل برآورد و گفت: قبر پسر پیغمبر را ویران می‌کنند ولی برای یک کنیز خطاکار، قبه و بارگاه بنا می‌کنند! و آن قدر گریست که مردم به حال او رقت آوردند. روزی اشعار زیر را سرود و سپس به دست یکی از درباریان داد:

أیحرث بالطف قبر الحسین و یعمر قبر بنی الزانیه؟

آیا سزاوار است که قبرحسین بن علی (ع) را شخم بزنند در حالی که قبر زنازادگان را تعمیر و مرمت می‌کنند...» [فرهنگ عاشورا، تألیف: سید محمدصادق موسوی گرمارودی و...، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۴هـ.ش، ص: ۱۶۴].

در زمان او کارهای فلسفی که در دوران پیش از وی شکوفا شده بود، رو به انحطاط رفت و عده‌ی نویسندگان و دانشمندان بزرگ نسبت به سایر اعصار بسیار کاهش یافت.

ظلم و ستم وی نه تنها به مسلمانان می‌رسید بلکه اهل ذمه (اهل کتاب) از ادیان دیگر را نیز شامل می‌شد. یهود و نصاری به موجب فرمان متوکل ملزم شدند طلیسان (جامه‌گشاد بلند که به دوش می‌اندازند، نوعی ردا) عسلی‌رنگ بپوشند و علاماتی رنگارنگ و کلاه فرنگی به سبک فرومایگان بپوشند و فقط بر قاطر و خر سوار شوند و رکابی چوبین و پالانی با طرح عجیب اختیار کنند و بر در ورودی خانه‌های خود تصاویر شیطان بیاویزند. کلیساها و معابد جدیدالبنای آنها به دستور متوکل ویران شد، حکم شد

قبورشان هم سطح زمین باشد و از گرد آمدن در کوی و برزن و نشان دادن علامات صلیب ممنوع شدند و اطفالشان مجاز نبودند نزد معلمین مسلمان نوشتن عربی و تعلیمات دیگر را فرا بگیرند.

متوکل در سال ۲۴۷هـ. ق/ ۸۶۱م. در حال مستی، به دست مستحفظین ترک نژاد خود به قتل رسید. گفتنی است محرک قتل وی فرزندش منتصر^(۱) بود.

متوکل در سال ۲۳۵هـ. ق. دستور داده بود مردم با سه تن از پسرانش به نام منتصر، معتز و مؤید به ولایتعهدی بیعت کنند اما از معتمد و موفق دو پسر دیگر خود اصلاً اسمی به میان نیاورد. منتصر و معتز مدت کمی خلافت کردند. مؤید اساساً به خلافت نرسید و معتمد خلیفه شد.

بعد از متوکل منتصر چند ماهی بیشتر خلافت نکرد و درگذشت. معلوم نشد مرگش از بیماری بود یا از مسمومیت. او بر خلاف پدرش با سادات طریق مدارا و وفاق پیمود، علویان را محترم می‌داشت. از این رو می‌گویند به دست ترکان مسموم گردید.

پس از مرگ منتصر، ابوالعباس احمد ملقب به «المستعین» نواده معتمد با دستیاری ترکان بر مسند خلافت نشست. او بازیچه‌ای در دست سرداران ترک بود. در سال ۲۵۱هـ. ق. «بغا» یکی از سرداران ترک، به دستور وی به قتل رسید و همین امر سبب شورش و طغیان ترک‌ها شد.

۱. ر. ک: براون. ادوارد: تاریخ ادبی ایران، ج: ۱، ص ۵۰۸-۵۰۶

خلیفه با دو تن از سرداران ترک از سامرا به بغداد فرار کرد. شورشیان، بغداد را محاصره و شهر را مسخر کردند. مستعین به درخواست شورشیان به نفع معتر از خلافت کناره گرفت.^(۱)

تا اینجا صحبت حکام بود و به قول حافظ:

صحبت حکام ظلمت شب یلداست نور ز خورشید جوی بو که برآید
از لحاظ فرهنگی، دوره بنی عباس، دوره شکوفایی علمی و فرهنگی بود
تشویق و ترغیب قرآن به فراگیری دانش، بسیاری از مسلمانان را به سوی
آموختن علوم سوق داد و با توجه به این که حرکت‌های فرهنگی دیر به ثمر
می‌رسند، ثمردهی این حرکت‌ها در دوره بنی عباس آشکار گردید. مسلماً
نهضت ترجمه که در آن مسلمانان، کتاب‌های ملل گوناگون به ویژه
سریانیان، ایرانیان، هندیان، یونانیان و... را به عربی ترجمه کردند، در این
شکوفایی فرهنگی مؤثر بود.

بسیاری از ایرانیان مانند عبدالله بن مقفع، آل نوبخت، حسن بن سهل،
جبله بن سالم، محمد بن جهم برمکی و... یا با انگیزه خدمت به اسلام و
یا با انگیزه جلوگیری از نابودی میراث فرهنگی نیاکانشان و یا هر دو، در
این زمینه دست به تلاش وسیعی زدند.

هنر شاعری با این که در این دوره از گسترش و شکوفایی برخوردار شد ولی
متأسفانه از آفات برکنار نبود. یکی از آفات شعر در این دوره، رواج

۱. ر. ک: بهرامی دماوندی، اکرم: تاریخ ایران از ظهور اسلام تا سقوط بغداد،
چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تربیت معلم، تهران ۱۳۵۶ ه. ش، ص: ۱۶۱-۱۵۹.

مدیحه‌سرایی و تملق‌گویی است. مثلاً مردی از فرزندان زهیر بن ابی سلمی در مدح وی گفت: فکأنه بعد الرسول، رسول^۱ (یعنی مانند این است که وی پیامبری بعد از پیامبر است).

آفت دیگر شعر در این دوره، وصف شراب و شاهد است. وصف شراب (خمریات) در این دوره خیلی بیشتر از دوره اموی است. وصف شاهدان نیز از رونق بسیار برخوردار بود، به طوری که از شاعران مقیم بغداد شاعری در دوره یکصدساله اول عباسی باقی نماند، مگر این که به عشق شاهد خاصی مشهور شده باشد، و یا در وصف وی شعر گفته باشد. خلفا معمولاً در مجالس انس و شراب و لهو و لعب، شاعران و آوازخوانان را شرکت می‌دادند و این موضوع باعث گستاخی بیشتر آنها می‌گردید.^(۱)

آفت دیگر شعر در این دوره، پیدایش افکار ضددینی و زندقه بود. این اندیشه‌ها در اشعار و آراء بسیاری از ادبا و شعرای عباسی مانند: حماد بن عجرد، حفص بن ابی ورد، ابن مقفع، یونس بن فروه، علی بن خلیل، حماد راویه، ابن زریقان، بشار بن برد، صالح بن عبدالقدوس، ابان لاحقی، عماره بن حمزه، یزید بن فیض و جمیل بن محفوظ نمودار شدند.^(۲)

۱. جرجی زیدان: تاریخ آداب اللغة العربیة، ج ۱، ص: ۳۵۴.
 ۲. جرجی زیدان: تاریخ آداب اللغة العربیة، ج ۱، ص: ۳۵۵، نیز برای کسب اطلاعات بیشتر رک: تاریخ ادبیات زبان عربی تألیف حنا الفاخوری، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، انتشارات توس، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۶ هـ. ش.

ادوارد براون دربارهٔ سرکوب فرقهٔ معتزله و رفتار متوکل با برخی از دانشمندان آن عصر نوشته است: احمد بن حنبل [تاریخ وفات ۸۵۵ میلادی] مؤسس یکی از مذاهب چهارگانهٔ سنت و جماعت است که مذهب حنبلی نامیده می‌شود. وسعت دائرةٔ افکار در مذهب حنبلی تنگ‌تر و تعصب بیشتر و مقام روحانیت کمتر است. در این هنگام احمد بن حنبل از جهت نفوذ مذهبی تفوق و برتری داشت و رفتار ناهنجاری را که معتزله دربارهٔ وی روا داشته بودند تلافی کرد و حسابشان را بضمیمهٔ ربح، پاک کرد. حاجت به بیان نیست که با این جریانات سوء، در واقع این دستگاه، بطور کلی نسبت به دانشمندان و حکماء روی خوشی نشان نمی‌داد. این بود که نوادهٔ رئیس بیمارستان و مدرسهٔ طب جندی شاپور در عهد خلافت منصور را که پزشکی موسوم به بخت یشوع (نجات یافتۀ عیسی) بود از کلیهٔ دارائی خود محروم ساختند و به اتهام ناچیزی به بحرین تبعید نمودند [۸۵۸ میلادی] و جای تعجب نیست که عدهٔ نویسندگان و دانشمندان بزرگ در عصر المتوکل نسبت به سایر اعصار کم بوده است.^(۱)

* * *

۱. براون. ادوارد: تاریخ ادبی ایران، ج ۱، ص: ۵۰۷.

راه یافتن ابن سکیت به دربار متوکل

همان‌طور که قبلاً یادآور شدیم ابن سکیت و پدرش برای گذران زندگی همواره در محله «درب القنطره» در بغداد به تعلیم و تربیت می‌پرداختند و از این کار در هر جلسه ده درهم درآمد داشتند.

ابن خلکان عقیده دارد که چون ابن سکیت نمی‌توانست از راه مکتب‌داری زندگی خود را تأمین کند، از این رو پیشه مزبور را رها کرد و به یاد گرفتن دستور زبان پرداخت تا خود را به سطح و وضع بهتری برساند. در حالی که به موجب منابع دیگر، چون کار ابن سکیت رونق گرفت و شهرت یافت به تعلیم بزرگ‌زادگان فراخوانده شد، در همان زمان با دو نفر به نام‌های «هارون» و «بشر» که نزد یکی از بزرگان به نام «محمد بن عبدالله بن طاهر» سمت نمایندگی و دبیری داشتند، آشنا گردید و بنا به درخواست آنان به تعلیم فرزندانشان پرداخت. اتفاقاً «ابن طاهر» را در آن روزگار برای تعلیم فرزندان خود به معلمی دانشمند، حاجت افتاد. ابن سکیت از تعلیم فرزندان بشر و هارون دست کشید و نزد «ابن طاهر» رفت و به تدریس فرزندان او همّت گماشت. ابن طاهر در اوایل امر، ماهیانه پانصد درهم و سپس هزار درهم به عنوان حقوق به ابن سکیت می‌پرداخت.

با ورود ابن سکت به سامراء، وی مورد توجه عبدالله بن یحیی بن خاقان قرار گرفت. شهر سامراء در نیمه اول قرن سوم هجری، پایتخت عباسیان و محل سکونت عده‌ای از دانشمندان بود.

چون عبدالله بن یحیی متوکل را از مقام علمی وی آگاه کرد و آوازه فضل و حسن تربیت ابن سکت به گوش متوکل رسید، از وی خواست به عنوان ندیم و هم‌صحبت در کنار او باشد و تعلیم و تربیت فرزندانش «معتز» و «مؤید» را بر عهده بگیرد. یاقوت در «معجم الادباء» و نیز قفطی در «انباه الرواة» آورده‌اند که عبدالله بن یحیی بن خاقان از متوکل عباسی خواست تا ابن سکت را نزد خود خواند و متوکل چنین کرد، یاقوت می‌افزاید: آنگاه متوکل از وی خواست تا در زمرة ندیمان او درآید، عبدالله بن عبدالعزیز او را از قبول این کار برحذر داشت، ابن سکت به گمان این که عبدالله بر او رشک می‌برد، پندش را نشنیده گرفت و از ندیمان متوکل شد. وقتی خبر شهادت ابن سکت را به عبدالله بن عبدالعزیز دادند، وی در نکوهش ابن سکت اشعار زیر را سرود:

نهیْتُکَ یا یعقوبَ عَنْ قُرْبِ شاذنِ اذا ماسطاً اربی علی کُلِّ ضیغم
فدُقُ و اَحس اَنی لاقولُ الغداة اذ عثرت لعا بل للیدین و للغم
یعقوب مدتها در دربار متوکل عباسی به سر برد و به گفته ذهبی، ماهیانه ۲۰۰۰ درهم دریافت می‌کرد و گاه از پاداش‌های قابل توجه و هدایای

گران بها برخوردار می‌شد.^(۱) چنان‌که ابن خلکان در وفیات‌الاعیان آورده، متوکل در یکی از مجالس خود ۵۰/۰۰۰ درهم به او بخشیده است.^(۲) در این جا پرسش مهمّی مطرح می‌شود: ابن سکیّت با چه قصد و نیّتی وارد دربار متوکل گردید؟ تا کنون کسی نتوانسته است به این پرسش پاسخ دهد. ولی می‌توان چند احتمال را مطرح کرد.

احتمال نخست این است که ورود ابن سکیّت به دربار متوکل از روی قصد و برنامه صورت گرفته است و هدف وی پرداختن به تعلیم و تربیت صحیح فرزندان خلیفه بود تا بتواند از این طریق در جهت دادن حوادث و اقدامات آینده مؤثر واقع شود و این موضوع در تاریخ مبارزات شیعه بی‌سابقه نیست. به یادآوریم که چگونه عمر بن عبدالعزیز اموی وقتی در خردسالی و به تبعیت از رسم غلط معمول زمان، علی بن ابیطالب(ع) را دشنام می‌دهد، مورد سرزنش معلم شیعه‌اش واقع می‌گردد و چگونه این امر در ذهن وی باقی می‌ماند تا سرانجام در دورهٔ خلافت خویش فرمان منع ناسزاگویی به حضرت علی(ع) را صادر می‌کند.

۱. سیراعلام النبلاء، ج: ۱۲، ص: ۷۷.

۲. وفیات‌الاعیان، ج: ۶، ص: ۳۹.

دومین احتمال این است که بگوییم: ابن سکیت مأموریت سیاسی-عقیدتی داشته است که به مرکز قدرت رخنه کند و در جهت رسیدن به اهداف عالیّه اهل بیت (ع) و پیروانشان فعالیت نماید.

در این زمینه نیز پیروان اهل بیت تجربیات مفیدی داشتند، به عنوان مثال، در زمان امام موسی کاظم (ع) علی بن یقظین مأموریت کاملاً محرمانه‌ای را به منظور رخنه در دربار هارون الرّشید عباسی به انجام رساند. احتمال سوم این است که بگوییم ابن سکیت در پی جاه و رفاه مادی بوده است، پس چشم از باورهای خویش برداشته و اختلافات سیاسی و اعتقادی با دستگاه حاکمه را به فراموشی سپرد تا زندگانی مرفه و بی‌دغدغه‌ای را در دربار متوکل به دست آورد.

احتمال اخیر مردود است زیرا واپسین صحنه زندگی ابن سکیت نشان داد که او را نمی‌توان در شمار کسانی قرار داد که بخاطر مال و منال دنیا به هر پستی تن می‌دهند.^(۱)

۱. ر.ک:

الف - نامه دانشوران ناصری، (در شرح حال ششصد تن از دانشمندان نامی)، ج: ۲، قم: مؤسسه مطبوعاتی دارالفکر، ص: ۲۵۷-۲۵۸.
ب- یاقوت حموی: معجم الادباء، ج: ۲۰، ص: ۵۰-۵۲.
ج- مقاله دکتر محمود شکیب انصاری استاد دانشگاه شهید چمران اهواز در کنگره ابن سکیت، بولتن شماره ۴، ص: ۱-۵.

آنجا که در پای عقیده و آرمان باید فداکاری کرد، زر و سیم که هیچ، از جان شیرین هم باید گذشت، آنان که در گران بهای سخن را به پای خوکان زمانه می‌ریزند، چیزی به جز لعنت و نفرین تاریخ به دست نخواهند آورد.



د- جزوه «پژوهشی در احوال و آثار ابن سکیت» تهیه و تنظیم اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خوزستان، کمیته انتشارات، دی ماه ۱۳۷۰ ه.ش، ص: ۴-۵.

شخصیت اخلاقی ابن سکیت و ردّ اتهامات

یکی از ویژگی‌های بارز ابن سکیت، شوق فوق تصور وی به کسب علم و دانش است. همان‌گونه که قبلاً یادآور شدیم انگیزه مهاجرت خانواده وی از دورق به بغداد به احتمال قریب به یقین انگیزه علمی بوده است. در اثر همین شوق و در راه کسب علم از هیچ چیز دریغ نکرد تا جایی که مدتی را به منظور آشنائی با زبان فصیح و اصیل عربی، زندگی راحت شهری را رها کرده و راهی بادیه شد. علاقه و شوق وی آن چنان بود که هم‌زمان با تدریس در رشته‌های گوناگون ادب مانند: نحو، لغت، روایت و علوم قرآنی، از دانش‌اندوزی باز نایستاد و در سایه این تلاش، در زمینه علوم یاد شده به رجلی عظیم‌الشأن تبدیل شد. چه خوش گفت محمد بن هانی اندلسی:

لم اجد الانسان الا ابن سعيه فمن كان اسعى كان بالمجد اجدراً
و بالهمة العليا يرقى الى العلى فمن كان اعلى همّة كان اظهوراً

یعنی:

مرد، فرزند کوشش خویش است مرد کوشا به مجد لا یقتر
گر توهم نام نیک می طلبی باش با همّت موافقتر^(۱)

۱. ترجمه آزاد از آقای کاظم غریبی

یعقوب در راه کسب علم آن چنان متواضع بود که حتّی از «ثعلب» که از لحاظ سنی از وی کوچکتر بود علم می‌آموخت.

محمّد الدّین توفیق ابراهیم نویسنده عراقی کتاب «ابن السّکیت اللغوی» - تنها کتابی که اختصاصاً درباره ابن سکیت نوشته شده است - ضمن اعتراف به نکته فوق الذّکر، اتهامی را متوجّه ابن سکیت نموده است: «...وی غرور زیادی داشت و این غرور باعث می شد که معلوماتش را به رخ معلمینش بکشد و نسبت به آنها زبان درازی کند...»^(۱)

اینک با نقل نمونه‌هایی از تواضع ابن سکیت در برابر استادانش، نشان می‌دهیم که این داستانها نه تنها اساسی ندارد بلکه ساخته و پرداخته دشمنان اوست. ابتدا چند مورد از این داستانها را ذکر می‌کنیم: «... ابوالحسن طوسی گوید: در مجلس ابو الحسن علی اللّحیانی بودیم و شروع کرد به بیان نوادر لغوی و بدایع الفاظ که خود دریافته بود، از جمله گفت: عربها می‌گویند: «مثقل استعان بذقنه» ناگاه ابن سکیت که جوانی نارس بود، از جای برخاسته گفت: آخرین کلمه باید «دقیه» باشد نه «ذقنه»، عربها وقتی بخواهند بگویند، ضعیفی از ضعیفی کمک خواسته این مثل را به کار می‌برند. چون کلمه «ذقنه» با لفظ «دقیه» در نوشتن

۱. محمّد الدّین توفیق ابراهیم: ابن السّکیت اللغوی، ص: ۵۰-۵۱.

یکسان است، این اشتباه برایت پیش آمده است. ابوالحسن شرمنده گشت و از مجلس بیرون رفت.

روز دیگر برای افادۀ نوادر خود مجلس آراست، من نیز حاضر بودم، لب به سخن گشود و گفت:

عرب‌ها می‌گویند: «هو جاری مکاشری» باز ابن سکیت برخاسته گفت: کلمۀ «مکاشری» در این جا ناصواب و بیجاست به جای «شین معجمه» بایستی «سین مهمله» آورد. چه جانب خانه را «کسر» گویند، عرب‌ها وقتی بخواهند بگویند، جانب خانۀ من خانۀ اوست یعنی همسایۀ دیوار به دیواریم، این سخن را بر زبان می‌رانند، و چون مکاشر را با مکاسر در نوشتن جز به نقاط تفاوتی نباشد، از آن روی بدین اشتباه در افتادی، پس ابوالحسن از آن امر که تصمیم گرفته بود منصرف شد. دیگر برای املاء نوادر خود بدان مجمع قدم ننهاد...^(۱)

البته ماجراهائی، شبیه به این ماجرا بین وی و سایر استادانش مانند: ابن اعرابی^(۲)، ابونصر مولای اصمعی^(۳) و اثرم^(۴) روی داده است.

۱. دانشوران عصر ناصری، ج: ۲، ص: ۲۵۴.

۲. ر.ک: ابن السکیت اللغوی به نقل از مجالس العلماء زجاجی، ص: ۴۴؛ دانشوران ناصری، ج: ۲، ص: ۲۵۳-۲۵۴ و...

۳. همان به نقل از: طبقات النحویین و اللغویین زبیدی، ص: ۱۹۷-۱۹۸.

۴. همان فوق‌الذکر به نقل از: الفهرست ابن ندیم.

با این وجود وی با استادان خویش متواضع بود، وقتی فرآء «معلم وی» از اصل و نسب وی سؤال می‌کند، پاسخ می‌دهد: خوزی اصلحک الله من دورق، «خوزستانی هستم از دورق، خداوند امورت را اصلاح نماید»^(۱) در این جا می‌بینیم که نه تنها با تواضع پاسخ می‌دهد، بلکه علی‌رغم آن که پاسخ وی با توجه به نگرش‌های غلط مردم آن عصر خالی از قبح^(۲) نبوده، صادقانه پاسخ می‌دهد. در ماجرای دیگری «...هنگامی که وی نزد ابن اعرابی به تعلیم علوم و تحصیل فن لغت مشغول بود، ابن اعرابی حکایتی آورد: «یقال اضرب الرجل اذا اقام فی بئته و لزمه»، ابن سکیت، چون ابن اعرابی از کلمه «یقال» به معنی «گفته می‌شود»، استفاده کرده بود، از وی سؤال میکند: «من یحکی هذا اصلحک الله؟» یعنی چه کسی این را می‌گوید؟ خدا امورت را روا گرداند. ابن اعرابی خشمناک شد و گفت:

۱. همان به نقل از الفهرست ابن ندیم، ص: ۷۲؛ تاریخ بغداد، ج: ۱۴، ص: ۲۷۳؛

وفیات الاعیان، ج: ۵، ص: ۴۳۹ و...

۲. این قبح ناشی از بعضی نسبت‌های غلط و ظالمانه ای است که برخی از منابع و اشخاص به خوزستانی‌ها نسبت داده‌اند که نمونه‌هایی از آنها را می‌توان در کتاب‌های احسن التّقسیم و معجم البلدان مشاهده کرد. به طوری که می‌گویند، وقتی فرآء این پاسخ را شنید، چهل روز از خانه خویش بیرون نیامد، وقتی علّت را پرسیدند، گفت: از ابن سکیت خجالت می‌کشم که موضوعی را از وی سؤال کردم و با اینکه جواب او خالی از قبح نبود، به من پاسخ گفت. ردّ این اتهامات یکی از رسالت‌های فرزندان محقق خوزستان است.

مکافات چنین جسارت و گستاخی، این است که کسی دو گوش تو را گرفته، گوشمال دهد و پس گردنپهای پی درپی زند، تا سؤال خویش دریابی.

ابن سکیّت، خاموش شد، چون خشم ابن اعرابی فرونشست، در پاسخ گفت: شادمان و خرسندم که من عرضه این گفتار شدم، چه تشویش داشتم، دیگری را در معرض چنان سخنان درآوری و او نتواند تحمل نماید، لاجرم به جواب ناصواب لب می‌گشود و آن کردار مرا بیشتر رنجه می‌داشت...»^(۱)

ابن سکیّت نه تنها در برابر استادان خویش متواضع بود، بلکه با شاگردان خود، فروتنی داشت. روزی برای تدریس «معتز» فرزند متوکل مراجعه کرده بود، به معتز گفت: بهتر است از کجا شروع کنیم؟ «معتز» گفت: انصراف از هر چیز نیکوتر است! ابن سکیّت منظور معتز را از این نکته دریافت و گفت: همین حالا بلند می‌شوم و به خانه می‌روم. «معتز» گفت: من در برخاستن چالاک ترم. پس برخاست و به بیرون شتافت، اما جلوی در دامنش در پا، پیچید و بر زمین افتاد و لاجرم شرمنده شد. ابن سکیّت این دو بیت را فی البداهه خواند:

یصاب الفتی من عثرة بلسانه و لیس یصاب المرء من عثرة الرجل

۱. ر.ک: نامه دانشوران ناصری، ج: ۲، ص: ۲۵۳-۲۵۴.

فَعَثَرْتَهُ فِي الْقَوْلِ تَذْهَبُ رَأْسَهُ وَعَثَرْتَهُ بِالرَّجْلِ تَبْرِي عَلَى مَهْلٍ
ترجمه: جوانمرد از لغزش زبان آسیب می بیند و گرنه انسان از لغزش پا دچار
آسیب نمی شود، لغزش او در زبان، سرش را بر باد می دهد و لغزش پا، پس
از مدتی بهبود می یابد.

به این ترتیب ظریفانه هم «معتز» را متنبه می کند و هم او را از خجالت در
می آورد و مهم تر از آن، درس عبرتی به وی می دهد.

ابن سکیت از سوی نویسنده کتاب «ابن السکیت اللغوی» در معرض اتهام
دیگری قرار می گیرد، و آن اتهام بدبینی نسبت به مردم است. آن جا که
ابن سکیت می فرماید:

و من النَّاسِ مِنْ يَحْبِكُ حَبًّا ظاهر الحب ليس بالتقصير
فاذا ماسألته عشر فلس ألحق الحب بالطيف الخبير

یعنی:

برخی از مردم به ظاهر خود را دوستدار تو نشان می دهند و ظاهراً دوستی
آنها هیچ کم و کاستی ندارد، ولی چون به اندازه یک دهم فلس (پول ناچیز)
از آنها طلب کنی، تو را به خدای لطیف و خبیر حواله دهند.

محمی الدین توفیق ابراهیم این گونه نتیجه می گیرد که این دو بیت دلالت
می کند بر بدبینی ابن سکیت نسبت به مردم، یعنی اگر سودی را یافتند،
دوست می شوند و گرنه دوستی را کنار می گذارند و در هنگامه شدت و
تنگی، از زیر بار دوستی شانه خالی می کنند. اگر در این ابیات دقت کنیم،

می‌بینیم که نشان دهندهٔ بدبینی نسبت به تودهٔ مردم نیست بلکه در این جا شاعر مانند آینه‌ای که واقعیت جامعه‌ای را نشان می‌دهد که از لحاظ اخلاقی دچار انحطاط گردیده و چیزی غیر از سودجویی را نمی‌بیند. ابن سکیت ویژگی‌های ممتاز اخلاقی دیگری نیز دارد، وی فردی متدین و خیر بود و نزد پژوهشگران علم رجال، ثقه و مورد اعتماد است.^(۱)

ابن سکیت وقتی متوجه می‌شود یکی از استادانش به نام «قطرب» در آنچه می‌گوید صادق نیست، هرچه از وی گرد آورده بود، کنار می‌گذارد. امانتداری او چنان است که در تمام کتاب‌ها و آثارش، هرگفته‌ای را به گویندهٔ آن نسبت می‌دهد. به طوری که کتاب‌های او ملامت از نام‌های اشخاص مختلف است.^(۲)

ابن سکیت راستگو و امانتدار بود و این خصوصیات بارز اخلاقی سبب شد که در روایت مورد وثوق علمای اهل تشیع و تسنن باشد. وی به میراث فرهنگی و علمی گذشتگان ارج می‌گذاشت و در امر انتقال این میراث به آیندگان سعی و تلاش بلیغ داشت. دیوان بسیاری از شاعران عرب که بعداً به آنها خواهیم پرداخت، نمایانگر این تلاش عظیم فرهنگی است. از دیگر ویژگی‌های اخلاقی ابن سکیت، ظلم‌ستیزی وی بوده است. شعر زیر که هم منسوب به ابن بسّام «ابوالحسن علی بن محمّد» و هم منسوب

۱. تاریخ بغداد، ج: ۱۴، ص: ۲۷۳.

۲. ابن سکیت اللغوی، ص: ۵۲.

به ابن سکیت است، در حدود هفت سال قبل از شهادت او سروده شده است.

این شعر پاسخ شاعر آزاده‌ای است به تخریب قبور شهدای کربلا از سوی حکومت ستمگر متوکل عباسی.

تالله ان کانت امیة قذاتت قتل ابن بنت نبیها مظلوماً
فلقد اتاه بنو ابیسه بمثله هذا، لعمرک قبره مهدوماً
اسفوا علی الا یكونوا شارکوا فی قتله فتبعوه رمیما
یعنی:

به خدا سوگند اگر بنی امیه فرزندان دختر پیغمبر خود را مظلومانه کشتند، بستگان او «اشاره به هاشمی بودن بنی عباس»، مانند آن را انجام دادند و قبرش را ویران ساختند.

تأسف می‌خوردند که چرا در قتل او شرکت نداشتند، پس، بعد از مرگ و پوسیدن استخوان‌ها به جستجویشان پرداختند.^(۱)

همین صراحت و شجاعت ابن سکیت بود، که بالاخره به قیمت جانش تمام شد.

۱. مغنیه، محمدجواد: شیعه و زمامداران خودسر، ترجمه مصطفی زمانی، قم: انتشارات پیام اسلامی، [بی تا]، و نیز متن سخنرانی نگارنده درکنگره ابن سکیت - بولتن شماره: ۳، ص: ۲۶-۳۰.

تشیع ابن سکیت و رابطه او با ائمه اطهار

نخست بینیم ابن سکیت افتخار همزمانی با امامت کدام یک از ائمه هدی را داشته است، وی در زمان امامت امام رضا (ع) به دنیا آمد. هنگام شهادت امام هشتم (ع) یعنی سال ۲۰۳ هـ. ق. ابن سکیت هفده ساله بود. از هفده سالگی تا سی و چهار سالگی عمر وی همزمان بود با امامت امام نهم (ع) و سرانجام در بیست و سومین سال امامت امام علی النقی (ع) امام دهم شیعیان، به شرف شهادت نایل شد.

تشیع ابن سکیت و موقعیت و مقام خاص وی نزد ائمه هدی امری است مسلّم و دوست و دشمن به آن اعتراف دارند. برای روشن شدن این موضوع بهتر است به منابع و مآخذ نگاه کنیم:

ذهبی از مورخین اهل سنت درباره ابن سکیت می نویسد «او بسیار دیندار و نیکوکار بوده است.»^(۱) نجاشی او را از نزدیکان و خواص امام محمد تقی و

۱. سیر اعلام النبلا، ج: ۱۲، ص: ۱۶، (محمد بن احمد مکنی به ابو عبدالله ملقب به شمس الدین ذهبی از مشاهیر و مورخان و محدثان شافعی است. او تاریخی دارد از ظهور اسلام تا سال ۷۴۰ هـ. ق. به نام «تاریخ اسلام» در ۱۲ جلد و خود او از این تاریخ کتابی چند به نام «العبر، سیر النبلا، طبقات الحفاظ و طبقات القراء» استخراج کرده است). «فرهنگ معین»

امام علی النقی (علیهما السلام) به شمار آورده و به روایت کردن وی از امام محمدتقی (ع) اشاره کرده است.^(۱) شیخ صدوق «ابن بابویه» در عیون اخبار الرضا (ع) از ملاقات ابن سکیت با امام علی بن موسی الرضا (ع) سخن رانده است.^(۲) علامه مجلسی و علامه خویی (ره) او را در نقل حدیث و روایت مورد وثوق و اعتماد علمای رجالی دانسته‌اند.^(۳) ابن خلکان، ابن سکیت را از موالین (هواخواهان) امام علی (ع) و خاندان عصمت و طهارت به شمار آورده است.^(۴) صاحب اعیان الشیعه می‌نویسد: وی از علمای برجسته شیعه و بزرگان علم رجال و حدیث و از ثقات و در شمار یاران خاص امام محمدتقی و علی النقی (علیهما السلام) بوده و از ائمه بزرگوار روایت کرده است.^(۵) در «نامه دانشوران» آمده: «...و گفته اند که در آستان مقدس حضرت رضا صلوات الله علیه، بسعادت صحبت و درک حضور فایز گشته است، و در کتاب عیون اخبار الرضا از اخبار و احادیث رضویه که خود اصغاء و روایت کرده نیز نقل شده و هم در سایر کتب معتبر، اخبار تقویّه و احادیث تقویّه را که او خود شنیده و به رشته روایت آورده است، ذکر

۱. رجال نجاشی، ص: ۳۱۲-۳۱۳.

۲. عیون اخبار الرضا، ج: ۲، ص: ۷۶.

۳. خویی، سید ابوالقاسم: معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة، الجزء العشرون، مرکز نشر آثار الشیعه، الطبعة الرابعة، قم: ۱۴۱۰ هـ. ق/ ۱۳۶۹ هـ. ش.

۴. وفيات الاعیان، ج: ۶، ص: ۴۰۰.

۵. اعیان الشیعه.

کرده‌اند. گویند که او در نزد آن دو بزرگوار اختصاص وافی و امتیاز تمام و مزیت و افتخار داشته است...»^(۱).

جرجی زیدان آورده است: «و غضب علیه المتوکل فی آخر ایامه لجرأته فی الدفاع عن علی بن ابی طالب و آله...»^(۲) سید محمدباقر نجفی می‌نویسد: «وی نه تنها در عصر خود، پرچمدار علوم عربیه بود، بلکه یکی از افاضل و اکابر مذهب امامیه است که در زمره اصحاب خاص حضرت امام محمدتقی و امام علی التقی (ع) از احترام و شهرت ویژه‌ای برخوردار است.»^(۳) ادوارد براون نوشته است: «...روش او [متوکل] نسبت به شیعه چنان بود که خون چندین تن از شیعیان را بریخت، منجمله معلم فرزندان، ابن سکیت از نحوین نامدار و عیسی بن جعفر را کشت...»^(۴). محمد جواد نجفی آورده است: «...ابن سکیت شخصی شیعه و یکی از علماء لغت و حامل لوای علم عربیت و ادب و شعر و اصلاح علم منطق و مورد وثوق و از یاران خصوصی حضرت امام محمدتقی و حضرت هادی

۱. دانشوران ناصری، ج: ۲، ص: ۲۵۳.

۲. آداب اللغة العربیه، ج: ۱، ص: ۴۲۴.

۳. نجفی، سید محمدباقر: خوزستان در منابع ایرانشناسی، دفتریکم، کتابخانه طهوری، تهران: ۱۳۶۲، ص: ۱۳۴.

۴. براون، ادوارد: تاریخ ادبی ایران، ج: ۱، ص: ۵۰۵.

علیهما السّلام به شمار می‌رفته ...»^(۱) سیّد حسن سادات ناصری نوشته است: «...چون علوی بود و عقیده خود را از هیچ کسی حتّی از خلیفه پنهان نمی‌داشت، بقولی زبانش را بریدند و بقولی دیگر او را زیر پای مستحفظان ترک افکندند...»^(۲) محمّد علی مدرّس تبریزی نوشته است: «...ابن اسحاق سکیت خوزی دورقی اهوازی، شیعی امامی، از ائمّه شعر و ادب و نحو و لغت، حامل لوای علوم عربیّه، از ثقات و افاضل امامیّه بغداد، مورد تصدیق و توثیق علمای رجال و ارباب سیر، در شعر و علوم قرآنیّه باخبر...[بود].»^(۳)

به نظر عنایت‌الله فاتحی‌نژاد در دائرة المعارف بزرگ اسلامی: «ابن سکیت که به سنت پیامبر و عقاید دینی خود بسیار پای‌بند بود، افزون بر گردآوری و تدوین اشعار، به جمع‌آوری و نقل روایات دینی نیز پرداخت...»^(۴) و از نظر یاقوت حموی هم باخبر شویم: «وکان یتشیع...»^(۵) و سرانجام نظر

-
۱. نجفی، محمّدجواد: ستارگان درخشان، ج ۱۲، سرگذشت امام علی النقی(ع)، انتشارات کتابفروشی اسلامیّه، تهران: ۱۴۰۱هـ. ق.ص: ۹۰.
 ۲. سادات ناصری، سیّد حسن: سرآمدان فرهنگ و تاریخ ایران در دوره اسلامی، بخش نخست (آ-س)، مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی، تهران: ۱۳۵۳هـ.ش. ص: ۳۱.
 ۳. ریحانة الادب، ج: ۷، ص: ۵۶۹.
 ۴. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج: ۳، ص: ۶۹۶.
 ۵. حموی، یاقوت: معجم الادباء، ج: ۲۰، ص: ۵۱.

محمی الدین توفیق ابراهیم را نقل می‌کنیم: «...اما تشیّع فهو امر لاشک فيه، نص علیه اغلب من ترجموه... و قصة مقتله معروفة و يرجع سببها الى تشیّع...»^(۱) یعنی: اما تشیّع او امریست که در آن جای هیچگونه شکی نیست. بیشتر کسانی که شرح حالش را نوشته‌اند، آن را یادآور شده‌اند، داستان قتلش معروف است و علت آن به تشیّع او برمی‌گردد.

حدیث منقول از ابن سکیت

در کتاب عیون اخبار الرضا آمده است: «۱۲- حدّثنا جعفر بن محمد بن مسرور - رضی الله عنه - قال: حدّثنا الحسین بن محمد بن عامر قال: حدّثنا أبو عبدالله [احمد بن محمد] السیاری، عن ابی یعقوب البغدادی، قال: قال ابن السکیت لابی الحسن الرضا علیه السلام: لماذا بعث الله عزّ و جلّ موسى بن عمران علیه السلام بالعصا و یده البیضاء و آلة السّحر، و بعث عیسی علیه السلام بالطّب، و بعث محمّداً علیه السلام بالكلام و الخطب؟ فقال له ابوالحسن علیه السلام: إنّ الله تبارک و تعالی لما بعث موسى علیه السلام كان الأغلب على أهل السّحر فأتاهم من عند الله عزّ و جلّ بما لم یکن عند القوم و فی وسعهم مثله، و بما أبطل به سحرهم و أثبت به الحجّة علیهم.

۱. توفیق ابراهیم، محمی الدین: ابن سکیت اللغوی، ص: ۵۳-۵۴.

و إن الله تبارک و تعالی بعث عیسی علیه السلام فی وقتٍ ظهرت فيه الزمانات و احتاج الناس الی الطب، فأتاهم من عند الله عزوجل بما لم یکن عندهم مثله، و بما أحیا لهم الموتی، و أبرء [لهم] الأکمه و الأبرص بإذن الله تعالی، و أثبت به الحجة علیهم.

و إن الله تبارک و تعالی بعث محمد صلی الله علیه و آله فی وقتٍ کان الأغلب علی أهل عصره الخطب و الکلام - و أظنه قال: و الشعر-، فأتاهم من کتاب الله عز و جل و مواعظه و أحكامه ما أبطل به قولهم، و أثبت به الحجة علیهم، فقال ابن السکیت: تالله ما رأیت مثلک الیوم قط، فما الحجة علی الخلق الیوم؟ فقال علیه السلام: العقل یعرف به الصادق علی الله فیصدقُهُ، و الکاذب علی الله فیکذبه، فقال ابن السکیت: هذا و الله الجواب.

۱۲- جعفر بن محمد بن مسرور - رضی الله عنه - بسند مذکور در متن از ابو یعقوب بغدادی روایت کرده که ابن سکیت به ابو الحسن الرضا علیه السلام گفت: برای چه خداوند عزوجل موسی بن عمران علیه السلام را با معجزه عصا و ید بیضا و ابطال سحر فرستاد، ولی عیسی علیه السلام را با معجزه طب و شفای امراض، و محمد علیه السلام را با کلام و خطبه ها «یعنی فصاحت و بلاغت که مراد قرآن است؟» حضرت در پاسخ فرمود: خداوند تبارک و تعالی وقتی موسی را مبعوث فرمود، آن عملی که در آن عصر رواج داشت و مهم تلقی میشد سحر بود و لذا موسی از جانب خداوند با معجزه ابطال سحر - که در قدرت اهل آن زمان عملی مانند آن نبود - حجت آورد، و خدای تعالی عیسی علیه السلام را هنگامی فرستاد که

دردهای مُزْمِن و بی‌درمان شیوع داشت، و مردم نیاز شدیدی به طبّ و طبیب داشتند، پس عیسی از جانب حق تعالی با معجزه‌ای آمد که در وسع آنان همانندش نبود و آن زنده کردن مُردگان و شفای کور مادرزاد و مبتلا به مریض پیسی به اذن خدا بود و حجتّ را بر آنان تمام کرد.

و نیز خداوند تبارک و تعالی محمّد صلی الله علیه و آله را زمانی مبعوث فرمود که سخنرانی و کلام رایج می‌بود- فکر میکنم شعر را هم اضافه فرمود- «یعنی بلاغت»، پس آن حضرت با کتاب خداوند که حاوی مواعظ و احکام و ابطال مطالب مشرکین و اثبات و صحّت موضوعات خود و اتمام حجتّ بر آنها بود [،] آمد.

ابن سکیّت گفت: بخدا سوگند در این روزگار مانند تو هرگز ندیده‌ام، اکنون بگو امروز حجتّ بر خلق چیست و کیست؟ و حضرت فرمود: [عقل است، تا با آن راستگوی بر خدا را شناخته و تصدیقش کند، و دروغگوی بر خدا را بشناسد و تکذیبش کند، ابن سکیّت گفت: بخدا سوگند جواب درست همین است.]^(۱)

البته با توجه به این که ابن سکیّت در زمان شهادت امام رضا(ع) فقط هفده سال داشت و با توجه به این که بیشتر اساتید علم رجال وی را از اصحاب امام جواد و امام هادی دانسته‌اند، پس منطقی‌تر به نظر می‌رسد که روایت

۱. شیخ صدوق، ابن بابویه: عیون اخبار الرضا، ج: ۲، ص: ۱۴۸-۱۴۹. و علامّة کلینی: اصول کافی، ج: ۱، باب العقل والجهل، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت(علیهم السلام)، تهران: ۱۳۸۹ هـ. ق/ ۱۳۴۸ هـ. ش. ص: ۲۸.

فوق از امام هادی (ع) باشد زیرا که کنیه ایشان هم «ابوالحسن» بوده است.

گروهی پا را از این فراتر گذاشته، معتقدند ابن سکیت از حضرت امام حسن عسکری (ع) نیز روایت کرده است. منشأ اشتباه آنان نام «یعقوب بن اسحاق» است. از آنجا که ابن سکیت توسط متوکل به شهادت رسید و این خلیفه نیز در زمان امام هادی (ع) درگذشت، مسأله نقل روایت از امام عسکری (ع) قابل پذیرش نمی‌نماید. مگر آن که مراد از یعقوب بن اسحاق فرد دیگری مانند «یعقوب بن اسحاق کندی» باشد.

در این جا به عنوان نمونه یکی از روایت‌های منسوب به ابن سکیت را یادآور می‌شویم: «محمد بن ابی عبدالله عن علی بن ابی القاسم عن یعقوب بن اسحاق قال: کتبت الی ابی محمد اسأله کیف یعبد العبد ربه و هو لایراه؟ فوق (ع) «یا ابایوسف، جل سیدی و مولای و المنعم علی و علی آبائی ان یری. قال و سألته: هل رأی رسول الله (ص) ربه؟ فوق (ع): «إن الله تبارک و تعالی اری رسوله بقلبه من نور عظمته ما احب».^(۱)

ترجمه: محمد ابن ابی عبدالله از علی بن ابی القاسم [و او هم] از یعقوب بن اسحاق [نقل می‌کند که] گفت: به ابی محمد [ع] نامه نوشتم و پرسیدم: چگونه بنده پروردگارش را می‌پرستد در حالی که او را نمی‌بیند؟

امام پاسخ داد: ای ابو یوسف! سرور و مولای من و نعمت‌دهنده به من و اجداد من، برتر از آن است که دیده شود. [یعقوب بن اسحاق] گفت: و از ایشان پرسیدم: آیا رسول‌الله (ص) پروردگار خویش را دیده است؟ امام (ع) در پاسخ نوشت: همانا که خدای تبارک و تعالی از نور عظمت خویش هر آن چه را دوست داشت به دل پیامبرش نمایاند. به هر حال این روایات، روایات خوب و منطقی هستند ولی در مورد این که چه کسی پرسشگر بوده و کدام یک از ائمه (ع) پاسخ داده‌اند، جای بحث و بررسی است.

شهادت ابن سکیت

شهادت ابن سکیت
۱۰۷

موضوع اهل بیت عترت و رسالت و ضرورت ولایت آنها، موضوعی نیست که بتوانیم به راحتی از کنار آن بگذریم، و این امر بارها مورد تأکید خداوند تبارک و تعالی و پیامبر گرامی اسلام قرار گرفته است. از جمله در قرآن مجید آمده است:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾

[سورة شوری، آیه ۲۳.]

پیامبر اکرم محمد مصطفی (ص) در واپسین روزهای حیات پرافتخار خویش فرمود:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي»؛

ما را مباد آن دمی که از این دو منبع هدایت محروم باشیم.

محبت اهل بیت رسالت فقط اختصاص به شیعیان ندارد و بسیاری از اهل تسنن را در بر می‌گیرد، ابیات زیر تأییدی روشن بر این مطلب است:

یا آل بیت رسول الله حکم
فرض من الله فی القرآن انزله
یکفیکم من عظیم الفخر انکم
من لم یصل علیکم لا صلاة له. ^(۱)

و به قول آن شاعر پارسی گوی:

حب اولاد نبی حب نبی است هر که را این حب نباشد اجنبی است
سر بسرگر خاص و گرام‌اند شان مستحق حب و اکرام‌اند شان

۱۰۸
ابن سکیت دورقی اهوازی شهید ولایت

از امام باقر(ع) روایت شده است که فرمود: «بُنِيَ الْإِسْلَامَ عَلَى خَمْسٍ: الصلاة و الزَّكوة و الصَّوم و الحج و الولاية» [اصول کافی، ۱۷/۲] یعنی اسلام بر پنج پایه بنیاد نهاده شده است: نماز و زکات و روزه و حج و ولایت.

برای اثبات ولایت اهل بیت (س) دلایل قرآنی و عقلی و نقلی فراوانی وجود دارد برای آنان که دلی دانا، چشمی بینا و گوشی شنوا داشته باشند. به فرمایش قرآن:

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ﴾ [سوره ق آیه ۳۷].

گرچه این دلایل قادر نخواهند بود که دل‌های مرده و مغزهای خشک را به راه آورند.

بر سیه‌دل چه سود خواندن و عطا نرود میخ آهنین در سنگ
ابن سکیت شیعه صادقی بود و این صداقت باعث شده بود که وی حتی از
بذل جان دریغ نرزد.

و ان کا نتِ الابدانُ للموت اُنشئت
فقتل امرء فی الله بالسَّیْفِ افضلُ

اگر بدن‌ها برای این آفریده شده اند که روزی بمیرند، پس، کشته شدن در راه خدا و دین و نوامیس عدالت، افضل و بهتر است. دربارهٔ شهادت ابن سکیت روایات، مختلف است. برخی از منابع علت شهادت وی را این‌گونه نوشته‌اند: «روزی مردی قریشی و ابن سکیت در صحبت متوکل بودند، سخن به جایی کشید که خلیفه قصد آزار قریشی کرد و به ابن سکیت دستور داد تا وی را دشنام و ناسزا گوید، ابن سکیت به فرمان خلیفه وقعی ننهاد و به ناسزا لب نگشود. خلیفه از این نافرمانی ناراحت شد و به قریشی گفت که: به ابن سکیت همان را گوید که ابو یوسف از بیانش پرهیز داشت. چون مرد قریشی به یاهو گویی و عیب‌جویی لب گشود، یعقوب از کردهٔ خویش پشیمان شد، گفت: اینک به فرمان نخستین اطاعت کرده و از دشنام کوتاهی نخواهم کرد. خلیفه گفت: آنچه الآن گویی عین تلافی و انتقام است نه محض اطاعت و فرمانبرداری، پس به ملازمان امر کرد تا او را تنبیه کرده و شکمش را لگدمال نمایند.

ابن سکیت در این حادثه از هوش برفت، ترکان او را بدوش کشیده و به خانه بردند، از شدت جراحات وارده، دو روز نگذشته بود که از دنیا رحلت کرد.^(۱)

روایت دوم- گویند: چون کتاب «هاشمیات» کمیت بن زید اسدی^(۲) که در زمان امویان منتشر شده بود و حکومت اموی به سرعت و شدت تمام به جمع‌آوری آن پرداخته بود، در عصر عباسیان یک بار دیگر «هاشمیات» سانسور شده دستگاه اموی به وسیله ابن سکیت تکمیل و به اصل برگردانده شد و آن چه را که از این کتاب حذف شده بود، دوباره در میان اشعار قرار داده شد.

۱. دانشوران ناصری، ج: ۲، ص: ۲۵۹، و نزهة الالباء.

۲. کمیت بن زید اسدی در سال ۶۰هـ. ق ۶۷۹/۰م. در کوفه به دنیا آمد. از کودکی شعر می‌گفت ولی آن را وسیله کسب قرار نداد. وی مذهب شیعه داشت و جزء شاعران شیعه بود و در شعر به سود شیعه احتجاج می‌کرد. بنی مروان را مورد انتقاد قرار می‌داد، حتی از کسانی که به نحوی خاندان امیه را یاری می‌کردند، عطایی نمی‌پذیرفت، با عزت نفس و اخلاص کامل به آیینی که پذیرفته بود، زندگی کرد. قصائدی را که در آنها ارادت و تشیع خود را به بنی هاشم اعلام کرده است «هاشمیات» گویند. کمیت به سال ۱۲۶هـ ق ۷۳۴/۰م. وفات یافت. (ر.ک: تاریخ ادبیات زبان عربی، نوشته حنا الفاخوری، ص: ۲۳۷).

انعکاس هاشمیّات تا آن اندازه گسترده و فراگیر شد که بعدها با زمینه‌سازی‌های قبلی و در ظاهر، به جرم صراحت لهجه، در حضور خلیفه، ابن سکیت را شهید کردند.

مشهورترین روایت در مورد شهادت ابن سکیت به قرار زیر می‌باشد:

ابن خلکان در کتاب «وفیات الاعیان» نوشته است: ابن سکیت در حب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) و اولاد آن حضرت غلوی تمام داشت و متوکل بر خلاف وی بغض و عداوت آن خاندان را به نهایت رسانیده بود. روزی ابن سکیت بر متوکل وارد شد، معتز و مؤید نزد وی حاضر بودند. از هرجا سخنی رفت و از هرکس ذکر می‌به میان آمد. در آن هنگام خلیفه عباسی رأی و عقیده ابن سکیت را جويا شد و به او گفت: ابایوسف از تو می‌خواهم آنچه را که در دل داری امروز آشکار کنی و بی‌پرده به من باز گویی، پس بگوی آیا این دو فرزند مرا عزیزتر داری و محبوبتر دانی یا حسن و حسین، دو فرزند علی ابن ابیطالب را؟! [در بعضی از منابع، خلیفه از این دو بزرگوار به نام فرزندان فاطمه یاد کرده است.] ابن سکیت با اینکه تقیه می‌کرد، تاب نیاورد، سر نهفته خویش را از پرده دل بیرون انداخت و اظهار داشت سوگند به خدای علیّ اعلیّ که رتبه کمترین غلامان آن حضرت که قنبر حبشی است از تو و فرزندان تو خیلی رفیعتر و بالاتر است و این عقیده، فروغ دل من است. پس متوکل خشمگین گشت و به غلامان

ترک دستور داد زبان او را از پشت سر درآوردند و در جا، رخت به آخرت کشید. و بعضی از منابع نوشته‌اند: متوکل ترکان را دستور داد تا لگدهای پی در پی بر شکم او زدند، پس او را به خانه بردند و روز بعد رحلت نمود.^(۱)

به جرم عشق توام می‌کشند غوغایی است

بیا بیا به تماشا که خوش تماشایی است

تری المحبین صرعی فی دیارهم

۱. رک: الف - حموی، یاقوت: معجم الادباء، ج: ۱۹، ص: ۵۱.
- ب - ابن خلکان، ابوالعباس شمس الدین احمد بن محمد: وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، ج: ۸، ص: ۳۹۵، ۴۰۱.
- ج - ابن ندیم: الفهرست، قاهره: المكتبة التجارية الكبرى، ص: ۱۱۳-۱۱۴.
- د - شوشتری، قاضی نورالله: مجالس المؤمنین، ج: ۱، تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۴ هـ.ش. ص: ۵۵۵.
- ه - خویی، سیدابوالقاسم: معجم رجال الحديث تفصیل لطبقات الرواة، ج: ۲۰ چاپ چهارم، قم: مرکز نشر آثار الشیعه، ۱۴۱۰ هـ. ق/ ۱۳۶۹ هـ.ش. ص: ۱۲۹-۱۳۰.
- و: عده ای از فضلا: نامه دانشوران عصر ناصری، ج: ۲، ص: ۲۵۸-۲۵۹.
- ز - مدرس تبریزی، محمدعلی: ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب، تبریز: مشفق، ۱۳۴۶-۱۳۴۹ هـ.ش، ج: ۷، ص: ۵۰۷.
- ح - زیدان، جرجی: تاریخ آداب اللغة العربیة، ج: ۱، بیروت: دارمکتبة الحیة، ۱۹۷۸ م. ص: ۴۲۴.
- ط - دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج: ۳، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۹ هـ. ش. ص: ۶۹۸-۶۹۶ و...

کفتیه الکهف لایدرن کم لبثوا

بعضی از کتب، زمان این رویداد را روز دوشنبه پنجم رجب سال ۲۴۴ هـ. ق. ذکر کرده‌اند. مورد اخیر الذکر بیشتر از موارد دیگر در منابع تکرار گردیده و منطقی‌تر به نظر می‌رسد.

متوکل یک روز بعد از شهادت ابن سکیت، ده‌هزار درهم را به عنوان دیه برای خانواده وی فرستاد.

عوامل زیر در شهادت ابن سکیت دخالت مستقیم داشته‌اند:

- ۱- عشق وی به خاندان رسالت و تعصب شدید او به تشیع.
- ۲- روایت وی از ائمه اطهار (ع) و سعایت عده کثیری از او نزد متوکل، این افراد در یک چیز مشترک بودند و آن کینه شدید نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) بود.
- ۳- شیعه‌ستیزی متوکل.
- ۴- اختلافات مذهبی و سیاسی آن دوران که منابع تاریخی آنها را به وضوح نشان داده‌اند.^(۱)

۱. ر.ک: بولتن شماره ۴ کنگره ابن سکیت، سخنرانی دکتر تبرائیان.

تالیفات ابن سکیت

ابن سکیت در پهنه تألیف و نقل و نقد از چهره‌های برجسته قرن سوم هجری بود.

بی‌گمان وی از چنان مرتبه علمی و صفات و خصایل نیک برخوردار بوده که به عناوین مختلف مورد تحسین و ستایش دانشمندان و بزرگان و حتی رقبای خود قرار گرفته است.

از ثعلب دانشمند نحوی و لغوی هم‌عصر وی نقل می‌کنند که در حق وی می‌گفت: «... همکاران و دوستان ما همگی اتفاق دارند که پس از ابن اعرابی، کسی دانایتر از ابن سکیت در لغت نیست...»^(۱) و همو گوید: «... یعقوب در انواع علوم دست داشت...» و باز از ثعلب منقول است که می‌گفت: «... نقص و خللی در کار وی سراغ نداریم...»^(۲)

خطیب بغدادی در حق وی چنین می‌نویسد: «ابن سکیت اهل فضل و دانش، متدین و معتمد در روایت و نقل بود.»^(۳) یاقوت حموی نیز در معجم

۱. وفيات الاعیان، ج: ۶، ص: ۳۹.

۲. قفطی، انباه الرواة فی انباه النحاة، ج: ۴، ص: ۵۸.

۳. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج: ۱۴، ص: ۲۷۳.

الادباء درباره مرتبت و فضیلت وی چنین می‌نویسد: «...ابن سکیت در قرآن و نحو [از] کوفیان دانا و مسلط و در لغت و شعر از آگاه ترین مردم، در روایت و نقل سخن مورد اعتماد بود، و پس از ابن اعرابی بی نظیر [بود]...»^(۱).

ابو الطیب لغوی، «علم کوفیان را منتهی به او دانسته و در کار تألیف از ثعلب برترش شمرده است.»^(۲) و ابن تغری بردی او را «علّامه» خوانده است.

اما با اینکه دانش وی در لغت این چنین مورد ستایش قرار گرفته، او خود را در علم نحو چیره دست می‌دانسته است.

ابن سکیت علاوه بر فعالیت‌های چشمگیر در نحو و لغت، در نهضت گردآوری و تدوین اشعار عرب که از نیمه سده دوم هجری قمری با رغبتی فزاینده آغاز شده بود و تا اواخر سده سوم با شور و شوق در شهرهای بصره و کوفه و بغداد ادامه یافت، نقش بسیار مهمی بر عهده داشت.

او که شاگرد «اصمعی» و «ابوعبیده، معمر بن مثنی» بود و از آن دو که از پیشگامان این نهضت بودند، روایت می‌کرد،^(۳) در ادامه کار آنان به

۱. ر.ک: مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد، ش: ۴، س: ۲۴، ش مسلسل: ۹۵، زمستان ۱۳۷۰ ه.ش. مقاله «با ابن سکیت در دو اثر معروفش (اصلاح المنطق) و (الالفاظ) به قلم: استاد محمد فاضلی، ص: ۷۴۲-۷۱۸.

۲. ابو الطیب لغوی: مراتب النحویین، ص: ۹۵.

۳. ابن خلکان: وفيات الاعیان، ج: ۶، ص: ۳۹۵.

گردآوری دیوان‌ها و آثار پراکنده بسیاری از شعرای کهن و اسلامی و اموی که ذخائر گران‌بهایی برای ادبیات عرب محسوب می‌شد و بیم فراموشی و نابودی آنها می‌رفت، همّت گماشت. وی علاوه بر گردآوری این آثار به شرح و تفسیر برخی از آنها پرداخت. او با حفظ این ذخائر گرانبها از خطر نابودی، خدمت ارزنده‌ای به ادبیات عرب کرد و به جرأت می‌توان گفت که در مقایسه با سایر همگنانش بیشترین سهم را در این کار دارا می‌باشد.^(۱) ابن ندیم از سی شاعر دوران کهن یاد کرده که ابن سکیت دیوان‌های ایشان را جمع‌آوری و شرح کرده است.

کتاب‌ها و آثار ابن سکیت را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد:

الف – آثار مربوط به لغت و نحو عربی.

ب – آثار مربوط به دائرةالمعارف نویسی یا لغت‌نامه نویسی.

ج – آثار مربوط به گردآوری و شرح دیوان شاعران پیشین.

الف – نحو و لغت

۱. اصلاح المنطق

کتابی است در لغت [در زبان فارسی اصطلاح لغت به معنی «واژه» می‌باشد در حالی که در زبان عربی این اصطلاح به معنی «زبان» است، مانند «اللغة

۱. عنایت الله فاتحی نژاد: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج: ۳، ص: ۶۹۷.

العربیّه» [این کتاب از مهمترین و معروفترین آثار وی به شمار می‌رود. ابن سکیت در «اصلاح المنطق» چنان که از عنوان آن برمی‌آید، می‌خواهد به مقابله پدیده لحن و لغزش‌های گفتاری که به زبان عربی راه یافته است برخیزد و به کمک این نوشته در رفع مشکل بکوشد. از این روی تلاش می‌کند تا تحت عناوین مختلف مجموعه‌ای از لغات و واژه‌های زبان عربی را دسته‌بندی و ضبط نماید، به گونه‌ای که تفکیک آنها از یکدیگر و عنایت به ریزه‌کاری‌های کاربردی، و پرهیز از لغزش و اشتباه میسر و آسان باشد. او در این رابطه مجموعه‌ای از لغات هم‌وزن مختلف در معنی، یا مختلف در وزن هم‌معنی، یا واژه‌های معتل و صحیح و یا مهموز، و یا مشدّد و مخفف، الفاظ و عباراتی را که عامه مردم در آن دچار اشتباه می‌شوند، مطرح می‌سازد.^(۱)

از مبرّد (۲۱۰-۲۸۵ هـ. ق.) نقل است که می‌گفت: «کتابی زیباتر از اصلاح المنطق برای مردمان نمی‌شناسم.»^(۲) وی هم‌چنین گوید: «تزد علمای بغداد کتابی بهتر از کتاب ابن سکیت یعنی [اصلاح المنطق] نیافتم که این چنین مورد ستایش علما و استناد ادبا باشد»^(۳) در ریحانة الادب آمده

۱. مجله دانشکده ادبیات و علوم اسلامی مشهد، ش: ۴، س: ۲۴، مقاله استاد دکتر محمد فاضلی.

۲. خطیب بغدادی: تاریخ بغداد، ج: ۱۴، ص: ۲۷۴.

۳. ابن خلکان: وفيات الاعیان، ج: ۶، ص: ۳۹۹.

است: «اصلاح المنطق از اجود کتب نافعه جامعه، شرحاً و تلخیصاً محل توجه ادبا [می باشد.] و نیز گفته‌اند: (کتابی مانند اصلاح المنطق از پل بغداد نگذشته است.) در نامه دانشوران ناصری آمده است: (و آن کتاب زیاده نافع و محل اعتبار و اعتماد علما است و هر لغتی که در سایر کتب به دست نمی‌آمده، به اصلاح رجوع می‌کردند.)

نسخه‌های خطی آن در بیشتر کتابخانه‌های معتبر اروپا، استانبول و کتابخانه خدیوی مصر موجود است.^(۱) «دائرة المعارف بزرگ اسلامی، نخستین چاپ آن را در قاهره و در سال ۱۳۶۸ هـ. ق/۱۹۴۹ م. می‌داند که به کوشش عبدالسلام محمد هارون و احمد محمد شاکر به چاپ رسیده و در ۱۹۵۶ م. نیز در همان جا تجدید چاپ شده است. ولی جرجی زیدان اولین چاپ آن را ۱۹۰۷ م. می‌داند.^(۲) هم‌چنین این کتاب در سال ۱۴۱۲ هـ. ق. از سوی انتشارات آستان قدس رضوی و همراه با حواشی و تعلیقات شیخ محمد حسن بکائی تجدید چاپ شده است. شرح‌ها و تلخیص‌های بسیاری که بر این کتاب نوشته شده، نشان‌دهنده اعتبار فوق العاده آن می‌باشد. از جمله کسانی که به شرح آن پرداخته‌اند، می‌توان از:

۱. جرجی زیدان: تاریخ آداب اللغة العربیة، ص ۴۲۴.

۲. همان.

- ۱- ابوالعباس احمد بن محمد المریسی [متوفی ۴۶۰هـ . ق.]
 - ۲- ابو منصور محمد بن احمد ازهری هروی [متوفی ۳۷۰هـ . ق.]
 - ۳- ابو محمد یوسف بن الحسن السیرافی نحوی [متوفی ۳۸۵هـ . ق.] نیز به شرح ابیاتش پرداخت.
 - ۴- ابو علی حسن بن مظفر نیشابوری [متوفی ۴۴۲هـ . ق.] به تهذیب آن پرداخت.
 - ۵- شیخ ابوالبقاء عبدالله بن الحسین العکبری [متوفی ۶۱۶هـ . ق.] به مرتب کردن آن به ترتیب حروف پرداخت.
 - ۶- شیخ ابو زکریا یحیی بن علی بن خطیب تبریزی [متوفی ۵۰۲هـ . ق.] به تهذیب آن پرداخت.
- همچنین افراد زیر به تلخیص آن پرداختند.
- ۱- ابو المکارم علی بن محمد النحوی [متوفی ۵۶۱هـ . ق.]
 - ۲- ناصر الدین عبد السید المطرزی [متوفی ۶۱۰هـ . ق.]
 - ۳- عون الدین یحیی بن محمد بن هبیره الوزیر^(۱)
 - ۴- ابو الحسن زید بن رفاعه بن مسعود کاتب، کتاب «مختصر جوامع اصلاح المنطق» را نوشت. این کتاب در سال ۱۳۵۴هـ . ق. در حیدرآباد هند چاپ شده است.

۱ . حاجی خلیفه: کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، ج: ۱، ص: ۱۰۸.

۵- ابو القاسم، حسین بن علی بن حسین معروف به ابن مغربی و وزیر مغربی، [۳۷۰-۴۱۸ه.ق.] مورخ، ادیب، لغت شناس و سیاستمدار شیعی، او تا هفده سالگی، کتاب اصلاح المنطق را تلخیص و تهذیب کرد.^(۱)

۲- الاضداد

این اثر که به شرح معانی متضاد کلمات پرداخته است، در سال ۱۹۱۲م. به کوشش اگوست هافنر به همراه دو اثر دیگر از اصمعی و سجستانی با عنوان «ثلاثة کُتب فی الاضداد» در بیروت به چاپ رسیده و در ۱۹۸۰م. نیز در همان جا تجدید چاپ شده است.^(۲)

در کتاب «ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون»، ج: ۳، نام این کتاب «الاضداد و الضد» قید شده است.

۱. دائرة المعارف بزرگ اسلامی: ج: ۶، ص: ۱۷۸، و الذریعه...، ج: ۱، ص: ۳۵۵.

۲. همان: ج: ۳، ص: ۹۴؛ الذریعه...، ج: ۲، ص: ۲۱۴.

برای آگاهی بیشتر رک: مقاله پژوهشگرانه استاد دکتر محمد فاضلی، در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد، تحت عنوان «با ابن سکیت در دو اثر معروفش (اصلاح المنطق) و (الالفاظ) این مقاله پیش از آن در کنگره بزرگداشت ابن سکیت ارائه شده و در بولتن شماره ۳ کنگره درج شده است. نیز رک: به مقاله «ابن سکیت» به قلم استاد فاتحی نژاد در دائرة المعارف بزرگ اسلامی: ج: ۳؛ الذریعه...، ج: ۲، ص: ۲۹۱ و ج: ۴، ص: ۵۰۸.

این کتاب در سال ۱۳۷۰ ه.ش. همزمان با برگزاری کنگره بزرگداشت ابن سکیت از سوی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خوزستان تجدید چاپ گردیده و استاد محقق دکتر سید مسلم فاخر، مقدمه محققانه‌ای بر آن نگاشته است.

برای آشنایی بیشتر قسمتی از این مقدمه را می‌آوریم: «...ابن سکیت در کتاب (الاضداد) خود از اصمعی، ابو عمرو شیبانی، ابو عمرو بن العلاء، ابن اعرابی، ابو عبیده، محمد بن سلام جمحی، فرّاء و ابوزید روایت کرده است. در میان این گروه افرادی از علمای کوفه هستند مانند: ابو عمر شیبانی، ابن اعرابی و فرّاء و گروهی از بصریان بودند، و این روش ابن سکیت است که روایات کوفیان و بصریان جمع کرده و میان آنها مطابقت ایجاد می‌کند. ابن سکیت از شاعرانی مانند: کمیت و فرزدق و غیره که وی در مورد شعرشان صاحب‌نظر است، به عنوان شاهد و گواه شعری استفاده کرده است. همچنین برخی کلمات را با آیات قرآنی تفسیر نموده و کاربرد این کلمات در قرآن کریم را بیان کرده است و نیز در این امر از احادیث نبوی بهره‌گیری کرده است. مانند آن‌جا که در توضیح واژه (مولى) استناد می‌کند به این حدیث که پیامبر فرمود: (من كنتُ مولاة فعلی مولاة)».

۳. الالفاظ (تهذیب الالفاظ)

یکی دیگر از آثار ابن سکیت، کتاب «الالفاظ» است. موضوع این کتاب، جمع‌آوری مجموعه‌ای از لغات و ترکیبات و عبارات زبان عربی و تفسیر و

توضیح و ضبط آنها است. وی در این کتاب دربارهٔ واژه‌های متشابه بحث می‌کند. هدف از نوشتن این کتاب، ضبط و حفظ و تفسیر انبوهی از لغات در زمینه‌های مختلف و انتقال آنها به دوستداران زبان و ادب است به عبارت دیگر، هدف همان هدف فرهنگ‌های لغت می‌باشد.

مبنای کار ابن سکیت در کتاب «الالفاظ» با کتاب «اصلاح المنطق» فرق دارد، بدین معنی که در کتاب «الالفاظ» مجموعهٔ کلمات و عبارات تحت عنوان اجناس چون «باب التُّهْمَة»، «باب أَوَاهِي»، «باب الشَّجَاعَة»، «باب الغنی و الخصب» و امثال آنها را بر اساس تقسیم‌بندی موضوعی در ۱۴۸ باب شرح داده است. در هر باب انبوهی از لغات و اصطلاحات مربوط به آن ذکر شده است.

ابن سکیت در این کتاب مانند «اصلاح المنطق» مطالب خود را بر مبنای نقل و روایت از بزرگان لغت و ادب و تأیید آن مطلب با انبوهی از سخنان مأثور و اشعار معروف، نقل‌ها و روایت‌ها در زمینه‌های متنوع، قرار داده است.^(۱)

۱. برای اطلاع ر.ک: مقالهٔ محققانهٔ استاد دکتر محمد فاضلی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، تحت عنوان «با ابن سکیت در دو اثر معروفش»، اصلاح المنطق و الالفاظ ضمناً این مقاله در حقیقت متن سخنرانی ایشان در کنگره ابن سکیت می‌باشد و در بولتن شماره ۳، کنگره نیز درج شده
↩

ابن قتیبه بیشتر فصول «الالفاظ» را در کتاب «ادب الکاتب» خود، بدون اشاره به اثر و نام ابن سکیت آورده است. کتاب «الالفاظ» در بیروت با عنوان «تهذیب الالفاظ» به همراه اضافاتی از نسخه‌های گوناگون در ۱۸۹۶-۱۸۹۸ م. به چاپ رسیده است.

نام دیگر این کتاب «کنزالحفاظ» است و با کتابی که ازهری آن را به همین نام و در سی جلد معرفی کرده، یکی نیست. «مختصر تهذیب الالفاظ» نیز با تعلیقاتی از لویس شیخو در سال ۱۸۹۷ م. در بیروت به چاپ رسیده است. نسخه‌های خطی این کتاب در بعضی از کتابخانه‌های معتبر جهان مانند کتابخانه‌های پاریس و لندن موجود است.

۴. القلب و الابدال

«قلب و ابدال» عنوانی است که علمای زبان عربی در ذیل آن تغییرات وارد بر ساختار کلمه را که به تغییرات صوتی در امر تلفظ می‌انجامد، مورد تحقیق و بررسی قرار می‌دهند.

این تحقیق و بررسی‌ها، در نتیجه تلاش‌هایی است که به منظور جمع‌آوری و ضبط زبان عربی و حفظ و نگهداری آن در فرهنگ‌های لغت و به منظور



است و نیز مراجعه شود به مقاله استاد فاتحی نژاد در جلد سوم دائرة المعارف بزرگ اسلامی.

جلوگیری از پراکندگی زبان و یا آمیخته شدن آن با زبان‌های دیگر به عمل آمد، نشو و نما و تحول یافت. ابدال، قرار دادن حرفی به جای حرف دیگر است، حال فرقی ندارد که دو حرف صحیح باشند، مانند: «إِضْطَرَبَ» که اصل آن «إِضْتَرَبَ» بوده و تاء به طاء قلب می‌شود، یا این که هر دو حرف معتل باشند، مانند: «قال» و «باع» که اصل آنها «قَوْلَ» و «بَيْعَ» بوده و «واو» و «یاء» به الف قلب می‌شوند، یا این که این دو حرف مختلف باشند مانند: «إِتَّصَلَ» که در اصل «إِوتَصَلَ» از وَصَلَ بوده و «واو» آن به «تاء» قلب شده و دو حرف تاء در هم ادغام شده‌اند.

از جمله اولین کسانی که در مورد قلب و ابدال برای اولین بار تحقیق و تألیف کردند، ابو سعید عبدالملک بن قریب اصمعی بود. ابن سکیت در کتاب «القلب و الابدال» مطالب بسیاری از این کتاب نقل کرده است.^(۱)

این کتاب در سال ۱۹۰۳م. به کوشش اگوست هافنر در بیروت و در سال ۱۹۰۵م. در لایپزیک در مجموعه‌ای به نام «الکنز اللغوی فی اللسان

۱. ر.ک: مقدمه حجة الاسلام و المسلمین دکتر سید مسلم فاخر بر کتاب «القلب والابدال» اهواز، نشر آیات، ۱۳۷۰هـ.ش. و نیز متن سخنرانی ایشان در کنگره ابن سکیت تحت عنوان «جلوه‌هایی از زندگی عربی در کتاب القلب و الابدال»، بولتن شماره ۳ کنگره از ص: ۶ تا ۱۶ و مقاله ابن سکیت در جلد سوم دائرة المعارف بزرگ اسلامی.

العربی» و نیز در سال ۱۹۷۸م. با عنوان «الابدال» به کوشش محمد شرف در قاهره به چاپ رسیده است.

کتاب مذکور، یکی از دو عنوان کتاب ابن سکیت می‌باشد که از سوی کنگره بزرگداشت این شخصیت بزرگ با همّت اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خوزستان در سال ۱۳۷۰ه.ش. در اهواز تجدید چاپ شد.

۵. فَعَلَ وَ أَفْعَلَ

ابن ندیم در الفهرست، یاقوت حموی در معجم الادبا، ج: ۲۰، اسماعیل پاشا بغدادی در ایضاح المکنون، ج: ۴، ص: ۳۲۰، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج: ۳، ص: ۶۹۸ و... این کتاب را به ابن سکیت نسبت داده‌اند.

۶. المقصور و الممدود (خطی)

نسخه‌ای از آن در کتابخانه عارف حکمت در مدینه به کتابت «ابو یوسف» موجود است که صحت انتساب آن به ابن سکیت دقیقاً روشن نیست. «شرح المقصور و الممدود» به وسیله ابن جنی نوشته شده است. ابن ندیم در الفهرست، ایضاح المکنون، ج: ۴ و دائرة المعارف بزرگ اسلامی، آن را به ابن سکیت منسوب کرده‌اند.

۷. المثنی و المبنی و المکنی

قسمتی از آن با نام کتاب «الحروف التی یتکلم بها غیر موضعها» به کوشش عبد التّواب در سال ۱۹۶۹م. در قاهره به چاپ رسیده است. ابن ندیم در الفهرست، اسماعیل پاشا بغدادی در ایضاح المکنون، ج: ۴،

ص: ۳۲۸ و دائرة المعارف بزرگ در ج: ۳، ص: ۶۹۸ آن را به ابن سکیت نسبت داده‌اند.

۸. المذکر و المؤنث

ابن ندیم، اسماعیل پاشا، یاقوت حموی در ج: ۱۲، ص: ۱۱۰، و دائرة المعارف بزرگ اسلامی از آن به عنوان یکی از آثار ابن سکیت یاد می‌کنند.

ابن جنی «ابوالفتح عثمان» عالم به صرف و نحو، لغت و ادب عرب [متوفی ۳۹۲ هـ. ق.] در فهرستی که در سال ۳۸۴ هـ. ق. از آثارش نوشته قید کرده که تألیف «تفسیر المذکر و المؤنث» را آغاز و ظاهراً به پایان رسانده است.^(۱)

۹. التصغیر

دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج: ۳، ص: ۶۹۸، به نقل از GAS, IX / ۱۳۸

۱۰. الحروف، التي يتکلم بها في غير موضعها

این کتاب در سال ۱۹۶۹ م. همراه با پیوست‌ها، مقدمه و تحقیق دکتر رمضان عبدالنّواب استاد دانشگاه عین‌الشمس، از سوی این دانشگاه منتشر شد.

۱. شیخ آقا بزرگ طهرانی: الذریعة الی تصانیف الشیعه، جلد ۴، ص: ۳۵۰.

ب - دائرة المعارف و لغت نامه نویسی

نوشته‌های ابن سکیت در زمینه دائرة المعارف نویسی و لغت نامه نویسی نشان دهنده پیشگامی و مشارکت وی در یک چنین جنبش عظیم فرهنگی است. استاد زنده یاد سید جعفر شهیدی درباره این حرکت عظیم فرهنگی عقیده دارد: «...چنان که مشهور است خلیل بن احمد فراهیدی [متوفی در ۱۷۵ هـ.ق.] نخستین کسی است که کتابی عرب فراهم آورد (مقصود کتابی است که مؤلف نظم و ترتیبی با رعایت حروف هجا بدان داده و معظم لغات را از اجناس مختلف در آن فراهم آورده است). اما فراهم آوردن مطلق لغات عرب هنگامی آغاز شد که رواة به جمع اخبار و امثال عرب پرداختند و در این عهد کتابهایی فراهم آمد که نام حیوانات، اعضای انسان و اشیاء دیگر را شامل بود. مانند کتاب الخلیل تألیف عمرو بن ابی عمرو، کتاب خلق الفرس تألیف ثابت بن ابی ثابت، کتاب سعدان بن مبارک در وحوش و آبها و دریاها و دهها کتاب دیگر. سپس این رساله ها پایه تألیف کتاب لغتی گردید که به «العین» معروف و به خلیل بن احمد فراهیدی منسوب است...»^(۱) حال ببینیم تلاش ابن سکیت در این زمینه چه دست-آوردهایی داشته است.

۱. مقدمه لغت نامه دهخدا، تألیف علی اکبر دهخدا، شماره مسلسل: ۴۰، دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سازمان لغت نامه، مقاله «بحثی درباره کتاب العین و مؤلف آن» به قلم زنده یاد سید جعفر شهیدی، ص: ۲۲۸.

۱. البحث (خطی)

سه نسخه از آن در دارالکتب قاهره و یک نسخه دیگر در کتابخانه تیموریه موجود است. کتابهای الفهرست، ایضاح المکنون، ج: ۴، ص: ۲۷۷. و دائرة المعارف بزرگ اسلامی آن را به ابن سکیت منسوب می‌دانند.

۲. منطق الطیر و منطق الریاحین

نسخه‌ای از آن در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است.

۳. الابل

ر.ک: الفهرست، معجم الادباء، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج: ۳.

۴. الاجناس الکبیر، (خطی)

ر.ک: معجم الادباء، الفهرست، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج: ۳ و لغت نامه دهخدا، مرحوم دهخدا در این زمینه نوشته است: «و آن مجلدی ضخیم است.»^(۱)

۵- الارضین و الجبال و الاودیه، (خطی) ر.ک: معجم رجال الحدیث،

دائرة المعارف بزرگ اسلامی، الذریعه... جزء: ۱، ص: ۵۲۴.

۶. الاصوات (خطی)

ر.ک: رجال نجاشی، ص: ۳۱۳، الذریعه... جزء: ۲، ص: ۱۷۴. دائرة المعارف

بزرگ اسلامی، ج: ۳.

۱. لغت‌نامه دهخدا، حرف آ- ابوسعید، ص: ۳۱۹، تهران، ۱۳۲ هـ.ش، چاپخانه مجلس.

٧. الامثال (خطى)

ر.ك: معجم الادب، الذريعة... جزء:٢، ص:٣٤٧، فهرست، دائرة المعارف
بزرگ اسلامى، ج:٣.

٨. الانساب (خطى)

ر.ك: ايضاح المكنون، دائرة المعارف بزرگ اسلامى، ج:٣؛

٩. الانواع، (خطى) ر.ك: «GAS,٧١١/٣٤٧» دائرة المعارف بزرگ اسلامى،
ج:٣؛

١٠. الايام و الليالى، (خطى) ر.ك: فهرست؛ معجم الادب، ايضاح المكنون،
ج:٤، ص:٢٧٦.

١١. البيان (خطى)

ر.ك: كشف الظنون حاج خليفه؛ الذريعة...، ج:٣، ص: ١٧١.

١٢. التوسعة فى كلام العرب

ر.ك: دائرة المعارف بزرگ اسلامى، ج:٣، به نقل از كشف الظنون، ج:٢،
ص:٥٠٧، ١٤٠٦.

١٣. خلق الانسان

ر.ك: فهرست محمد بن خير، ص: ٣٨٢ و دائرة المعارف بزرگ.

١٤. الدعاء

ر.ك: دائرة المعارف بزرگ اسلامى، به استناد GAS,٧١١/١٣٥.

١٥. الزَّبْرَج

ر.ك: الفهرست؛ معجم الادباء؛ ايضاح المكنون، ج:٤، ص:٣٠٢، دائرة المعارف بزرگ اسلامى، ج:٣.

١٦. السَّرْج و اللّجَام

ر.ك: الفهرست؛ معجم الادباء؛ ايضاح المكنون، ج:٤، ص:٣٠٢؛ الذَّرْبَعَة...، جزء١٢، ص:١٦٧.

١٧. سرقات الشعراء و ماتواردُ عليه

ر.ك: الفهرست؛ معجم لادباء؛ الذَّرْبَعَة... جزء١٢، ص:١٧١؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامى، ج:٣.

١٨. الطَّرْق

ر.ك: الفهرست؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامى، ج:٣.

١٩. الطَّيْر

ر.ك: رجال نجاشى؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامى؛ الذَّرْبَعَة...، ج:١٥، ص:١٩٥.

٢٠. معانى الابيات،

ر.ك: الفهرست ابن خير؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامى، ج:٣.

٢١. معانى الشعر الكبير

ر.ك: الفهرست؛ معجم الادباء؛ ايضاح المكنون؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامى. ريحانة الادب.

٢٢. معانى الشعر الصغیر

ر.ك: ايضاح المكنون، ج:٤، ص:٥٠٧؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامى و....

٢٣. النوادر

ر.ك: همان منابع.

٢٤. الوحوش

ر.ك: همان منابع؛ معجم رجال الحديث، ج:٢٠؛ ايضاح المكنون، ج:٤، ص:٢٤٨.

٢٥. الفرق

ر.ك: الفهرست؛ معجم الادباء؛ ايضاح المكنون؛ ج:٤، ص:٣١٨؛ الذريعة...، ج:١٦، ص:١٧٤.

٢٦. ماجاء فى الشعر و ما حُرّفَ عن جهته. ر.ك: انباه الرواة قفطى، ج:٤، ص:٥٦، الفهرست؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامى.

٢٧. الحشرات

ر.ك: الفهرست؛ معجم الادباء؛ ايضاح المكنون، ج:٤، ص:٢٩٠، دائرة المعارف بزرگ اسلامى، ج:٣.

۲۸. النَّبَات و الشَّجَر

ر.ک: همان منابع.

البته این کتاب امروزه در دسترس نیست ولی استاد دکتر عبدالکریم گلشنی در مورد این کتاب، آگاهی‌های خوبی به ما می‌دهند.^(۱) با این که این کتاب برای ما باقی نمانده است، بیشتر پژوهشگران آن را از آثار منسوب به ابن سکیت دانسته‌اند. می‌دانیم که ابوحنیفه دینوری، شاگرد ابن سکیت در کتاب هفت جلدی «النَّبات» خود مکرراً از این کتاب استفاده کرده است و نیز ابن سیده [در گذشته ۴۵۸ هـ. ق.] مؤلف کتاب «المخصص»، در فصول ۱۰-۱۲ آن بیش از ۲۰۰ بار از کتاب «النَّبات و الشَّجَر» ابن سکیت نقل قول می‌کند.

این که زیلبرگ در رساله دکترای خود، ابن سکیت را به خاطر حسن توصیفش از نباتات مورد ستایش قرار می‌دهد، برگرفته از همین اقوال پراکنده است که باید جمع‌آوری گردد و مرجعیت ابن سکیت را در گیاه-شناسی و جامعیت «النَّبات و الشَّجَر» را نشان دهد.

فؤاد سزگین، مؤلف «تاریخ نگارش‌ها و تألیفات عربی» در جلد چهارم، مبحث «گیاه‌شناسی کشاورزی» در شرح احوال و آثار ابن سکیت و ابوحنیفه دینوری، به عنوان دو تن از گیاه‌شناسان اسلامی، قسمت‌هایی

۱. گلشنی، عبدالکریم: مقاله «ابن سکیت»، کیهان فرهنگی، سال هشتم، ش: ۹، اسفند ۱۳۷۰ هـ. ش. ص: ۳۴-۳۵.

از مطالب کتاب را نقل کرده که ترجمه بخشی از آن را در زیر می‌آوریم:

زیلبرگ که از زیبایی توصیفات ابن سکیت درباره گیاهان، پی به شخصیت علمی او برده بود، تنها وی را استاد ابوحنیفه در گیاه شناسی می‌شناخت. او از تعریف دقیق و ماهرانه‌ای که دینوری از قدرت طبایع گیاهان و حیات پر نشاط رویدنی‌ها به دست داده شگفت‌زده شد.^(۱)

هم‌چنین در جلد بیستم کتاب «معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة» علامه خوبی از کتاب دیگری از کتاب‌های ابن سکیت نام برده شده به نام «ما صنعه من شعر الشعراء».

ج- گردآوری و شرح دیوان شاعران پیشین

۱- شرح دیوان الحطیئة:

این دیوان برای نخستین بار در سال ۱۹۵۸م. در قاهره منتشر شد. و بار دیگر در ۱۹۸۷م. به کوشش نعمان محمد امین طه به چاپ رسید. برای آشنایی مختصر با «حطیئة» باید گفت که نامش جرول بن اوس العبسی المضری بود و حطیئة لقب اوست. وی شاعر مدح و هجاء بود و در قرن اول هجری زندگی می‌کرد.

۱. همان منبع به نقل از: زیلبربرگ: مجله آشور شناسی، ج: ۲۵، سال ۱۹۱۱م. ص: ۴۳.

به ظاهر اسلام آورد ولی ایمانش سست بود. مرگش در سال ۵۹ هـ ق. / ۶۷۹ م. روی داد.

۲- گردآوری شعر اخطل:

گردآوری اشعار اخطل به وسیله ابن سکیت در منابع مختلف از جمله در معجم رجال الحدیث علامه خوبی مورد تأیید قرار گرفته است. ابو مالک غیاث بن غوث بن صلت ملقب به اخطل از قبیله تغلب از ربیعہ است. چون مسیحی بود و صلیبی به همراه داشت، او را «ذوالصلیب» می‌گفتند. در حدود سال ۲۰ هـ ق. / ۶۴۰ م. در حیره به دنیا آمد. وی شاعر امویان گردید. دیوان بزرگی دارد. اخطل به سال ۹۲ هـ ق. / ۷۱۰ م. در سن تقریباً هفتادسالگی از دنیا رفت.

۳- دیوان امرؤ القیس:

امرؤ القیس از شعرای بزرگ دوران جاهلیت است. در حدود سال ۵۰۰ م. در نجد زاده شد. ابن حجر نجدی کندی ملک بنی اسد، پدرش را به قتل رساند. از آن پس، فکر انتقام خون پدر و به دست آوردن حکومت از دست رفته، وی را به وادی‌های بسیار و دربارهای مختلف کشاند. گرچه در انتقام‌گیری موفق نبود ولی شاعری والا مقام گردید. او را باید مشهورترین

شاعر سراسر ادبیّات عرب دانست. اولین معلقه از معلقات سبع «هفتگانه» متعلق به اوست. و در سال ۵۴۰م. درگذشت.

۴. گرد آوری شعر عمرو بن احمر: [...] در حدود ۶۵هـ. ق. /...- در حدود ۶۸۵م. [

عمرو بن احمر بن العمرّد بن عامر الباهلی، ابو الخطاب، در حدود ۹۰ سال عمر کرد.

از شاعران دوران جاهلیّت بود و بعد مسلمان شد، در جنگ با رومیان شرکت کرد و یک چشم وی در این جنگها آسیب دید. او دوران عبدالملک بن مروان را درک کرد. ابن احمر قصایدی در مدح عمر، عثمان، حضرت علی (ع)، خالد بن ولید دارد و همچنین یزید بن معاویه را هجو کرد، یزید وی را احضار کرد اما او موفق به فرار شد. خطیب بغدادی وی را بر شاعران عصر خودش مقدّم دانسته و ابن سلام او را در طبقه سوم شعرای اسلامی به شمار آورده است. واینک نمونه‌ای از اشعار وی:

متی تطلب المعروف فی غیر اهله تجد مطلب المعروف غیر یسیر
إذا أنت لم تجعل لعرضک جنة من الذمّ، سار الذمّ کل مسیر

۵. گردآوری اشعار زُهیر بن ابی سلمی: [...] -۱۳هـ. ق. ۶۰۹م. [

زُهیر بن ابی سلمی ربیعة بن ریاح المزنی، از قبیله «مَضر»، حکیم الشعراء دوران جاهلیّت، بسیاری از پیشوایان ادب وی را برتر از همه شاعران عرب دانسته‌اند. ابن اعرابی می گوید: «زُهیر موقعیتی داشت که دیگر شاعران

نداشتند، پدرش شاعر بود، داییش شاعر بود، دو خواهرش به نام‌های «سلمی» و «الخنساء» شاعر بوده و دو فرزندنش «کعب» و «بجیر» نیز شاعر بودند.

وی در نواحی مدینه به دنیا آمد و در منطقه «الحاجر» از مناطق نجد اقامت گزید. گفته می‌شد که وی یک قصیده را ظرف یک ماه می‌سرود و در شش ماه به تنقیح و تهذیب آن می‌پرداخت.

۶. گردآوری اشعار جامع بن مرجبة:

ر.ک: معجم رجال الحدیث.

۷. شرح دیوان نابغة ذبیانی،

زیاد بن معاویه بن ضباب الذبیانی النطفانی المضری، ابو امامة،...- در حدود ۱۸ق. هـ- / در حدود ۶۰۴ م.]

از شاعران دوره جاهلی و اهل حجاز بود. وی به خاطر فراوانی شعر و نبوغ و برتری در آن به «نابغة ذبیانی» شهرت یافت. در متون و روایات آگاهی‌های اندکی درباره وی به ما رسیده است، ولی با این وجود می‌دانیم که وی در ایام جوانی عاشق دختری به نام «ماویه» شد، با آن که نابغه از جمال و مهابت برخوردار بود در این عشق پیروز نشد، زیرا حاتم طایی به رقابت با او برخاسته و «ماویه» را از آن خود کرد. وی با دربارهای حیره و غسان [دو دولت عربی همسایه ایران و روم] در ارتباط بود.

دیوان اشعار وی برای نخستین بار در سال ۱۹۷۶م. به کوشش شکری فیصل در بیروت و نیز در همانجا به کوشش محمد طاهر بن عاشور در تونس به چاپ رسید.

۸. گردآوری اشعار علقمة الفحل:

علقمة بن عبده بن ناسره بن قیس از بنی تمیم است. وی با دربار پادشاهان حیره و غسان در ارتباط بود. وی در سال ۲۰هـ. ق. / ۶۰۳م. درگذشت. دیوانش به سال ۱۸۶۷م. در لایپزیک و سپس در بیروت چاپ شده است.

۹. گردآوری اشعار اعشی:

اعشی لقبی است که ۲۲ شاعر به آن ملقب شده‌اند. ولی در این جا فرد مورد نظر ما «اعشی اکبر» است. ابو بصیر میمون بن قیس البکری معروف به اعشی اکبر، در حدود سال ۵۳۰م. در قریة منفوحه در منطقه یمامه عربستان به دنیا آمد و در سال ۶۲۹م. درگذشت.

وی در قصیده ای پیامبر اکرم (ص) را مدح کرد، ابوسفیان و سایر قریش صد شتر به او دادند و او را از مسلمان شدن منصرف کردند.

۱۰. گردآوری اشعار سلیم بن سلکة، (... - در حدود ۱۷هـ. ق. / ... - در حدود ۶۰۵م.)

سلیم بن عمیر بن یثربی بن سنان سعدی تمیمی، و ظاهراً «سلکة» نام مادر اوست. از مردم زمان خویش نسبت به جهانیان و مسالک آنان آشناتر بود. از شعرای دوره جاهلیت بود و در حدود سال ۶۰۵م. درگذشت.

۱۱. عنتره بن شداد: (... - ح ۲۲ هـ . ق. / ... - ح ۶۰۰ م.)

عنتره بن شداد بن عمرو بن معاویه بن قراد العبسی المضری، اهل نجد بود. از مهم‌ترین شاعران و جنگجویان دوران جاهلیت است وی یکی از صاحبان بلندآوازه «معلقات» می‌باشد. داستان زندگی وی و ماجرای عشق او به دختر عمویش «عبله» به اندازه‌ای معروف است که او را «ایلیاد عرب» نامیده‌اند.

۱۲. بشر بن ابی خازم: (... - ح ۲۲ هـ . ق. / ... - ح ۵۹۸ م.)

بشر بن ابی خازم، عمرو بن عوف اسدی، ابو نوفل، اهل نجد بود. وی یکی از شعرای اواخر دوره جاهلیت است. بشر هم در شعر اعتبار داشت و هم جنگجویی دلاور بود. با این همه، کسی شرح جامعی از زندگی و شعر او به دست نداده است و منابع هر یک تنها گوشه‌ای از حوادث زندگی او و یا قطعاتی از آثارش را نقل کرده‌اند. هنگامی که به اتفاق نابغه ذبیانی و عبید الابرص عازم دربار نعمان «پادشاه حیره» شده بودند، در میانه راه مهمان حاتم طایی شدند و او برای هر کدام شتری نحر کرد. برای اطلاع بیشتر از وی به [دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج: ۱۲، ص: ۱۷۲-۱۷۴] مراجعه شود.

۱۳. طرفه بن عبد: (ح ۸۶ - ۶۰ هـ . ق. / ح ۵۳۸-۵۶۴ م.)

طرفه بن العبد بن سفیان بن سعد، البکری الوائلی، أبو عمرو، در بیابان بحرین زاده شد یکی از شاعران به نام دوره جاهلیت و یکی از صاحبان

«معلقات» می‌باشد. در جوانی به «عمرو بن هند» پادشاه حیره پیوست و ندیم وی شد. روزی پادشاه، او را با نامه‌ای به سوی «المکعبیر» کارگزار بحرین و عمان فرستاد. طرفه غافل بود از این که موضوع نامه، فرمان قتل اوست. دلیل این فرمان آن بود که به پادشاه گزارش داده بودند که طرفه وی را هجو گفته است. کارگزار مذکور به محض دریافت نامه وی را به قتل رساند. اشعار وی به روایت ابن سکیت و به کوشش احمد بن امین شنقطی، در سال ۱۹۰۹م. در شهر کازان روسیه به چاپ رسید.

۱۴. عامر بن طفیل: [۷۰-۱۱۱هـ. ق. / ۵۵۴-۶۳۲م.]

عامر بن طفیل بن مالک بن جعفر عامری، از بنی عامر بن صعصه، ابوعلی، در نجد به دنیا آمد و در همان جا پرورش یافت. وی یکی از شاعران دوره جاهلیت و از جنگ‌آوران نام‌آور بود. وی یک منادی را دستور می‌داد که در بازار «عکاظ» در مکه ندا سر دهد: «که آیا از راه مانده‌ای هست تا او را به مقصد برسانیم؟ گرسنه‌ای هست تا او را سیر کنیم؟ آیا فرد ترسیده‌ای هست تا امنیتش را تأمین کنیم؟» در پیری به حضور پیامبر اکرم (ص) رسید ولی برای اسلام آوردن خود شرایطی را مطرح کرد که مورد پذیرش پیامبر قرار نگرفت، در نتیجه افتخار مسلمان شدن نصیبش نشد.

۱۵-گردآوری اشعار عمرو بن کلثوم:

وی از بزرگان تغلب و از مهمترین شاعران و خطیبان دوره جاهلیت به شمار می‌رود. این شاعر در سال ۵۶۹م. «عمرو بن هند» پادشاه حیره را

بکشت، سبب قتلش آن بود که روزی عمرو بن هند در عین خودپسندی به ندیمان خود گفت: آیا در میان عرب کسی را می‌شناسید که مادرش از خدمت کردن به مادر من ابا داشته باشد؟ گفتند: آری، مادر عمرو بن کلثوم. پرسید: از چه روی؟ گفتند: زیرا پدرش «مهلهل» است از ربیعہ، عمویش «کلیب وائل» مرد بزرگوار عرب، شوهرش «کلثوم بن مالک» شهسوار عرب و پسرش «عمرو» سرور قوم است. پادشاه حیره کسی را نزد عمرو بن کلثوم فرستاد و خواستار دیدار او شد و از او خواست تا مادرش را همراه خود بیاورد. عمرو چنین کرد. پادشاه حیره به مادر خود گفت تا خادمان را از خود دور کند و چون خوردنی آورند مادر عمرو «لیلی» را به خدمت گیرد. چون خوردنی آوردند، «هند» مادر پادشاه از مادر عمرو خواست که طبقی را نزد او آورد ولی لیلی نپذیرفت. هند اصرار کرد و لیلی برافروخته شد و آن را مایه خواری خود دانست و از قوم خود طلب کمک کرد. عمرو وقتی صدای استغاثه مادرش را شنید، برجست و شمشیر پادشاه را که در رواق خانه آویخته بود برگرفت و پادشاه را کشت.

[جهت اطلاع بیشتر به تاریخ ادبیات عرب نوشته حنا الفاخوری مراجعه شود.]

۱۶-گردآوری شعر ابی داود:

ر.ک. به: معجم رجال الحدیث.

۱۷- شرح دیوان الخنساء: [...] - ۴۴هـ. ق. / ۵۷۵-۶۶۴م.]

نام اصلی وی «تماضر بنت عمرو بن شُرید» قبیله‌اش «بنی سلیم»، کنیه - اش «ام عمرو» و معروف به شاعر سوگوار بود. چون دو برادرش معاویه و

صخر که از بزرگان بنی سلیم بودند کشته شدند، خنساء سخت بگریست تا آن جاکه نابینا شد. خنساء از عمر درازی برخوردار بود - ۸۹ سال - تا جایی که اسلام را دریافت و بدان گردن نهاد و چون آتش جنگ میان مسلمانان و ایرانیان شعله‌ور شد، او فرزندان خود را به جنگ فرستاد و آنها در قادسیه به سال ۶۳۸م. کشته شدند. چون خبر قتل پسران را به او دادند، گفت: «سپاس خدائی را که شرف شهادت آنها را به من ارزانی داشت. آرزویم این است که پروردگار، مرا با آنان در یک جا در قرارگاه رحمت خویش گردآورد.»

دیوان خنساء در سال ۱۸۹۶م. در بیروت و به کوشش لوئیس شیخو به چاپ رسیده است.

۱۸. گردآوری اشعار جریر: (شاعر غزل)

ابو حرزه جریر بن عطیه در حدود سال ۳۳هـ. ق. / ۶۵۳م. در یمامه متولد شد. وی از شاعران دوره اموی به شمار می‌رود.

۱۹. شرح دیوان عروة بن الورد:

عروة بن الورد عبسی یکی از شاعران صعالیک دوره جاهلیت است. جنگجوی دلیری بود. وی در سال ۵۹۶م. در یکی از جنگ‌ها کشته شد. شرح دیوان وی برای نخستین بار در سال ۱۹۲۳م. ضمن مجموعه‌ای شامل ۵ دیوان در قاهره و بار دیگر به کوشش عبدالمعین الملوچی در دمشق به چاپ رسیده است.

۲۰. گردآوری اشعار اوس بن حجر: [۵۳- ۶۲۰م.]

از شعرای بنی تمیم در دوره جاهلیت بود. با مادر زهیر بن ابی سلمی ازدواج کرد. در اشعارش رقّت و حکمت وجود دارد. بیتی دارد که در آن «الله» را بر سایر خدایان پوشالی ترجیح می‌دهد:

وباللّاتوالعُزى ومن دان دينها
وباللّه إنّ الله أكبر

۲۱ شرح دیوان قیس بن الخطیم:

قیس از شعرای یثرب در دوران جاهلیت است. در دوران جنگ‌های اوس و خزرج قیس بن الخطیم شاعر اوس و حسان بن ثابت شاعر خزرج بود. وی در حدود سال ۶۲۰م. درگذشت.

۲۲. گردآوری اشعار فرزددق: [۲۰-۱۱۴هـ. ق. ۶۴۱-۷۳۲م.]

ابو فراس همّام بن غالب بن صعصعه، ملقب به فرزددق در بصره به دنیا آمد. نیاکان وی همه از اشراف بنی تمیم و در میان اعراب صاحب نام و آوازه بودند. شعر فرزددق علاوه بر ارزش‌های ادبی از ارزش‌های فراوان تاریخی برخوردار است. زیرا ما را به بسیاری از اخبار دولت اموی و تصرفات کارگزاران و والیان آن و نیز از فتوحات و لشکرکشی‌های امویان آگاه می‌سازد. وی در عهد ولید به حج رفت و در آن جا قصیده‌ای در مدح امام زین العابدین (ع) سرود و آن را در حضور ولید خواند و عدم اخلاص خود را به بنی امیه آشکار ساخت و به زندان افتاد. فرزددق دارای دیوانی است که قسمتی از آن به سال ۱۸۷۰م. در پاریس و قسمت دیگرش به سال

۱۹۰۰م. در مونیخ چاپ شده است. و اینک دو بیت از قصیده فرزدق در مدح امام سجاد (ع) را تبرکاً نقل میکنیم:

هذا الذی تعرف البطحاء وطأته و البيت يعرفه و الحل و الحرم
هذا ابن خیر عباد الله کلهم هذا التقی التقی الطاهر العلم (الخ)

ترجمه:

این کسی است که بطحاء (جلگه بی درخت، مسیل) جای قدم‌هایش را می‌شناسد.

و خانه خدا و حل و حرم (حرم و بیرون از حرم) او را می‌شناسند.

این پسر بهترین همه بندگان خداوند است.

و این تقواییشه پاکدامن نامدار است.

۲۳- شرح دیوان مُزَرَّد بن ضرار: (قرن اول هجری)

او را به خاطر بیت زیر مزرد نامیدند:

فَقُلْتُ تَزَرَّدُهَا عُبَيْدٌ فَإِنِّي لِذُرْدِ الشَّيْخِ فِي السَّنِينِ مُزَرَّدٌ

این دیوان در سال ۱۹۶۲م. به کوشش خلیل ابراهیم عطیه در بغداد چاپ و نشر شده است.

۲۴. گردآوری اشعار حارث بن حلزة الیشکری: [درگذشته ۵۸۰م.]

وی از بزرگان قبیله بکر بن وائل است. بکر و تغلب دو قبیله برادر بودند که میانشان آتش دشمنی افروخته شد و به «بسوس» منتهی شد، هر دو قبیله جهت داوری نزد «عمرو بن هند» پادشاه حیره رفتند. زبان گویای تغلب، سرور و شاعرشان «عمرو بن کلثوم» و زبان گویای بکر، شاعرشان «حارث بن حلزه» بود. شهرت این شاعر به خاطر معلقه اوست، انگیزه وی در

سرودن این قصیده، دفاع از قبیله‌اش در جریان دآوری فوق الذکر و ابطال سخنان خصم خود، «عمرو بن کلثوم» بود. در این ماجرا پادشاه حیره به نفع بکر و زیان تغلب رأی داد.

۲۵. گردآوری اشعار حسان بن ثابت: [؟- ۵۴هـ. ق. / ۶۷۲م.]

ابوولید حسان بن ثابت از قبیله خزرج بود. حسان در شصت سالگی اسلام آورد و از آن پس، شعرش را در خدمت دینش قرار داد، حمله‌های شاعران قریش را پاسخ می‌گفت و از پیامبر و اسلام دفاع می‌کرد و دشمنانش را نکوهش می‌نمود. پیامبر از شعر او تمجید کرد و او را بنواخت و به خود نزدیک ساخت. موضع‌گیری‌های سیاسی حسان بعد از رحلت پیامبر درست نبود تا حدی که حضرت علی (ع) را به قتل عثمان متهم کرد و به معاویه پیوست. اکنون یکی از مدایح حسان در حق پیامبر اکرم (ص) را به عنوان حسن ختام آوریم:

من الرّسل، والاولئان فی الارض تُعبد	نبیُّ اُتانا بعد یأس و فتره
یلوح کما لاح الصّقیل المهند	فأمسی سراجاً مستتیر و هادياً
و علّمنا الاسلام، فالله نحمد	و أنذرنا ناراً، بُشّرجنه
بذلک ما عمرت فی النّاس أشهد	و أنت اله الخلق، ربی و خالقی

ترجمه:

پس از ناامیدی و یک دوره فترت که هیچ پیامبری نبود، پیامبری بر ما برانگیخته شد در حالی که در روی زمین مردم بت‌ها را می‌پرستیدند. آن پیامبر، چراغ روشنی‌بخش و راهنمای ما شد و چونان شمشیر درخشان

هندی آشکار گردید. ما را از آتش بیم داد و به بهشت مژده داد و اسلام را به ما آموخت، پس خداوند را سپاس می‌گوییم و تو ای خداوند آفریدگان، پروردگار من و آفریننده منی، تا زنده‌ام در میان مردم به این گواهی خواهم داد.

۲۶. گردآوری هاشمیّات کمیت بن زیاد اسدی: [۶۰-۱۲۶هـ. ق. ۶۷۹-۷۳۴م.]

«القصائد الهاشمیّات» از شاعرترین شعرای متقدّم و متأخر، کمیت بن زیاد مضری اسدی کوفی می‌باشد. عده‌ای از ادیبان مانند اصمعی و سُکری و ابن سکیت به جمع‌آوری اشعار وی پرداخته‌اند و نام این افراد را «ابن ندیم» در فهرست مشهور خویش یاد کرده است.

۲۷. شرح دیوان طفیل الغنوی: [د، ح، ۱۳هـ. ق. ۶۱۰م.]

طفیل بن عوف بن کعب غنوی از قبیله قیس عیلان، شاعر دوران جاهلیّت و فردی شجاع بود. وی معاصر «تابغۀ جعدی» و «زهیر بن ابی سلمی» بود.

۲۸. گردآوری اشعار ابو النّجم عجلی:

فضل «مُفضّل» بن قدامه، شاعر عصر اموی است. درباره تاریخ ولادت و آغاز زندگی وی تنها به این روایت می‌توان استناد کرد که گفته‌اند وی در اوایل حکومت هشام بن عبدالملک [۱۰۵-۱۲۵هـ. ق.] به دنیا آمد. اشعار ابو النّجم را، راویانی چون ابو عمرو شیبانی و ابن سکیت در سده ۳ق. گردآوری کرده‌اند.... گویند برخی از سروده‌های وی چندان دل‌آویز بوده

که گاه شاعر بزرگی چون ابو نؤاس را به تقلید از آنها وا می‌داشته است...
همچنین بسیاری از ادیبان و لغویان از جمله خلیل بن احمد [فراهیدی]...
ابن سکیت... به اشعار او استناد جسته‌اند.^(۱)

* * *

۱. در معرفی مختصر شاعرانی که ابن سکیت اشعار آنها را گرد آورده یا شرح داده است، از منابعی مانند: تاریخ ادبیات زبان عربی، تألیف: حنا الفاخوری، ترجمه: عبدالمحمد آیتی و تاریخ آداب اللغة العربیه، تألیف: جرجی زیدان و المنجد فی الاعلام، معجم رجال الحدیث علّامه خویی و... استفاده شد.

نمونه اشعار ابن سکیت

با این که اشعار باقی مانده از ابن سکیت بسیار اندک است، ولی ظرافت و استحکام آنها نشان می‌دهد که وی در شعر نیز مانند علم نحو و علم لغت، استاد بوده و بی‌گمان باید اشعار فراوان دیگری داشته باشد. منتها چه بسا حوادث روزگار و تلاش حکومت‌های ستم‌پیشه برای به فراموشی سپردن اشعار شخصیت‌هایی مانند ابن سکیت و عوامل دیگر باعث شده است که این اشعار به دست ما نرسد. با توجه به اشعار ابن سکیت و ترجمه آنها که به مناسبت بحث‌های پیش آمده، قبلاً نقل شده است، بنابراین بدون

توضیحی به نقل آنها می‌پردازیم:

يُصَابُ الْفَتَى مِنْ عَثْرَةِ بِلْسَانِهِ
وَلَيْسَ يُصَابُ الْمَرْءُ مِنْ عَثْرَةِ الرَّجُلِ
فَعَثْرَتُهُ فِي الْقَوْلِ تَذْهَبُ رَأْسَهُ
وَعَثْرَتُهُ فِي الرَّجْلِ تَبْرَأُ عَنْ مَهْلٍ

حسین بن عبدالمجیب موصلی گوید: در مجلس ابی بکر بن ابی شیبیه، این دو بیت شعر را من، خود از زبان ابن سکیت شنیدم:

وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَحْبِكُ حُبًّا
ظَاهِرِ الْحُبِّ لَيْسَ بِالتَّقْصِيرِ
فَإِذَا مَاسَأَلْتَهُ عَشْرَ فِلْسٍ

الْحَقَّ الْحُبُّ بِللطيفِ الْخَبِيرِ

احمد بن محمد بن ابی شداد گوید: از تنگی معیشت به ابن سکیت شکایت بردم، گفت: ترا از شعر و شاعری هیچ بهره و نصیبی نیست؟ گفتم: تاکنون طبع خویش را نیازموده و شعری نگفته‌ام. گفت: مرا هست، اینک انشاد کنم تا راه وسعت معاش را ببویی و گفت:

نفسی تروم اموراً لستُ ادرکها
 مادمتُ احذر ما یأتی به الحذر
 کم مانع نفسه لذاتها حذراً
 للفقیر لیس له من ما له ذخر
 ان کان امساکه للفقیر یحذره
 فقد تجعل فقراً قبل یفتقر

لیس احتیال و لا عقل و لا ادب
 یحدی علیک اذا لم یسعد القدر
 و توان و لا عجز یضر اذا
 جاء القضاء بما فیہ لک الخیر
 مَنْ قدر الله من امر یسهله
 و نیل مالم یقدر نیله عسر
 لیس ارتحالک ترتاد الغنی سفراً
 بل المقام علی خسف هو السفر

آیا این ابیات و ابیاتی که در پی خواهند آمد، روح بلند وی را نشان نمی‌دهد؟ آیا این ابیات، ما را به یاد حافظ نمی‌اندازد که:

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
 فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم
 اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد
 من و ساقی به هم سازیم و بنیادش بر اندازیم
 ابن سکیت شخصیتی است با ایمان فوق العاده، هیچ‌گاه تسلیم ناامیدی و
 یأس نشد و هیچ‌گاه از رحمت خدا ناامید نگردید.

و ضاق لما به الصّدر الرّحیب	و إذا اشتملت علی الیأس القلوب
و أرسّت فی اماکنها الخطوب	و أوطنت المکاره و استقرت
ولا اعنی بحیلته الاریب	ولم تر لانکشاف الضّر وجهاً
یمن به اللطیف المستجیب	أتاک علی قنوط منک غوثاً
فموصول بهما فرج قریب	وکل الحادّثات اذا تناهت

ترجمه

چون دلها را یأس و ناامیدی فرا گیرد و سینه‌های گشاده از مصیبت‌ها و شدائد به تنگ آیند و ناملايمات در پهنه دلها بار گشاید و صاحبان فکر و اندیشه راه چاره‌جویی را ندانند و برای برطرف کردن زیانها راهی نیابند، در آن هنگام خدای دانای مهربان البتّه فریادرسی کند و در عین ناامیدی، امیدوار فرماید، پیشامدها و مکاره چون به نهایت رسد، آغاز فرج و گشایش باشد.

ابو حیان توحیدی در کتاب المؤانسة و الامتاع در فصل مربوط به شب هفدهم «الليلة السابعة عشرة» حکایتی را از قول ابن سکیت نقل می‌کند به این شرح: «قال یعقوب صاحب إصلاح المنطق: دخل أعرابی الحمّام فزلق فانشج، فأنشأ يقول:

وقالوا تطهر إنه يوم جمعة فرحتُ من الحمّام غير مطهر
ترديتُ منه شارباً شج مفرقى بفلسين إني بئس ما كان متجری
وما يحسن الأعراب في السوق مشيةً فكيف بييت رخام و مرمر
يقول لى الأنباط إذ أنا نازل به لا بظبي بالصريمة أعفر

شعر معروف ابن سکیت در اعتراض به ویران کردن مرقد مطهر سید الشهداء(ع) و سایر شهیدان گلگون کفن کربلا، نیز قبلاً به استحضار رسید.^(۱)

* * *

-
۱. همه اشعار ابن سکیت از منابع زیر نقل شده است:
 الف - ابن السکیت اللغوی.
 ب - وفيات الاعیان، ج: ۶.
 ج - نامه دانشوران عصر ناصری، ج: ۲.
 د - اعیان الشیعه، ج: ۵، جزء: ۵۲.
 هـ - المؤانسة و الامتاع.

کتابشناسی ابن سکیت دورقی اهوازی

- ۱- آئینه وند، صادق: ادبیات انقلاب در شیعه، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی ۱۳۵۹ هـ.ش.
- ۲- آقا بزرگ طهرانی، محمدحسن: [نزیل سا مرا- ۱۲۹۳- ۱۳۸۹ هـ. ق.]: الذریعه الی تصانیف الشیعه، تهران: [بی نا]، ۱۳۶۰ هـ.ش. ج: ۴، ص: ۵۰۸.
- ۳- ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد: [۵۵۵-۶۳۰ هـ. ق./ ۱۱۶۰-۱۲۳۳ م]: تاریخ کامل (الکامل فی التّاریخ)، ج: ۹. برگردان: حمید رضا آژیر، چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۱ هـ.ش. ص: ۴۱۴۶.
- ۴- ابن اثیر، ابو السّعادات مجدالدین مبارک بن محمد شیبانی موصلی: [۵۴۴-۶۰۶ هـ. ق./ ۱۱۵۰-۱۲۰۹ م]: النّهایه فی غریب الحدیث و الاثر، تحقیق طاهر احمد الزّاوی، حمود محمد الطنّاجی، [بی جا]، المکتبه الاسلامیه، [بی تا].
- ۵- ابن الانباری، ابو البرکات کمال الدّین عبدالرحمن بن محمد بن عبیدالله الانصاری: [۵۱۳-۵۷۷ هـ. ق./ ۱۱۱۹-۱۱۸۱ م]: نزّهة الالباء فی طبقات

الادباء، با تحقيق ابراهيم السامرائي، بغداد: مكتبة الاندلس، ١٩٧٠م،
٣٧١ ص، ص: ١٣٨-١٤٠.

٦- ابن بابويه «شيخ صدوق» ابي جعفر محمد بن علي بن الحسين قمي:
[٣٨١هـ. ق/٩٩١م]: عيون اخبار الرضا (ع)، ج: ٢، ترجمه: حميدرضا
مستفيد، علي اكبر غفاري، تهران: دار الكتب الاسلاميه، چاپ سوم
١٣٨٥هـ ش، ١٣٨٠ ص، ص: ١٤٩-١٥٠.

٧- ابن تغري بردي، ابو المحاسن جمال الدين، بن تغري بن عبدالله ظاهري
حنفي: [٨١٣-٨٧٤هـ. ق./١٤١٠-١٤٧٠م]: النجوم الزاهرة في ملوك مصر
و القاهرة، ١٦ ج، قاهره: ١٣٤٨-١٣٩٢هـ. ق./١٩٢٩-١٩٧٢م.

٨- ابن جوزي، عبدالرحمن بن علي: [٥٠٨-٥٩٧هـ. ق./١١١٤-١٢٠١م]:
نزهة الاعين النواظر في علم الوجوه والنظائر، به كوشش مهراالنساء، حيدر
آباد دكن: ١٣٩٤هـ. ق./١٩٧٤م.

٩- ابن خلدون، ابو زيد عبدالرحمن بن عبدالله محمد: [٧٣٢-٨٠٨هـ.
ق./١٣٣٢-١٤٠٦م]: مقدمة ابن خلدون، ترجمه: محمد پروين گنابادي،
تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ١٣٥٩هـ. ش.

١٠- ابن خلكان، ابي العباس شمس الدين احمد بن محمد بن ابوبكر:
[٦٠٨-٦٨١هـ. ق./١٢١١-١٢٨٢م]: وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان،
حققه احسان عباس، بيروت: دار الثقافة، [بي تا]، ج: ٨، ج: ٨، ص: ٣٩٥-٤٠١.

- ۱۱- ابن خیر، ابوبکر محمد بن خیر بن عمر بن خلیفه لمتونی اموی:
 [۵۰۲-۵۷۵هـ ق/۱۱۰۹-۱۱۷۹م.]: فهرسه [فهرسه ما رواه عن شیوخه من
 الدّواوین المصنفة فی ضروب العلم و انواع المعرفه]، به کوشش کودراو
 تاراگو، سرقسطه، ۱۸۹۳م، [بی نا].
- ۱۲- ابن درید، ابی بکر محمد بن الحسن الازدی البصری: [۳۲۱هـ ق /
 ۹۳۳م.]: جمهرة اللغة بغداد: مكتبة المثنی، ۱۳۵۱هـ. ق.، ج۴، ج۱،
 ص: ۳۰۸، ۲۸۶، ۲۲۶، ۶۸، ۴۰، ۳۷، ۲۳.
- ۱۳- ابن رسته، ابو علی احمد بن عمر بن رسته: (قرن سوّم هجرى):
 الاعلاق النّفيسه، ترجمه و تعليق حسين قره چانلو، تهران: اميرکبير،
 ۱۳۶۵هـ ش، ۳۳۹ص. ص: ۲۴۲، ۲۴۰، ۲۳۹.
- ۱۴- ابن زبير، رشيد: الذّخائر و التّحف، به کوشش محمد حميد الله، کويت،
 ۱۹۵۹م، [بی نا].
- ۱۵- ابن سکت، يعقوب ابن اسحاق (ابو يوسف): تهذيب المنطق، ف: ۵۴۵
 اسعد افندی، ش: ۳۹۶۵. ميكرو فيلم موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه
 تهران.
- ۱۶- همو: كنز الحفّاظ فی كتاب تهذيب الالفاظ، تهذيب الشّیخ الامام
 ابوزکريا يحيى بن على الخطيب التّبريزی نقلاً عن نسختی ليدن و

- پاریس، وقف علی طبعه و ضبطه و جمع روایاته الاب لوئیس شیخو
الیسوعی، بیروت: المطبعة الكاتوليكية للاباء الیسوعیین، ۱۸۹۵م، ۹۴۰ص.
- ۱۷- ابن سیّده، ابوالحسن علی بن اسماعیل اندلسی: [۳۹۸-۴۵۸هـ. ق. /
۱۰۰۸-۱۰۶۶م.]: المحکم و المحيط الاعظم، عجم، به کوشش مصطفی سقا
و حسین نصّار، قاهره: ۱۹۵۸م، [بی نا] و به کوشش محمّد علی نجّار
در ۱۹۷۷م، قاهره همو: المخصّص، ۱۷ج در ۵ مجلد (ذخایر التّراث العربی)،
بیروت: المکتب التّجاری، ۱۹۶۵م.
- ۱۸- ابن شاکر کتبی، صلاح الدّین ابو عبدالله محمّد بن شاکر:
[۷۶۴هـ. ق. / ۱۳۶۳م.]: فوات الوفیات (ذیلی بر کتاب وفیات الاعیان ابن
خلکان)، به کوشش احسان عبّاس، بیروت: ۱۹۷۳م.
- ۱۹- ابن الصّابونی، جمال الدّین ابی حامد محمّد بن علی المحمودی:
[۶۸۰هـ. ق. / ۱۲۸۲م.]: تکملة اکمال الاکمال (فی الانساب و الالقاب)
ذیلا لکتاب ابن نقطه، حقه و علق علیه مصطفی جواد، العراق: مطبعة
المجمع العلمی العراقی، ۴۷۴ص، بغداد: ۱۳۷۷هـ. ق. / ۱۹۵۷م. ص: ۳۷۳،
بیروت: عالم الکتب، ۲۰۰۰م.
- ۲۰- ابن فارس، ابی الحسین احمد بن فارس بن زکریا القزوینی الرّازی:
[۳۲۹-۳۹۵هـ. ق. / ۹۴۱-۱۰۰۴م.]: معجم مقاییس اللغة، مصر: شركة
مکتبة و مطبعة مصطفی البابی الطبی و اولاده، ۱۳۹۲هـ. ق. / ۱۹۷۲م، عجم.

- ۲۱- ابن مکی الصقلی، ابو حفص عمر بن خلف: [۵۰۱ھ. ق. / ۱۱۰۷م.]:
تثقیف اللسان و تلقیح الجنان، تحقیق عبدالعزیز مطر، یشرف علی اصدارها
محمد توفیق عویضة، القاهرة: دارالتحریر للطبع و النشر، [۱۳۸۶ھ. ق. /
۱۹۶۶م.]، ۴۶۳ص.
- ۲۲- ابن منظور، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم رویفعی افریقی
المصری: [۷۱۱ھ. ق. / ۱۳۱۱م.]: لسان العرب، بیروت: دار احیاء التراث
العربی، موسسه التاريخ العربی، ۱۴۱۲ھ. ق. قم: نشر ادب الحوزه،
۱۴۰۵ھ. ق.، ۱۵مجلد.
- ۲۳- ابن ندیم، محمد بن اسحاق: [۴۳۸ھ. ق. / ... - ۱۰۴۷م.]:
الفهرست، ترجمه و تحشیه: محمدرضا تجدد، تهران: اساطیر، چاپ اول،
۱۳۸۱ھ. ش.
- ۲۴- ابوحنان توحیدی، علی بن محمد بن عباس: [ح ۴۱۴ھ. ق. / ۱۰۲۳م.]:
الامتناع و المؤانسة، صححه و ضبطه و شرح غریبه، احمد امین و احمد
الزین، القاهرة: مطبعة لجنة التألیف و الترجمة و النشر، ۱۹۳۹، ۱۹۴۴م،
ج: اول ص: ۲۲۶.
- ۲۵- ابوحنان غرناطی، اثیر الدین محمد بن یوسف: [۷۴۵ھ. ق. / ۱۳۴۴م.]:
تذكرة النحاة، به کوشش عقیف عبدالرحمن، بیروت: ۱۴۰۶ھ.
ق. / ۱۹۸۴م.

۲۶- ابوطیب لغوی، عبدالواحد بن علی عسکری حلبی: [مقتول ۳۵۱ هـ. ق. / م. ۹۶۱]. مراتب النحویین، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: ۱۳۷۵ هـ. ق. / م. ۱۹۵۵.

۲۷- ابی اسحاق ابراهیم بن القاسم، المعروف بالرّقیق او ابن الرّقیق القیروانی: [... - نحو ۲۵ هـ. ق. / م. ۱۰۳۴]. قطب السّرور فی وصف الانبذة والخمور، تحقیق: احمد الجندی، دمشق: مطبوعات مجمع العریبة، ۱۹۶۹ م، ۸۱۶ ص، ص: ۴۴۱، ۱۱۰-۴۴۲.

۲۸- ابی العلاء المعری، احمد بن عبدالله بن سلیمان تنوخی: [۳۶۳- ۴۴۹ هـ. ق. / م. ۹۷۳-۱۰۵۷]. رسالة الغفران، بیروت: دار صادر، ۱۳۸۴ هـ. ق. / م. ۱۹۶۴، ۴۳۸ ص، ص: ۳۸۵. (این کتاب بار دیگر با تحقیق و شرح عائشه عبدالرحمن بنت الشاطی به چاپ رسیده است.) مصر: دار المعارف، ۱۹۶۹ م، [مجموعه ذخایر العرب، ۴].

۲۹- همو: رسالة الملائكة، تحقیق لجنة من العلماء، بیروت: المكتب التجاری للطباعة و التّوزیع و النّشر، [بی تا]، [ذخائر التراث العربی ۳۰ ص: ۹۸-۲۶۵].

۳۰- احمد امین: [۱۲۹۵-۱۳۷۳ هـ. ق. / م. ۱۸۷۸-۱۹۵۴]. ضحی الاسلام، بیروت: دار الكتاب العربی، [بی تا]، ج ۳، ج: ۱، ص: ۲۳۲.

- ۳۱- ازهری، محمد بن احمد: [۲۸۲-۳۷۰هـ. ق. ۸۹۵/۰-۹۸۱م.]: تهذیب اللغة، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، قاهره: ۱۳۸۴هـ. ق. / ۱۹۶۴م.
- ۳۲- الاسد، ناصرالدین: القیان و الغناء فی العصر الجاهلی، القاهره: دار المعارف، ۱۹۶۸م، ۳۱۰ص. (از کتاب تهذیب الالفاظ ابن سکیت به عنوان مرجع استفاده کرده است.)
- ۳۳- اصفهانی، حمزه بن الحسن: [۳۶۰هـ. ق. ۹۷۰م.]: التّشبیہ علی حدوث التّصحیف، تحقیق الشّیخ محمّدحسن آل یاسین، بغداد: مکتبة النهضة، ۱۳۸۷هـ. ق. / ۱۹۶۷م. ص: ۲۱۲، ۱۵۸، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۳، ۱۱۳.
- ۳۴- الاصبهانی، عبدالله افندی: [و ۱۰۶۷هـ. ق.]: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، به اهتمام محمود مرعشی، تحقیق احمد حسینی، قم: [بی نا]، ۱۴۰۱هـ. ق. از نسخ خطی کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ج: ۵، ص: ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۱.
- ۳۵- الاعلمی المهرجانی الحائری، محمّدحسین الشیخ سلیمان: دائرة المعارف المسماة بمقتبس الاثر و مجدد ما دثر، تهران: مؤسسه اعلمی، ۱۳۹۲هـ. ق. / ۱۹۷۲م، ج: ۳، ص: ۱۷۸.
- ۳۶- افضل الدین کرمانی، احمد بن حامد: [قرن ۶هـ. ق.]: عقد العلی للموقف الاعلی «قدیمی ترین تاریخ مربوط به حوادث کرمان در عهد

- سلجوقی» با مقدمه باستانی پاریزی. تهران: روزبهان، کرمان: دانشگاه کرمان، ۱۳۵۶ هـ.ش. ضمیمه رساله صلاح الصحاح.
- ۳۷- الافغانی، سعید: فی اصول النحو، دمشق: جامعۀ دمشق، ۱۳۸۳ هـ. ق/ ۱۹۶۴ م، ۲۷۱ ص، ص: ۱۸۹، ۱۸۸، ۹۷، ۸۲.
- ۳۸- همو: من تاریخ النحو، بیروت: دارالفکر، [بی تا]، ۲۱۵ ص، ص: ۵۶-۵۷.
- ۳۹- الامین، سیّد محسن بن عبدالکریم: [علّامه]، [۱۲۸۴-۱۳۷۱ هـ. ق.]: اعیان الشیعه، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، [بی تا]، ج: ۱۱، ج: ۱۰، ص: ۳۰۵-۳۰۶.
- ۴۰- الامین، سیدحسن: مستدرکات اعیان الشیعه، ج: ۲، ص: ۹۶.
- ۴۱- الانباری، ابوبکر محمد بن القاسم: [۲۷۱-۳۲۸ هـ. ق./ ۸۸۴-۹۴۰ م]: شرح القصائد السبع الطوال الجاهلیات، تحقیق و تعلیق عبدالسلام محمد هارون، القاہرہ: دار المعارف، ۱۹۶۹ م، ۷۱۶ ص، [ذخائر العرب، ۳۵]، ص: ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۸۹، ۲۸۷، ۲۸۵، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۳، ۲۷۰، ۲۶۸، ۲۶۶، ۲۶۳، ۲۶۰، ۲۵۵، ۲۵۳، ۲۴۸، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۳، ۲۳۸، ۲۳۵، ۲۳۰، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۱۹، ۲۱۰، ۲۰۵، ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۹۱، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۵، ۱۶۲، ۱۵۷، ۱۵۴، ۱۵۱، ۱۳۱، ۱۲۵، ۹۴، ۹۲، ۹۰، ۸۷، ۸۵، ۸۲، ۷۹، ۷۷، ۷۶، ۷۴، ۷۱، ۶۹، ۶۷، ۵۹، ۵۸، ۴۹، ۲۱، ۴۴، ۳.

- ۴۲- انصاریان، شیخ حسین: زیبایی های اخلاق، تهران.
- ۴۳- ایروانی، مرتضی: ابن السبکت اللغوی و کتابه (الابدال)، مجله دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه مشهد، بهار ۱۳۷۳ ه.ش. شماره ۲۸، ۲۹، ص: ۱۹۸-۲۲۵.
- ۴۴- بالیل الشبّری الموسوی، سیدهادی: الیاقوت الازرق فی اعلام الحویزة و الدّورق، (خطی).
- ۴۵- بحر العلوم، سیّد محمّد المهدی الطباطبائی: رجال السیّد بحر العلوم المعروف بالفوائد الرّجالیه، حقه و علق علیه محمّد صادق بحر العلوم، حسین بحر العلوم، طهران: مکتبه الصادق، ۱۳۶۳ ه.ش. ج: ۲، ص: ۷، ۷۷.
- ۴۶- بحرانی، شیخ یوسف: [۱۱۰۷-۱۱۸۶ ه.ق]: لؤلؤة البحرین، طبع بتحقیق السیّد محمّد صادق بحر العلوم فی النّجف الاشرف بدون تاریخ و بتحقیق دار و مکتبه الهلال، بیروت: ۱۹۸۶ م.
- ۴۷- براون، ادوارد گرانویل: [۱۸۶۲-۱۹۲۶ م]: تاریخ ادبیات ایران، ترجمه علی پاشا صالح و دیگران، تهران: وزارت فرهنگ، ابن سینا، مروارید، ۱۳۳۵-۱۳۵۱ ه.ش. ج: ۴، ص: ۱، ۵۰۸، ۵۰۵، ۴۳۳.
- ۴۸- برقی، ابوالفضل: تراجم الرّجال، تهران: [بی نا]، [بی تا]، ۱۰ ج.
- ۴۹- البرقوتی، عبدالرحمن: شرح دیوان المتنبی، بیروت: دار الكتاب العربی، [بی تا]، دو جلد در یک مجلد. ص: ۱۰۸.

- ٥٠- بروكلمان، كارل: [١٨٦٨-١٩٥٦م]: تاريخ ادبيّات عرب، ج:١، ص:١١٧.
- ٥١- البستاني، بطروس بن سليمان: [١٣١٦-١٣٨٩هـ . ق.١٨٩٨-١٩٦٩م]: ادباء العرب في الجاهليّة و صدرالاسلام، حياتهم، آثارهم، نقدآثارهم، بيروت: دار مارون عبوده، بي تا، ج٤، ج:٢، ص:١٦٢-١٦٣.
- ٥٢- البستاني، فواد افرام: المجاني الحديثه من مجاني الاب شيخو، بيروت: المطبعة الكاتوليكيه، [بي تا]، ج:١، ص:١٣٢، ١٠٥، ١٠٢، ٧٥، ٢٠، ج:٢، ص: ٢٦٤، ٢١٢، ٢٠٠، ٢١.
- ٥٣- البغدادي، اسماعيل پاشا: [١٢٥٥هـ . ق.]: هديه العارفين اسماء المؤلفين و آثارالمصنفين من كشف الظنون، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٢هـ . ق.١٩٨٢م. ج:٤، [همراه كشف الظنون حاج خليفه] ص:٥٣٦.
- ٥٤- بغدادي، عبدالقاهر بن عمر: خزانه الادب، بيروت: دارصادر، بي تا.
- ٥٥- البكري، ابي عبيد بن سلام: فصل المقال في شرح كتاب الامثال، حققه و قدم له الدكتور احسان عباس و الدكتور عبدالمجيد عابدين، بيروت: دار الامانه، مؤسسة الرسالة، ١٣٩١هـ . ق.١٩٧١م. (هو شرح الامثال لابي عبيد)، ٦١٩ ص، ص: ٥١٤، ٤٨٢، ٣٧٩، ٣٦٢، ٣٣٥، ٢٩٥، ٢٩٤، ٢٧٩، ٢٧٠، ٢٢٥، ٢١٤، ٢٠٠، ١٦١، ١٠٨، ٨٠ .
- ٥٦- بلاشر، رژی: تاريخ ادبيّات عرب، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران: موسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي، ١٣٦٣هـ . ش، ص: ١٧٨.

۵۷- بهبهانی، محمدباقر (وحید بهبهانی): [د ۹ سوال ۱۲۰۵ هـ . ق.]: تعلیقات علی منهج المقال، به کوشش محمد صادق حسینی خوانساری، قم: ۱۳۰۶ هـ . ق.

۵۸- تجلی پور، مهدی: [۱۳۱۳-۱۳۶۱ هـ ش.]: [اهتمام و سرپرستی] دائرة المعارف موضوعی دانش بشر (بخش های ریاضی، فیزیک، نجوم....)، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹ هـ ش. ص: ۱۷۳۰.

۵۹- ترجانی زاده، احمد: تاریخ ادبیات عرب ازدوره جاهلیت تا عصر حاضر، [بی جا]، [بی نا]، ۱۳۴۸ هـ ش. چهارده + ۳۷۰ ص، ص: ۳۸.

۶۰- التستری، محمدتقی [العلامة] [۱۳۲۰-۱۴۱۵ هـ . ق.]: قاموس الرجال، ج: ۱۱، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۲ هـ . ق. ص: ۱۲۶-۱۲۷.

۶۱- همو: البدائع، تهران: مکتبه الصدوق، ۱۳۶۳ هـ . ق.، ۵۹۰ ص، ص: ۳۶۷.

۶۲- تونکی، محمودحسن: [...- حدود ۱۳۶۶ هـ . ق./...- حدود ۱۹۴۷ م.]: معجم الصنفین [اصل این کتاب ۲۵ جزء می باشد و فقط ۴ جزء آن به چاپ رسیده است.] بیروت: مطبعة و زنگراف طباره، ۱۳۴۴ هـ . ق.

۶۳- تویسرکانی، قاسم: تاریخی از زبان تازی در میان ایرانیان پس از اسلام، (از آغاز فرمانروائی تازیان تا برافتادن خلافت عباسی ن.)، تهران: دانشسرای عالی تربیت معلم، ۱۳۵۰ هـ ش، ۴۹۲ ص، ص: ۴۶۶، ۴۵۸، ۳.

- ۶۴- توفیق ابراهیم، محی الدین (معاصر): ابن السکّیت اللغوی ، بغداد: الطبعة الاولى ۱۹۶۹م، ساعدت جامعة بغداد علی طبعه.
- ۶۵- جابلقی، علی اصغر بن محمد شفیع بروجردی: [د ۱۳۱۳هـ . ق.]: طرایف المقال فی معرفة طبقات الرجال، ج ۲، با مقدمه آیت الله العظمی مرعشی نجفی ، تحقیق سیّد مهدی رجائی، زیر نظر سیّد محمود مرعشی، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۰هـ . ق. ج: ۱، ص: ۶۲۹.
- ۶۶- جاحظ ، عمرو بن بحر بن محبوب کنانی: [۱۶۳-۲۵۵هـ . ق. / ۷۸۰-۸۶۹م.]: البخلا، حقه و علق علیه طه الحاجری، مصر: دارالمعارف ، بی تا، ۵۰۶ص، ص: ۳۸۵.
- ۶۷- الجزری، شمس الدین ابی الحسین محمد: [۷۵۱-۸۳۳هـ . ق.]: غاية النّهایة فی طبقات القراء ، القاهرة: الخانجی ، ۱۹۳۲-۱۹۳۵م، ج ۳ در دو مجلد. [این کتاب از روی نسخه اصلی توسط کتابفروشی المثنی در بغداد افست شده است].
- ۶۸- جمال الدین، رؤوف: المنهل فی بیان قواعد علم الحروف ، قم: دارالهجرة، ۱۴۰۵هـ . ق. / ۱۹۸۹م، ۱۳۰ص.
- ۶۹- الجنّدی، محمد سلیم: [۱۲۲۹۸-۱۳۷۵هـ . ق. / ۱۸۸۱-۱۹۵۵م.]: الجامع فی اخبار ابی العلاء المعری و آثاره، علق علیه و اشرف علی طبعة عبدالهادی هاشم، دمشق: المجمع العلمی العربی، ۱۳۸۲هـ . ق. / ۱۹۶۲م. ج ۳، ص: ۲۳۹-۵۵۹-۵۶۰، ج ۲، ص: ۶۳۱، ۶۵۳، ۶۹۵.

- ۷۰- جواد علی: المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بیروت: دارالعلم للملایین، مكتبة النهضة، ۱۹۷۳م، ۱۰ ج، ج ۱، ص: ۱۶۱، ج ۳، ص: ۳۶۵، ۳۴۷، ج ۵، ص: ۲۶۹، ج ۶، ص: ۶۷۴، ج ۸، ص: ۵۵۸، ج ۹، ص: ۸۰۵، ۷۷۵، ۵۷۳، ۶۳۶، ۳۵۲، ۳۵۱، ۲۹۶.
- ۷۱- الجوهري، اسماعيل بن حماد، ابونصر: [۳۹۳-... هـ . ق./...-۱۰۰۳ م.]: الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، تحقيق احمد عبدالغفور عطار، بيروت: دار العلم للملایین، ۱۴۰۷ هـ . ق./۱۹۸۷ م، ۶ مجلد+ یک جلد.
- ۷۲- جهانگیری، محسن: محی الدین بن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۹ هـ . ق، ۵۲۸ ص، ص: ۳۴۲-۳۴۳.
- ۷۳- الحاتمی الکاتب، ابی علی محمد بن الحسن بن المظفر: [۳۸۸-... هـ . ق. / ...-۹۹۸ م.]: الرسالة الموضحة (فی ذکر سرقات ابی الطیب المتنبی و ساقط شعره، تحقيق محمد يوسف نجم، بيروت: دار صادر، ۱۳۸۵ هـ . ق./ ۱۹۶۵ م، ۳۲۳ ص، ص: ۵۹).
- ۷۴- حاجی خلیفه، مصطفى بن عبدالله القسطنطنی الرومی: [۱۰۱۷- ۱۰۶۷ م.]: كشف الظنون عن اسامی الكتب والفنون، بيروت: دارالفکر، ۱۴۱۰ هـ . ق./ ۱۹۹۰ م. ج: ۲.
- ۷۵ - حبيب مطلق [البير]: الحركة اللغوية في الاندلس منذالفتح العربي حتى نهاية عصر ملوك الطوائف، بيروت: المكتبة العصرية، ۱۹۶۷ م، ۴۲۸

- ص[درباره اصلاح المنطق، ص: ۳۲۶، ۲۶۸، ۲۶۵، ۲۴۷، ۲۴۲، ۱۰۸، ۱۰۲، ۶۶،
درباره الاصوات، ص: ۹۲، درباره الاضداد، ص: ۹۲، درباره الامثال، ص: ۳۳۱].
- ۷۶- الحسینی التفرشی، میرمصطفی (متوفای بعد از سالهای ۱۰۴۴ هـ. ق.):
نقد الرجال، قم: انتشارات الرسول المصطفی، ۱۳۱۸ هـ. ق.، ص: ۴۲۷.
- ۷۷- حسینی خاتون آبادی، عبدالحسین: [۱۰۳۹-۱۱۰۵ هـ. ق.]:
وقایع السنین والاعوام (گزارشهای سالیانه از ابتدای خلقت تا زمان
مولف). تصحیح: محمدباقر بهبودی، تهران: کتابفروشی اسلامیة،
۱۳۵۲ هـ. ق.، ص: ۶۴۰، ص: ۱۷۴.
- ۷۸- الحسینی، هاشم معروف: سیرة الائمة الاثنی عشر، بیروت:
دارالتعارف، دارالقلم، ۱۳۹۷ هـ. ق./۱۹۷۷ م. ص: ۵۹۹، ج ۲، ص: ۴۷۲.
- ۷۹- حقیقت، عبدالرفیع: تاریخ نهضت‌های ملی ایران از حمله تازیان تا
ظهور صفاریان، تهران: شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران،
۱۳۴۸ هـ. ش. ص: ۶۵۲، ص: ۴۸۱، ۴۷۱.
- ۸۰- الحلی، الحسن بن یوسف بن علی بن المطهر [علامة]: (۶۴۸-
۷۲۶ هـ. ق./۱۲۵۰-۱۳۲۵ م.): ایضاح الاشتباه، فی اسماء الرواة، چاپ
سنگی، ۱۳۱۹ هـ. ق.
- ۸۱- همو: رجال العلامة الحلی، مصححه علی نسخه، العلامة محمدصادق
بحرالعلوم: [و فیها زیادات مهمة علی الاولی]، نجف: المطبعة الحیدریة،
۱۳۸۱ هـ. ق./۱۹۶۱ م، ص: ۱۸۶.

- ۸۲- الحلی، نقی‌الدین الحسن بن علی بن داود: (۶۴۷-۷۴۰هـ.ق. / ۱۲۴۹-۱۳۳۸م): کتاب الرجال، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲هـ.ش، ۵۷۰ ص + ۴۸ ص، ص: ۳۷۹.
- ۸۳- الحمیری، ابوسعید، نشوان: (...-۵۷۳هـ.ق. / ...-۱۱۷۸م): الحورالعین، حقه و ضبطه و علق علیه و وضع فهارسه کمال مصطفی، [بی جا]، [بی نا]، ۱۹۷۲م، [در سال ۱۹۷۲م در تهران تجدید چاپ شد]، ۳۷۵ ص، ص: ۳۴، ۳۸.
- ۸۴- خاترزی، فواد: في اصول اللغة والنحو، بيروت: مطبعة دارالکتب، ۱۹۶۹م، ص: ۲۲۴.
- ۸۵- الحنبلی، ابی الفلاح عبدالحسن بن العماد: [۱۰۸۹هـ.ق.]: شذرات الذهب في اخبار من ذهب، بيروت: المكتب التجاري للطباعة والنشر والتوزيع، [بی تا]، (مجموعه ذخائر التراث العربي)، ج: ۲، ص: ۱۰۶.
- ۸۶- خاقانی، افضل‌الدین بدیل بن علی: [۵۲۰-۵۹۵هـ.ق.]: منشآت خاقانی، تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: کتاب فرزانه، ۱۳۴۹، ۱۳۶۲هـ. ش. ۷۹۵ ص، ص: ۴۰۳.
- ۸۷- خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی بن ثابت: (۳۹۲-۴۶۳هـ.ق.): تاریخ بغداد، بیروت: دارالکتب العربیة.

- ۸۸- الخوانساری الاصبهانی، میرزا محمدباقر بن میرزا زین العابدین الموسوی: [د ۱۳۱۳ هـ . ق.]: روضات الجنات فی احوال العلما والسادات ، تهران: مکتبة اسماعیلیان، [بی تا]، ج ۸، ص: ۲۱۷.
- ۸۹- خویی، سید ابوالقاسم، [علّامه]: معجم رجال الحدیث ، نجف اشرف: ۱۳۹۸ هـ . ق. / ۱۹۷۸ م.
- ۹۰- دائرة المعارف بزرگ اسلامی ، زیر نظر سید کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۹ هـ. ش. ج ۳، ص: ۲۵۲-۲۵۸. [مقاله مربوط به ابن جنّی به قلم ابومحمد و کیلی].
- ۹۱- همو: ج ۳، ص: ۶۹۶-۶۹۸.
- ۹۲- دائرة المعارف تشیع، زیر نظر حاج سید جوادی، کامران فانی زاده، بهاءالدین، خرّمشاهی: تهران: نشر شهید سعید محبی، ۱۳۸۶ هـ. ش. ج: ۱، ص: ۳۲۶-۳۲۷.
- ۹۳- دانش پژوه، محمد تقی: [۱۲۹۰-۱۳۷۵ هـ. ش.]: فهرست میکروفیلم های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، ۱۳۴۸ هـ. ش. ص: ۲۳۳، [انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۲۵۹].
- ۹۴- دانشنامه ایران، [زیر نظر سید محمد کاظم موسوی بجنوردی]: تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۴ هـ. ش. ص: ۲۳۳.
- ۹۵- دانشنامه ایران و اسلام، [زیر نظر احسان یارشاطر]: تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۴ هـ. ش. ج: ۲، ص: ۶۳۱-۶۳۲.

۹۶- دهخدا، علی اکبر: [۱۲۵۸-۱۳۳۶ ه.ش.]: لغت نامه، [زیر نظر محمد معین، جعفر شهیدی]، تهران: دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم اسلامی، ۱۳۲۰-۱۳۵۰ ه.ش، ج: ۲۰.

۹۷- دیوان جریر: [شرح محمد بن حبیب، تحقیق نعمان محمد امین طه]: القاهرة: دارالمعارف، [بی تا]، [مجموعه ذخائر العرب، ۴۳]، ص: ۱۰۱۹، ۶۷۱، ۶۶۳، ۶۶۰، ۶۵۸، ۶۵۷، ۶۴۴، ۶۴۲، ۶۴۱، ۵۹۱، ۵۱۸، ۴۲۴، ۴۷۰، ۴۸۴، ۴۲۱، ۴۱۸، ۴۱۶، ۴۱۴، ۳۹۳، ۳۷۵، ۳۴۹، ۳۸، ۳۰، ۱۸.

۹۸- دیوان الشماخ بن ضرار الذبیانی: [حقیقه و شرحه صلاح الدین الهادی]: القاهرة: دارالمعارف، ۱۹۶۸ م، [مجموعه ذخائر العرب، ۴۲]، ص: ۴۹۶، ص: ۴۸۴-۴۸۲. [استفاده از کتا بهای الاضداد، اصلاح المنطق، تهذیب الالفاظ].

۹۹- دیوان الامام ضیاء الدین ابی الرضا فضل الله الحسنی الراوندی القاسانی: [عنی بتصحیحه وطبعه السید جلال الدین الارموی المشتهر بالمحدث، تهران: [بی نا]، ۱۳۷۴ ه.ق. / ۱۳۳۴ ه.ش، ۳۱۱ ص، ص: ۱۷۰، ۱۵۱، ۱۲۹.

۱۰۰- دیوان قیس بن الخطیم: [تحقیق و تعلیق ناصر الدین الاسد]، بیروت: دارصادر، ۱۳۸۷ ه.ق. / ۱۹۶۷ م، ۳۳۲ ص، ص: ۶۷. القاهرة: مکتبه دارالعروبة، ۱۳۸۱ ه.ق. / ۱۹۶۲ م، ۳۳۲ ص، (کنوز الشعر ۲)، ص: ۱۵، ۱۶، ۲۴.

- ١٠١- ذهبى، محمد بن احمد: [٦٧٣-٧٤٨هـ . ق./١٢٧٤-١٣٤٨م.]: سير اعلام النبلاء [به كوشش شعيب ارنووط و صالح السمر]، بيروت: [بى نا]، ١٤٠٤هـ . ق./١٩٨٤م.
- ١٠٢- رضوان، محمدمصطفى: العلامة اللغوي ابن فارس الرازي، القاهرة: دارالمعارف، [بى تا]، ص: ٢٩٢.
- ١٠٣- رمضان عبدالنواب: مباحثى در فقه اللغة و زبان شناسى عربى، مترجم: حميدرضا شىخى، نجف آباد: عباس عرب، مشهد: معاونت فرهنگى آستان قدس رضوى، ١٣٦٧هـ ش، ٥١٨ ص، ص: ٤٥٨، زيرنويس ٥٠٨، ٣١٥، ٢٧٣، ٢٧٢، ١٠٧.
- ١٠٤- زيدي، ابوبكر محمد بن الحسن الزبيدي الاندلسي: [ت ٣٧٩هـ . ق./١٩٨٩م.]: طبقات النحويين واللغويين، به كوشش ابوالفضل ابراهيم، قاهره: ١٩٧٣م. [بى نا].
- ١٠٥- الزركلى، خير الدين: [١٣١٠-١٣٩٦هـ . ق./١٨٩٦-١٩٧٦م.]: الاعلام، (قاموس تراجم لاشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربين والمستشرقين)، بيروت: دار العلم للملايين، ٢٠٠٧م. ج: ٨، ص: ١٩٥.
- ١٠٦- زلهاميم، رودلف: الامثال العربية القديمة، (با عنايت ويژه به كتاب الامثال ابى عبيد)، ترجمه از ألمانى به عربى و نيز تحقيق و تعليق و فهرست: رمضان عبدالنواب، بيروت: دارالامانة مؤسسة الرسالة، ١٣٩١هـ . ق./١٩٧١م، ٢٦٨ص، ص: ٢٢٤، ٢١٥، ٢١١، ٢٠٧، ٢٠٣، ٢٠٢.

۱۹۴، ۱۹۰، ۱۸۸، ۱۷۸، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۳، ۱۲۲،
۱۱۰، ۷۶، ۳۵، ۲۴.

۱۰۷- الزمخشري، محمود بن عمر بن محمد بن احمد الخوارزمي، جارالله:
[۴۶۷-۵۳۸هـ. ق. / ۱۰۷۵- ۱۱۴۴م]: المفصل فی النحو، [بی جا]، [بی نا]،
[بی تا]، ۲۳۲+۶۲ص، ص: ۱۵۶.

۱۰۸- زيدان، جرجي بن حبيب: [۱۲۷۸- ۱۳۳۲هـ. ق. / ۱۸۶۱- ۱۹۱۴م]:
تاريخ آداب اللغة العربيّة، ج۴، به كوشش شوقي ضيف، قاهرة: دارالهملا،
[بی تا]۰

۱۰۹- سادات ناصری، حسن: [و ۱۳۰۵هـ. ش.]: سرآمدان فرهنگ و تاریخ
ایران در دوره اسلامی، تهران: شورای عالی فرهنگ و هنر، مرکز مطالعات
و هماهنگی فرهنگی، ۱۳۵۳، ص: ۳۱.

۱۱۰- سبحانی، جعفر: موسوعة طبقات الفقهاء، ج: ۳، ص: ۷۲.

۱۱۱- سبزواری، محمدباقر، (معاصر): الدین و الادب (نمونه‌ای از
ادبیات عرب) تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۹، ۴۱۶ص، ص: ۶۴.

۱۱۲- سپهر، محمدتقی: [۱۲۶۳ / ۱۸۵۱م]: ناسخ التواریخ، قسمت دوم،
نوشتۀ عباسقلی سپهر، زینب بنت علی (طراز المذهب) و مشکاة الادب
ناصری مرکب از دو جلد، جلد اول: احوالات حضرت سجاد(ع)، جلد دوم:
احوال الباقر الی الهادی(ع).

- ۱۱۳- سحاب، ابو القاسم: [۱۲۵۶-۱۳۳۵ هـ. ش/۱۸۷۷-۱۹۵۶م]: سرور الفوآد، زندگی امام جواد محمد بن علی التقی علیه السلام، تهران، اسلامیه، ۱۳۵۶هـ. ش، کتابنامه، ۲۵۶ص و به صورت زیرنویس، ص: ۲۳۱.
- ۱۱۴- سرکیس، یوسف بن الیان: [۱۲۷۲-۱۳۵۱هـ. ق./۱۸۵۶-۱۹۳۲م]: معجم المطبوعات العربیة والمعرّبة، جمعه و رتبه: یوسف بن الیان سرکیس، قم: کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۱۰هـ. ق، ج۲، ج۱، ص: ۱۲۰، ۱۱۹.
- ۱۱۵- سیرافی، حسن بن عبدالله، ابوسعید: [۲۸۴-۳۶۸هـ. ق./۸۹۷-۹۷۹م]: اخبار التّحویین والبصریین، به کوشش فرتیس کرنکو، بیروت: ۱۹۶۳م.
- ۱۱۶- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر بن محمّد بن سابق الدّین الخضیری، جلال الدّین: [۸۴۹-۹۱۱هـ. ق./۱۴۴۵-۱۵۰۵م]: الاشباه و النّظائر فی التّحو، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۰۴هـ. ق./۱۹۸۴م، ج۲.
- ۱۱۷- همو: بغیة الوعاة، به کوشش محمّد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: ۱۳۸۴هـ. ق./۱۹۶۵م.
- ۱۱۸- همو: تاریخ الخلفا، بتحقیق محمّد محی الدّین عبدالحمید، قاهره: المكتبة التجارية الكبرى، ۱۳۸۳هـ. ق./۱۹۶۴م، ۵۳۵ص، ص: ۳۴۸.
- ۱۱۹- شلبی، احمد (معاصر): تاریخ آموزش در اسلام، ترجمه: محمّدحسین ساکت، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۱هـ. ش، ۴۱۴ص، ص: ۳۳۱-۳۶۴، (نقد این کتاب به وسیله مصطفی جواد نوشته شده است).

۱۲۰- شلبي، عبدالفتاح اسماعيل: من اعيان الشيعة ابوعلی الفارسی، حياته و مكانته بين ائمة العربيّة و آثاره في القراءات والنحو، القاهرة: دارالنّهضة مصر للطبع و النشر، ۱۳۷۷هـ. ق./ ۱۹۵۸م، ۷۳۲ص، ص: ۱۲۶.

۱۲۱- شمشاطی، علی بن محمد، [...- بعداز ۳۲۷هـ. ق./...- بعداز ۹۸۷م]: الانوار في محاسن الاشعار، به كوشش محمدیوسف، كويت: ۱۳۹۹هـ. ق. / ۱۹۷۸م.

۱۲۲- شوشتری، قاضی نورالله: [۹۵۶-۱۰۱۹هـ. ق. / ۱۵۴۹-۱۶۱۰م]: مجالس المؤمنین، تهران: اسلامیه، ۱۳۷۷هـ. ش، ۲ج، ج: ۱، ص: ۵۵۵-۵۵۶. ۱۲۳- الشیبی، کامل مصطفی: الفكر الشیعی والنزعات الصوفیة حتى مطلع القرن الثاني عشر الهجري، بغداد: مكتبة النهضة، ۱۳۸۶هـ. ق. / ۱۹۶۶م، ۶۱۱ص، ص: ۴۳. (ترجمه این کتاب تحت عنوان تشیع و تصوف در سال ۱۳۷۴هـ. ش. در تهران به وسیله انتشارات امیرکبیر به چاپ رسیده است.)

۱۲۴- الصّابی، محمد بن هلال بن المحسن بن ابراهیم، ابوالحسن: [۴۸۰هـ. ق. / ۱۰۸۷م]: الهفوات النّادرة، حققه و علّق علیه و قدّم له صالح الاشر، دمشق: مجمع اللغة العربيّه، ۱۳۸۷هـ. ق. / ۱۹۶۷م، ۵۴۲ص، ص: ۳۱۲.

۱۲۵- صبحی الصّالح: دراسات في فقه اللغة، بيروت: دارالعلم للملایین، ۱۳۷۰هـ. ق. / ۱۹۷۰م، ۴۰۸ص.

- ۱۲۶- صدر، سیّدحسن: تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام، عراق: ۱۳۵۴هـ. ق. تهران: مؤسسه الاعلمی، [بی تا].
- ۱۲۷- الطرابلسی الحنفی، ابراهیم بن السید علی، الاحدب: [۱۲۴۰-۱۳۰۸هـ. ق./۱۸۲۴-۱۸۹۱م]: فرائدالآل فی مجمع الامثال، [بی جا]، [بی نا]، [بی تا]، دو جلد در یک مجلد، ج: ۱، ص: ۱۰-۱۱، ج: ۲، ص: ۲۴۳.
- ۱۲۸- الطنطاوی، محمد: نشأة النحو و تاریخ اشهر النحاة، قاهره: دارالمعارف، ۱۳۹۳ هـ. ق. / ۱۹۷۳م، ۳۲۵ص، ص: ۱۶۸، ۶۹، ۴۶.
- ۱۲۹- طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن بن علی: [۳۸۵-۴۸۰هـ. ق./۹۹۵-۱۰۶۷م]: الفهرست، به کوشش محمود رامیار، مشهد: دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه مشهد، مرکز تحقیقات و معارف اسلامی، مرکز تحقیقات و مطالعات کنگره هزاره شیخ طوسی.
- ۱۳۰- عبدالجلیل، ج. م: تاریخ ادبیات عرب، ترجمه: دکتر آذرتاش آذرنوش، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳، ۱۳۶۳هـ. ش، ۳۳۲ص، ص: ۱۴۶.
- ۱۳۱- العصامی، عبدالملک بن حسین بن عبدالملک المکی: [۱۰۴۹-۱۱۱۱هـ. ق./۱۶۳۹-۱۶۹۹م]: سمط النجوم العوالی فی أنباء الاوائل والتوالی، ۴ج، [بی جا]، الطفیه و مکتبتها، [بی تا]، ج: ۳، ص: ۳۴۱.
- ۱۳۲- العطاری، عزیزالله: مسند الامام العسكري (ابی محمدالحسن بن علی علیه السلام)، تهران: المؤتمرالعالمی للامام الرضا علیه السلام، ۱۴۱۰هـ. ق. ۳۷۱ص، ص: ۳۴۷، ۶۹.

- ۱۳۳- العکبری البغدادي، عبدالله محمّدبن محمّدبن النّعمان:
الاختصاص، صححه و علق عليه على اكبر الغفاري، رتب فهارسه محمود
الزّرندي المحرمي، بيروت: مؤسسة الاعلمى للطبوعات، ۱۴۰۲هـ . ق. /
۱۹۸۲م، ۴۵۳ص، ص: ۲۰۸.
- ۱۳۴- علاء الملك حسيني شوشتری مرعشي: (از علمای قرن ۱۱ هـ . ق. .):
فردوس، در تاریخ شوشتر و برخی از مشاهیر آن (با مقدمه و تصحیح و
تعلیق میرجلال الدّین حسینی ارموی «محدّث»)، تهران: انجمن آثار و
مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۸ هـ . ش، ص: ۱۷۸-۱۸۰.
- ۱۳۵- علی بن عدلان الموصلي النّحوي: [۵۸۳-۶۶۶هـ . ق. / ۱۱۸۷-
۱۲۶۷م]: الانتخاب لكشف الايبات المشکلة الاعراب، تحقیق: د. حاتم صالح
الضّامن، بيروت: دارالنشر / مؤسسة الرّسالة، ۱۴۰۵هـ . ق. / ۱۹۸۵م.
- ۱۳۶- علی نژاد، عبدالکاظم: [و ۱۳۳۰هـ ش / ۱۹۵۱م]: آشنایی با انجمن آثار
و مفاخر فرهنگی و عملکرد آن در استان خوزستان ، اهواز: نشر کردگار،
۱۳۸۷هـ . ق. از ص: ۸۸ تا ۱۱۶.
- ۱۳۷- همو: سیری در زندگی و آثار ابن سکیت دورقی اهوازی،
تهران: رجا، ۱۳۷۴هـ ش.
- ۱۳۸- همو: مقاله شخصیت اخلاقی ابن السّکیت دورقی اهوازی (پاسخ به
اتهامات دشمنان)، اهواز: فصلنامه رویش اندیشه، س: ۱، ش: ۳ و ۴، بهمن و
اسفند ۱۳۷۲، ص: ۱۸-۱۹.

- ۱۳۹- الغبرینی، احمد بن احمد بن عبدالله بن محمّد، ابوالعبّاس: [۶۴۴-
 ۷۰۴هـ. ق./۱۲۴۶-۱۳۰۴م]: عنوان الدرّایه فی من عرف من علماء المأة
 السابعة فی بجاية، حققه و علق عليه عادل نويهض، بيروت: لجنة التألیف و
 الترجمة و النشر، ۱۹۶۹م، ۴۶۰ص، ص: ۱۴۱.
- ۱۴۰- غنیمة، عبدالرحیم: تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی، ترجمه: نورالله
 کسایی، تهران: یزدان، ۱۳۶۴هـ.ش، ۴۵۸ص، ص: ۶۷.
- ۱۴۱- الفاخوری، حنا، (معاصر): تاریخ ادبیات زبان عربی، از عصر جاهلی تا
 قرن حاضر، ترجمه: عبدالمحمّد آیتی، تهران: انتشارات طوس، ۱۳۸۱هـ.ش،
 ص: ۷۴.
- ۱۴۲- فاضلی، محمّد (دکتر): با ابن سکیت در دو اثر معروفش، «اصلاح
 المنطق» و «الالفاظ»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه
 مشهد. ش: ۴، س: ۲۴.
- ۱۴۳- فروخ، عمر (معاصر): تاریخ الادب العربي العصر العباسي، الادب
 المحدث الى القرن الرابع الهجري، [۱۳۲-۳۹۹هـ. ق./۷۵۰-۱۰۰۸ م]،
 بيروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۰۱هـ. ق./۱۹۸۱م، ص: ۵۹۴، ۵۷۷، ۵۱۹،
 ۴۵۵، ۳۷۲، ۲۸۳، ۲۸۱.
- ۱۴۴- فروزانفر، محمّدحسن (بديع الزّمان): [۱۲۷۸-۱۳۴۹هـ.ش.]:
 مباحثی از تاریخ ادبیات ایران، با مقدمه، توضیحات و تعلیقات عنایت‌الله
 مجیدی، تهران: دهخدا، ۱۳۵۴هـ.ش، بیست وهفت + ۴۱۲ص،
 ص: ۳۱۸، ۱۹.

- ۱۴۵- فیروزآبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب: [د۸۱۶هـ. ق.]: قاموس المحيط، چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۷هـ. ق.
- ۱۴۲- فیروزآبادی، یعقوب: البلغة في تاريخ أئمة اللغة، دمشق: ۱۹۷۲م، وزارت الثقافة.
- ۱۴۶- القطان، ابراهیم: عثرات المنجد في الادب والعلوم والاعلام نقد الالفين و اربع مائة و اربع و ثلاثين ماده، بیروت: دارالقرآن الکریم، ۱۳۹۲هـ. ق./۱۹۷۲م. ۶۶۴ص، ص: ۲۶۳.
- ۱۴۷- قفطی، ابوالحسن جمال الدین علی بن یوسف: [۵۶۸-۶۴۶هـ. ق./۱۱۷۲-۱۲۴۸م]: انباه الرواة علی انباه النحاة، باهتمام محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: دارالکتب المصریه، القسم الادبی، ج۴، ج: ۴، ص: ۴۱۳، ۴۲۲.
- ۱۴۸- قمی، شیخ عباس: [۱۲۵۶-۱۳۱۹هـ. ق./۱۸۳۹-۱۹۰۱م]: منتهی الآمال فی تواریخ النبى والال، قم: دلیل ما، ۱۴۲۵هـ. ق. / ۱۳۸۳هـ ش، ۸۴۸ص.
- ۱۴۹- همو: فیض العلام فی عمل الشهور و وقایع الايام، [بی جا]، نوید، ۱۳۶۵هـ. ق.، ۳۸۴ص، ص: ۲۹۷.
- ۱۵۰- همو: هدیه الاحباب فی ذکر المعروف الکنی و الالقاب و الانساب، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳هـ ش، ۳۳۹ص، ص: ۷۳، ۷۲، ۱۶.

- ۱۵۱- همو: تحفة الاحباب في نوادر آثار الاصحاب، طهران: دارالكتب الاسلاميه محمد آخوندى، ۱۳۶۹هـ. ق.
- ۱۵۲- كاشفى بيهقى سبزوارى، كمال الدين حسين بن على: [۹۱۰هـ. ق./۱۵۰۴م.]: الرسالة العلية في الاحاديث النبوية، (شرح جهل حديث نبوى)، تصحيح و تعليق جلال الدين حسنى ارموى (محدث)، تهران: مركز انتشارات علمى و فرهنگى، ۱۳۶۲هـ. ش. ۱۳+۵۱۵ص، (مجموعه ميراث ايران، اسلام)، ص: ۲۳۷.
- ۱۵۳- الكتبي، محمد بن شاکر، صلاح الدين: [۷۶۴هـ. ق./۱۳۶۳م.]: فوات الوفيات والذين عليها، بيروت: دارصادر، [بى تا]، ج: ۱، ص: ۲۹۲، ج: ۲، ص: ۲۹۷، ج: ۴، ص: ۳۳۶.
- ۱۵۴- كحاله، محمد رضا، (معاصر): معجم المؤلفين، تراجم مصنفي الكتب العربية، دمشق: المكتبة العربية، ۱۴۰۶هـ. ق. / ۱۹۸۶م، ج: ۱۵.
- ۱۵۵- الكرمي، محمد [علامه]: [۱۳۴۰-۱۴۲۳هـ. ق.]. / الحياة الروحية، قم: [بى تا]، ۱۳۶۸هـ. ق.، ج: ۴، ص: ۲۸۹.
- ۱۵۶- كلينى رازى، محمد بن يعقوب بن اسحاق، ابو جعفر: [۳۲۹هـ. ق. / ...-۹۴۱م.]: اصول كافي (الكافي في علم الدين)، با ترجمه و شرح جواد مصطفوى، تهران: دفتر نشر فرهنگ اهل البيت عليهم السلام، [بى تا]، ج: ۴.

- ۱۵۷- الکتوری، اعجاز حسین بن محمدعلي الموسوي: [۱۲۴۰-
 ۱۲۸۶ھ. ق. / ۱۸۲۵-۱۸۷۰م]: كشف الحجب والاستار عن وجه
 الكتب والاسعار، عنى بطبعة اراکين ایشیاتک سوسایتی، بتصحیح محمد
 هدايت حسين، کلکتہ: مطبعة بتیس، ۱۳۳۰ھ. ق.، ۶۰۷ص، ص: ۱۱۸.
 ۱۵۸- کوفی اصفهانی، ابواسحاق ابراهیم بن محمدالثقفي: [د ۲۸۳ھ. ق. /
 ۸۹۶م]: الغارات، با مقدمه، حواشی و تعليقات ميرجلال الدین
 حسینی ارموی، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳ھش، ج ۲.
 ۱۵۹- گلشنی، عبدالکریم (معاصر): ابن سکیت، مجله کیهان فرهنگی،
 ش: ۸۱، اسفند ۱۳۷۰ھش، ص: ۳۴-۳۵.
 ۱۶۰- ماری الکرملی البغدادي، انستاس: [۱۲۶۳-۱۳۶۶ھ. ق. /
 ۱۸۴۶-۱۹۴۷م]: النّوّد العربيّة و علم النّمیات، بیروت: محمدامين دمج، [بی
 تا]، ۲۵۹ص، ص: ۳۸، ۲۹.
 ۱۶۱- مامقانی، عبدالله بن حسن [آیت الله]: [۱۲۹۰-۱۳۵۱ھ. ق. /
 ۱۸۷۳-۱۹۳۲م]: تنقيح المقال في احوال الرّجال، ج ۳، نجف: المطبعة
 المرتضویّة، ۱۳۵۲ھ. ق.
 ۱۶۲- المبرد، محمد بن یزید بن عبدالاکبر الثمالي الازدي، ابوالعبّاس:
 [۲۱۰-۲۸۶ھ. ق. / ۸۲۶-۸۹۹م]: فهارس کتاب الكامل في اللغة
 والادب والنحو والتّصريف، عملها و نظمها: محمد سيّد گیلانی، مصر:

- شرکت و مکتبہ و مطبعتہ مصطفی الالبانی و الحلبي و اولاده ،
 ۱۳۷۶ھ . ق. / ۱۹۵۶، ص: ۱۱۳۶، ۱۱۳۵، ۱۱۳۱، ۱۱۲۱، ۱۰۶۱، ۸۴۳، ۴۹۲ .
- ۱۶۳- مجلسی [علامه]، محمدباقر بن محمدتقی: [۱۰۳۷-۱۱۱۱ھ . ق /
 ۱۶۲۷-۱۷۰۰م]: الوجیزه فی الرجال، (چاپ سنگی به خط میرزا عبد الله
 تهرانی در سال ۱۳۱۲ھ . ق. به چاپ رسیده و تحت عنوان «رجال
 مجلسی» به وسیله مؤسسه اعلمی در سال ۱۴۱۵ھ . ق. / ۱۹۹۴م. چاپ
 گردیده است.)
- ۱۶۴- محمد اهوازی، مصطفی، (معاصر): ابن سکت معلم سریدار، قم:
 مجله کوثر، فروردین ۱۳۷۹ھ . ش، ۱۳، (برداشت این مقاله از طریق
 اینترنت امکان پذیر است.)
- ۱۶۵- محدث ارموی، جلال الدین، (معاصر): سه رساله در علم رجال،
 تصحیح کاظم موسوی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۴ھ . ش.
- ۱۶۶- مدرس تبریزی، محمدعلی: [۱۲۵۸-۱۳۳۳ھ . ش.]: ریحانة الادب
 في تراجم المعروفين بالكنية و اللقب (کنی و القاب)، تبریز: مشفق، ۱۳۴۶-
 ۱۳۴۹ھ . ش، ج ۸، ج ۷، ص: ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱.
- ۱۶۷- المدني، علی صدرالدین بن معصوم: [۱۰۵۲-۱۱۲۰ھ . ق]:
 انوار الربيع في انواع البديع، حققه و ترجم لشعرائه: شاکر هادی شکر، کربلا:
 مکتبۃ العرفان، ۱۳۸۸ھ . ق. / ۱۹۶۸م، ج ۷، ج ۱، ص: ۱۰۸، ج ۲، ص: ۷۹،
 ج ۳، ص: ۱۷۶، ۱۸۱، ج ۶، ص: ۴۶.

- ۱۶۸- مشار، خانبابا (معاصر): مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی ایران از آغاز چاپ تا کنون، تهران: [بی نا]، ۱۳۴۴هـ. ش، ع، ج: ۶، ص: ۸۶۸-۸۶۹.
- ۱۶۹- مصاحب، غلامحسین: دائرةالمعارف فارسی، تهران: فرانکلین، ۱۳۴۵هـ. ش. ج: ۱ (الف - س)، ص: ۱۵، (ابن السکیت)، ص: ۱۶۴ (اصلاح المنطق).
- ۱۷۰- مطهری، مرتضی، [۱۲۹۹-۱۳۵۸هـ. ش.]: خدمات متقابل اسلام و ایران، تهران: انتشارات صدرا، ص: ۴۵۷.
- ۱۷۱- معلوف، لويس: [۱۸۶۸-۱۹۴۶م]: المنجد في اللغة و الاعلام، بيروت: دارالمشرق، ۱۹۸۲م. تهران: اسماعیلیان، ۱۳۶۲هـ. ش.
- ۱۷۲- مغنیه، محمدجواد: [۱۳۲۲-۱۴۰۰هـ. ق.]: شيعه و زمامداران خودسر، ترجمه: مصطفی زمانی، قم: انتشارات پیام اسلام، چاپ دوم، [بی تا]، ص: ۱۹۶.
- ۱۷۳- الموسوعة العربية العالمية.
- ۱۷۴- الموسوي العلوي، الشَّريف المرتضى على بن الحسين: [۳۵۵-۴۳۶هـ. ق./۹۶۶-۱۰۴۴م.]: طيف الخيال، تحقيق حسن كامل الصيرني، مراجعة ابراهيم الايباري، الجمهورية العربية المتحدة، دار احياء الكتب العربية، ۱۳۸۱هـ. ق./۱۹۶۲م، ۳۳۵ص، ص: ۳۱.

۱۷۵- موسوی گرمارودی، سید محمدصادق و... (هیئت تحریریه): فرهنگ عاشوراء، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۴ هـ.ش، ص: ۱۳.

۱۷۶- مویر، ویلیام: [۱۸۱۹-۱۹۰۵ م.]: تاریخ الخلافة الاسلامیة.

۱۷۷- میرخانی، احمد: سیر حدیث در اسلام، با مقدمه و پاورقی علی دوانی، [بی.]: گنجینه، ۱۳۵۷ هـ.ش، ۳۸۸ ص، ص: ۲۹۷.

۱۷۸- ناتل خانلری، پرویز: [۱۲۹۲-۱۳۶۹ هـ.ش.]: زبان شناسی و زبان فارسی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷ هـ.ش. ص: ۴۲.

۱۷۹- نامه دانشوران ناصری، (در شرح حال ششصد تن از دانشمندان نامی)، نوشته جمعی از فضلا و دانشمندان دوره قاجار، مانند: شمس‌العلماء محمد مهدی عبدالربّ آبادی، حاج میرزا ابوالفضل ساوجی، عبدالوهاب قزوینی و میرزا حسن طالقانی، قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم، ۱۳۰۶ هـ.ق. [تاریخ مقدمه ۱۳۳۸ هـ.ق.]. ج. ۹.

۱۸۰- نجاشی، ابوالعبّاس احمد بن علی بن العبّاس: [۳۷۲-۴۵۰ هـ.ق.]: الرّجال (في تراجم علماء الشّیعة و أسماء مصنفاتهم)، به کوشش علی محلاتی حائری، بمبئی: [بی نا]، ۱۳۱۷ هـ.ق. قم: الدوّاری، ۱۳۹۸ هـ.ق. ص: ۳۱۲، و به کوشش موسی شبیری زنجانی، قم: ۱۴۰۷ هـ.ق.

۱۸۱- نجف، علی: منهج التّحرک عند الامام الهادی، تهران: وزارة الارشاد الاسلامی، ۱۴۰۴ هـ.ق، ۱۸۳ ص، ص: ۴۴.

- ۱۸۲- نجفی، سیّد محمّدباقر (معاصر): خوزستان در منابع ایران‌شناسی، دفتر یکم، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۶۳ هـ. ش. ص: ۱۳۴-۱۳۶.
- ۱۸۳- نجفی، محمّدجواد، (معاصر): ستارگان درخشان، (ج: ۱۲) سرگذشت حضرت امام علی النقی علیه السلام، تهران: اسلامیه، ۱۴۰۱ هـ. ق، ۱۷۶ ص، ص: ۱۷۳، ۱۷۴.
- ۱۸۴- هفتر، اگوست (معاصر): الكنز اللغوی فی اللسان العربی، به کوشش و تعلیق و حواشی اگوست هفتر، بیروت: المطبعة الكاتولیکیه لأباء الیسوعیین، ۱۹۰۳ م، ص: ۳۲۸.
- ۱۸۵- همو: ثلاثة كتب في الاضداد للاصمعي و للسجستاني و لابن السکیت، بیروت: المطبعة الكاتولیکیه لأباء الیسوعیین، ۱۹۱۲ م، ۲۸۲ ص.
- ۱۸۶- هندوشاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی: [قرن ۸ و ۷ هـ. ق.]: تجارب السلف در تواریخ خلفا و وزرای ایشان، (در سا ل ۷۲۴ هـ. ق. تالیف شده است)، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی، تهران: طهوری، ۱۳۴۴، ۱۳۱۳ هـ. ش، ۳۶۴ ص. (زبان و فرهنگ ایران، ۴۲)، ص: ۲۴۹، ۳۱۰.
- ۱۸۷- یافعی، عبدالله بن اسعد الیمنی المکی، عقیف الدین، [۶۹۸-۷۶۸ هـ. ق / ۱۲۹۸-۱۳۶۷ م.]: مرآت الجنان و عبرة الیقظان فی معرفة ما یعتبر من حوادث الزمان، حیدرآباد دکن:

دائرة المعارف النظامية، ١٣٣٧هـ . ق، ٤، ج، درسا ل ١٣٩٠هـ . ق/ ١٩٧٠م به
 وسيله مؤسسه الاعلمي بيروت افست شده است. ج: ٢، ص: ١٤٧.

١٨٨- ياقوت حموي، ياقوت بن عبدالله الرومي، ابو عبدالله:
 [٥٧٤-٦٢٦هـ . ق/ ١١٧٨-١٢٢٩م.]: معجم الادباء (ارشاد الاريب)
 تصحيح احمد فريد رفاعي، مراجعة وزارة المعارف العمومية القايره:
 دارالمأمون مكتبة عيسى البابلي الحلبي، ١٣٥٥-١٣٥٧هـ . ق، ٢٠ ج،
 (مكتبة القراة والثقافة الادبية سلسلة الموسوعات العربية)، در بيروت
 توسط دارالمشرق به ٢٠ ج در ١٠ مجلد افست شده است.)

١٨٩- اليزيدي، ابي عبدالله محمد بن العباس: [٢٢٨-٣١٠هـ . ق/
 ٨٤٣-٩٢٢م.]: شعر الاخطل رواية ابي عبدالله اليزيدي عن ابي سعيد
 السكري عن محمد بن حبيب عن ابن الاعرابي، بيروت : دارالمشرق،
 ١٩٨٦م، ٦٧٤ص.

١٩٠- الينموري، يوسف بن احمد بن محمود، ابوالمحاسن:
 [...-٦٧٣هـ . ق/... - ١٢٧٤م.]: نورالقبس، اختصره من شهاب القبس
 المختصر من كتاب «المقتبس» للمرزباني ، ويسبادن، ١٣٨٤هـ . ق/
 ١٩٦٤م.

(القسم العربي)

إطالة على حياة ابن السكيت الدورقي الأهوازي

الدورق

بفتح أوله وسكون ثانية وراء بعدها قاف: بلد خوزستان وهي قصبة كورة سرق يقال لها دورق الفرس، قال مسعر بن مهلهل في رسالته: ومن رامهرمز إلى الدورق تمر على بيوت نار في مغاز مقفرة فيها أبنية عجيبة، والمعادن والمتاجر في أعمالها كثيرة، وبدورق آثار قديمة لقباذ بن دارا، وبها صيد كثير إلا أنه يتجنب الرعي في أماكن منها لا يدخلها بوجه ولا بسبب، ويقال إن خاصية ذلك من طلسم عملته أم قباذ لأنه كان لهجاً بالصيد في تلك الأماكن، فربما أخل بالنظر في أمور المملكة مدة فعملت هذا الطلسم ليتجنب تلك الأماكن وفيها هوام قتالة لا يبرأ سليمها، وبها الكبريت الأصفر البحري، وهو يجري الليل كله، ولا يوجد هذا الكبريت في غيرها، وإن حمل منها إلى غيرها لا يسرج، وإذا أتى من غير دورق واشتعلت في ذلك الكبريت أحرقتة أصلاً، وأما نارها فإنها لا تحرقه، وهذا من طريق الأشياء وعجيبها لا يوقف على علته^(١).

فالدورق ثالث المدارس الأدبية بعد الكوفة والبصرة، ولأهله انطباع، وتأثر بالأدب البصري، وهو أقدم حضارة من البصرة أيضاً، إذ

(١) الحموي، ج٧، ص ٤٨٣ والقزويني، ٢٠١٠م، ص ١٣٠.

أن البصرة مصّرت على عهد الخليفة الثاني، بينما كان الدورق بلدًا حافلًا بمعالم الحضارة قبل الإسلام، وفتحته الجيوش الإسلامية سنة ١٦ هجرية بقيادة أبي موسى الأشعري، وارتفع عدد سكانه لخصبه وقربه من الحدود الشرقية للعراق^(١).

ابن السكيت الدورقي

شيخ العربية يعقوب بن اسحاق، أبو يوسف، ابن السكيت، والسكيت لقب أبيه، كان أبوه من أصحاب الكسائي عالمًا بالعربية واللغة والشعر^(٢)، فقد ولد في أحد الأيام الشديدة الحرارة في محافظة خوزستان عام (١٨٦ق) في منطقة «دورق» طفل حمل روحه على راحته من أجل الولاية.

تعتبر منطقه دورق من المراكز العلمية والثقافية الإيرانية القديمة، وقد ربّت هذه المنطقة عددًا كبيراً من مشاهير العلماء والخطباء والشعراء حتى عادت كلمة (دورقي) هذا اليوم ترمز الى كبار العلماء والفضلاء. هناك من يرى أن هذا العالم الجليل قد ولد في بغداد وقد سمّوه (يعقوب) وكنّوه بأبي يوسف، والده إسحاق الذي يعتبر أستاذاً في فنون الآداب العربية، ولاسيما اللغة والشعر، كان محباً للعلماء، كما كان من أصحاب الكسائي أحد القراء السبعة، كان إسحاق أديباً فذاً و شاعراً

(١) الرحلة المكية، ١٤٠٩ هـ.ش، ص ٢٢١ - ٢٧٦.

(٢) الحموي، ١٩٩٠م، ج ٦، ص ٢٨٤.

محترفاً وإلا أن تعاليم الإسلام جعلته يؤثر السكوت على الكلام، وقد بالغ في سكوته وصمته حتى إشتهر (بالسكيت) و لهذا سمّي ولده بابن السكيت. لقد هاجر إسحاق الى بغداد من أجل تحصيل ولده للعلوم والمعارف، فأسس هناك كتاباً لتربية الصبيان، وإلى جانب تدريسه للعلوم والمعارف المتعارفة كان يسعى لتنوير قلوب الصبيان بمعارف الشيعة ومفاهيمها الحقّة، لاختلاف في أنه قتل على يد المتوكّل، والخلاف في كيفية قتله، فقد ذكر عبدالرحمن بن محمد الأنباري في (نزهة الألباء)، ومحمد بن أحمد الأزهري في (تهذيب اللغة) أنّ المتوكّل غضب عليه فقتله.

قال له المتوكّل: يا يعقوب أيما أحب إليك ابناي هذان أم الحسن والحسين؟ فذكر الحسن والحسين رضي الله عنهما بما هما أهله وسكت عن ابنيه، وقيل قال له: إن قنبر خادم علي أحبّ الى من ابنيك، وكان يعقوب يتشيع، فأمر المتوكّل الأتراك فسلوا لسانه وداسوا بطنه وحمل الى بيته فعاش يوماً وبعض آخر، ومات يوم الاثنين لخمس خلون من رجب سنة (٢٤٣هـ)، وقيل سنة (٤٤هـ)، وقيل سنة (٤٦هـ)^(١).

(١) السيوطي، ج ٢، ص ٣٤٩.

لقد كان لهذا العالم الجليل دوره المشهود في إزدهار النهضة الأدبية ونظم الأشعار العربية منذ منتصف القرن الثاني الهجري حتى أواخر القرن الثالث الى جانب جمعها في مدن البصرة والكوفة و بغداد. كان من تلامذة الأصمعي وأبي عبيدة معمر بن المثنى، وقد روي عن هذين العالمين الرائدتين للنهضة الأدبية، وإليه يعود الفضل في جمع دواوين الشعراء القدماء من قبيل امرئ القيس وزهير بن أبي سلمى والنابغة الذبياني والأعشى و عنتر بن شداد وطرفة بن العبد وعمرو بن كلثوم والتي تعد من نفائس الأشعار العربية، وذكر ابن النديم ٣٠ شاعراً قام ابن السكيت بجمع دواوينهم، ولم يقتصر هذا الأديب العملاق على جمع الدواوين فحسب بل تناول بعضها بالشرح والتوضيح وقلمها يورد بعض الدواوين دون شرح أو تعليق. لقد أنقذ هذا الأديب الشيعي العظيم هذا التراث الضخم من الانهيار والزوال .

إن ابن السكيت كان ذا مهارة في نظم الأشعار وذلك يرجع إلى اطلاعه على الدواوين التي جمعها، فأصبحت ذاكرته كنزاً من اللغات والمفردات، إذ نرى في تراجم حياته جاء بأن المتوكل قد ألزمه تأديب ولده المعتز بالله، فلما جلس عنده قال له: بأي شيء يجب الأمير أن نبدأ - يريد من العلوم - فقال المعتز: بالانصراف، قال يعقوب: فأقوم، قال المعتز: فأنا أخف نهوضاً منك، وقام فاستعجل فعر بسرأويله فسقط، والتفت الى يعقوب خجلاً وقد أحمر وجهه فأنشد يعقوب:

يصاب الفتى من عشرة بلسانه ليس يصاب المرء من عشرة الرجل
 فعثرته في القول تذهب رأسه وعثرته بالرجل تبرا في مهل
 فلما كان من الغد دخل يعقوب على المتوكل فأخبره بما جرى،
 فأمر له بخمسين ألف درهم وقال قد بلغني البيتان^(١).

تأليفاته

صنّف ابن السكيت كتاب «اصلاح المنطق» و«القلب والأبدال»
 و«النوادر» و«الالفاظ» و«فعل وأفعل» و«الأضداد» و«الأجناس الكبير»
 و«الفرق» و«الأمثال» و«البحث» و«الزبرج» و«الإبل» و«السرّج واللجام»
 و«الوحوش» و«الحشرات» و«النبات والشجر» و«الأيام والليالي»
 و«سركات الشعراء» و«ماتواردوا عليه، ومعاني الشعر الكبير، وكتاب
 معاني الشعر الصغير، المقصور والممدود، المذكر والمؤنث، الأصوات،
 ما جاء في الشعر و«ماحرّف عن جهته»^(٢).

فيما يلي نقوم بعرض أهم تأليفاته في مجال اللغة وما تحويه:

القلب والإبدال

لقد بحث علماء اللغة العربية القلب والأبدال، كلاً على حدة،
 وميّزوا بينهما، بالتعريفات التالية فقالوا: القلب من سنن العرب، وذلك

(١) الأمين، ١٩٨٣م، ج ١٠.

(٢) الحموي، ج ٦، ١٩٩٠م، ص ٢٨٤١، ابن خلكان، ١٩٠٠م، ج ٦، ص ٤٠٠، القفطي،

١٩٨٢م، ص ٦١.

يكون في الكلمة ويكون في القصة؛ يعني العبارة فيقولون: «جذب» و«جذب» وهو كثير، وقد صنّفه علماء اللغة، قال السيوطي: وقد ألف ابن السكيت في هذا النوع كتاباً ينقل عنه صاحب الصحاح^(١).

قال ابن السكيت في كتاب القلب: والحمشة مقلوب الحشمة وهي الغضب، وكلام حوشي ووحشي والأوايش من الناس الأخلاط مثل الأوشاب و هو مقلوب، والمقاط حبل مثل القماط مقلوب منه، ويختلف القلب عن الأبدال، بكون التغيير الذي يطرأ على الكلمة، يحدث انقلاباً في بنيتها العامة، أما الأبدال: فإنّ الكلمة فيه تفضل على بنيتها الأولى، أما التغيير فيجري جزئياً على أحد حروفها، كإبدال الجيم ياء في شجرة وشيرة^(٢).

لقد تنبّه الدكتور صبحي الصالح في بحثه عن الاشتقاق الأكبر وعلاقته بالإبدال، إلى قلة الأمثلة التي تفسّر بالإبدال تفسيراً «صريحاً» فقال: ومن العجيب أنّ ابن السكيت في القلب والإبدال لم يذكر في الثلاثمائة كلمة التي اشتملت عليها رسالته، إلا القليل ممّا يمكن أن يفسّر تفسيراً صريحاً بظاهرة الإبدال وسائرهما استشهد به بعد ذلك، لم يختلف لفظه إلا في حرف واحد، كالنون واللام في التهتال و التهتان

(١) ابن السكيت، ٢٠٠٢م، ص ٤٧٦.

(٢) المصدر السابق، ٤٦٠.

وكلاهما يعني سقوط المطر^(١). وفيما يلي نشير إلى مثال من إحدى

أبوابه:

باب النون واللام

قال أبو يوسف يعقوب بن إسحاق السكيت، قال الأصمعي
عبد الملك بن قريب يقال: هتنت أسماء تهتن تهتاناً و هتلت تهتل تهتلاً
وهنّ سحائب هتن وهتل و هو فوق الهطل .

الأضداد

وهو شرح للمعاني المضادّه، وقد طبع مع كتاب الأصمعي
والسجستاني تحت عنوان: «ثلاثة كتب في الأضداد».

كتاب الأضداد لابن السكيت أقدم كتاب وصل إلى متناول أيدينا
في موضوع الأضداد، وإنّ الذين عالجوا هذا الموضوع من بعد تأثروا به
ونقلوا عنه آراءه، أو الآراء التي أوردها في الكتاب عن الأصمعي وغيره.
وإنّ ما ذكره من المفردات، في هذا الكتاب، هو النواة الأولى لهذا
البحث الذي اتسع فبلغ عند ابن الأنباري، إلى أربعمائة، بينما هي عند
ابن السكيت لم تبلغ مائة كلمة^(٢).

روي ابن السكيت في كتاب الأضداد عن الأصمعي وأبي عمرو
الشيباني، وأبي عمرو بن علاء وابن الأعرابي، وأبي عبيدة ومحمد بن

(١) ابراهيم الصالح، صبحي، ١٩٦٠م، ص ٢١٢.

(٢) انظر الأضداد، لابن السكيت في المجموع الذي نشره همفر ١٩١٢م.

سلام الجمحي، والفراء و أبي زيد، فهذه المجموعة من العلماء منهم الكوفيون مثل: أبي عمرو الشيباني وابن الأعرابي والفراء ومنهم البصريون، وكان من طريقه ابن السكيت أن يجمع بين روايات الكوفيين والبصريين، واستشهد لشعراء مثل: الكميت والفرزدق، وغيرهم من الذين لهم رأى في الاستشهاد بشعرهم، كما فسّر بعض الكلمات، بالآيات القرآنية واستعمال الكتاب العزيز لهذه الكلمات، مثل كلمة (وراء) التي تعني (الخلف) وتعني (قدام) ثم استشهد بقوله عز وجل: ﴿وَكَانَ وِرَاءَهُمْ مَلَكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا﴾^(١).

قال: وراء هم أي: قدامهم، كما استشهد بطائفة من الحديث النبوي الشريف، ومن ذلك ما استشهد به على كلمة «مولى» في قوله تعالى: ﴿هُوَ مَوْلَاهُ﴾^(٢).

فقال أي (وليه)، قال: وجاء في الحديث أن النبي ﷺ قال: «من كنت مولاه فعلي مولاه» - أي وليه -، وذكر عن أبي عبيدة «للمولى» سبعة مواضع ومنها المولى: ذو النعمة من فوق؛ والمولى: المنعم عليه من أسفل^(٣).

فيما يلي أمثلة من كتاب الأضداد ليعقوب ابن السكيت:

(١) الكهف/٧٩.

(٢) التحريم/٤.

(٣) ابن السكيت، ٢٠٠٢م، ص ١٨٠.

القرء

قال أبو يوسف يعقوب بن السكيت، قال أبو سعيد القرء عند أهل الحجاز الطهر وعند أهل العراق الحيض.

الشعب

قال الأصمعي: شعبت الشيء أصلحته وجمعته وشعبته شققته وفرقته، ومنه سميت المنية لأنها تفرّق.

عسعس

قال أبو عبيدة: يقال عسعس الليل إذا أقبلت ظمأؤه ، وقال بعضهم عسعس إذا ولى .

اصلاح المنطق

ما مرّ على جسر بغداد كتاب في اللغة مثل «اصلاح المنطق»، ولا شك أنه من الكتب النافعة الممتعة الجامعة لكثير من اللغة، ولا نعرف في حجمه مثله في بابه، وقد عني به جماعة، فاخصره الوزير أبو القاسم حسين المعروف بابن المغربي، وهذّبه الخطيب أبو زكريا التبريزي، وتكلّم على الأبيات المودعة فيه ابن السيرافي، وهو كتاب مفيد^(١).

يعسر على كثير من الأدباء الذين لم يروا هذا الكتاب أن يفهموا موضوعه حق الفهم، فيحسبونه كما يتبادر الى فهمهم أنه في علم

(١) ابن خلكان، ١٩٠٠م، ج ٦، ص ٤٠٠.

المنطق، وتصحيح أشكاله، و مقاييسه، و لقد ذهب من قبل مؤرخ
للآداب العربية في كتابه الى أن ابن السكيت قد ألف في علم المنطق،
وكذلك علمت إنَّ أحد الأساتذة المتشغلين بالفلسفة راقه عنوان هذا
الكتاب فبادر بانتزاعه من أحد أصحاب المكتبات، وعاد به جذلان ،
حتى إذا كان ببعض الطريق، يقلب الطرف من صفحاته، ابتسم ثم غلبه
الضحك مما أخلفه الظن^(١).

و هذا الكتاب قد أراد ابن السكيت به أن يعالج داءً كان قد استشرى
في لغة العرب، والمستعربة، وهو داء اللحن، والخطأ في الكلام، فعمد
الى أن يؤلف كتابه، و يضمّنه أبواباً يمكن بها ضبط جمهرة من لغة
العرب، وذلك بذكر الألفاظ المتفقة في الوزن الواحد مع اختلاف
المعنى، أو المختلفة فيه مع اتفاق المعنى، وما فيه لغتان أو أكثر، وما يعلُّ
و يصحح، وما يهمز، وما لا يهمز، وما يشدد ، وما تغلط فيه العامة^(٢).

وقال صاحب كشف الظنون: وهو من الكتب المعبرة المصنفة في
الأدب، ولذلك تلاعب الأدباء به بأنواع من التصرفات، فشرحه
أبو العباس أحمد بن محمد بن أحمد المريسي، المتوفى في حدود
٤٦٠ هـ، وزاد أفاضاً في الغريب، وأبو منصور محمد بن أحمد
الأزهري الهروي، المتوفى سنة ٣٧٠ هـ، وشرح أبياته أبو محمد يوسف

(١) ابن السكيت، ٢٠٠٢م، ص ٨.

(٢) المصدر السابق، ص ٨.

ابن الحسن السيرافي النحوي المتوفى سنة ٣٨٥ هـ، ورتبه الشيخ أبو
 البقاء عبدالله بن الحسين العكبري، المتوفى سنة ٦١٦ هـ، على الحروف،
 وهذبه أبو علي الحسن بن مظفر النيسابوري اللغوي الضرير، المتوفى سنة
 ٥٠٢ هـ، وسماه: التهذيب، وعلى تهذيب الخط رد لأبي محمد عبدالله
 ابن أحمد المعروف بابن الخشاب، المتوفى سنة ٥٦٧ هـ: وعلى الأصل
 رد لأبي نعيم علي بن حمزة البصري النحوي، المتوفى سنة ٣٧٥ هـ،
 ولخصه أيضاً أبو المكارم علي بن محمد بن هبة الله النحوي، المتوفى
 سنة ٥٦١ هـ، وناصر الدين عبدالسيد بن علي المطرزي، المتوفى سنة
 ٦١٠ هـ، وعون الدين يحيى بن محمد بن هبيرة الوزير، المتوفى سنة
 ٥٦٠ هـ^(١).

الألفاظ

وقد طبع هذا الكتاب في المطبعة الكاثوليكية ببيروت، سنة ١٨٩٥م
 بعناية الأب لويس شيخو، المتوفى في ديسمبر سنة ١٩٢٧م، وقد ضم
 إليه في حواشيه شرح التبريزي المسمى: كنز الحفاظ، ثم عمد مرة
 أخرى، وأفرد الصلب وحده مع بعض الزيادات، وسمي عمله هذا:
 مختصر تهذيب الألفاظ، وطبعه في المطبعة السالفة الذكر
 سنة ١٨٩٧م.

(١) المصدر السابق، ص ٨.

وهذا الكتاب مرتّب على أبواب المعاني، كباب: المعنى،
والخصب، وباب الفقر والجذب، وباب الجماعة، وقد نسج على منواله
من بعد: أبو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبة المتوفى سنة ٢٧٦ هـ،
فضمّن كتابه: أدب الكاتب معظم الأبواب التي وضعها ابن السكيت في
كتابه: الألفاظ واصلاح المنطق، والعجب أنه لم يذكر له في كتابه فضله
ولا سبقه مع وضوح أخذه من هذين الكتابين^(١).

ثم جاء من بعده عبدالرحمن بن عيسى الهمذاني، المتوفى سنة
٣٢٠ هـ، فألف كتابه المعروف به الألفاظ الكتابية، على أبواب المعاني،
اقتفى أثرهم أبو منصور عبدالملك بن محمد الثعالبي، المتوفى سنة
٤٣٠ هـ، فألف كتابه، فقه اللغة، وبلغ اللغويون الغاية في هذا الفن،
بما ألفه ابن سيده الأندلسي، المتوفى سنة ٤٥٨ هـ من كتابه
المخصص^(٢).

دور ابن السكيت في تطوير ورقّي اللغة

لابن السكيت الدورقي دور هام في تطوير ورقّي اللغة إذ نرى
يألف كتباً عديدة في هذا المجال ويمهّد الطريق للذين جاءوا من بعده
وساروا على نهجه، ففي هذا المجال نقوم بذكر خدماته الايجابية للغة
معتمدين على كتابيه الإبدال والأضداد.

(١) المصدر السابق، ص ٧٧.

(٢) المصدر السابق، ص ٧٧.

إذا كان هناك من الأدباء والعلماء ممن سبقوا ابن السكيت الدورقي وأبا الطيّب اللغوي في هذا المجال، أي التأليف في ظاهرة الأضداد، إلا أنه لم تصل إلينا تأليفهم، فأقدم كتاب قد وصل إلينا هو كتاب الأضداد لابن السكيت، لأن كتابه هو النواة الأولى لبحث الأضداد التي اتّسع، فبلغ عند الآخرين الى المئات بينما هي عند ابن السكيت والذين قد سبقوه لم تتجاوز المائة الكلمة، والمصدر الرئيسي لأكثرهم هو القرآن الكريم، فأحدي الأمثلة التي ذكرها هؤلاء هي كلمة (الوراء) التي تعني الخلف وتعني القدام كما في الآية الكريمة ﴿وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا﴾ فإنّ من عادة العلماء والأدباء أن يعترفوا ويقرّوا بالذين لهم السبق في أي مجال من المجالات، فعلى سبيل المثال نرى ابن مالك في ألفيته بعد أن يشير الى تفوّقه علي ابن معط الذي سبقه في مجال النظم للقواعد الحفوية، يقوم بثناء ابن معط فأليك أبيات من ألفية ابن مالك الذي يشير فيها إلى هذا الموضوع:

قال محمد هو ابن مالك	أحمد ربي الله خير مالك
مصلياً على النبي المصطفى	وآله المستكملين الشرفا
وأستعين الله في ألفيته	مقاصد النحو بها محويه
تقرب الأقصى بلفظ موجز	وتبسط البذل بوعد منجز
وهو بسبق حائز تفضيلاً	مستوجب ثنائي الجميلاً

والله يقضي بهيات وافسرة لي وله في درجات الآخرة^(١).

اختطّ ابن السكيت في كتابه الأضداد لنفسه خطة واضحة، هي أن يورد المادة أولاً، ثمّ يعقبها بمعنيها، ثم يورد الأمثلة، و كان أحياناً أخرى لا يراعي هذه الخطة فيورد المادة، ثم أحد معيناً أو يستشهد له، ثم المعنى الآخر وشواهد، و كان يلتفت أحياناً الى مشتقات المتصلة بالأضداد، والمعاني الأخرى التي لا تدخل في مجال التضاد، و تنوّعت الشواهد عنده: بين القرآن والحديث والشعر و الأمثال.

إنّ ابن السكيت ذكر في كتابه الإبدال بابين ليسا من الإبدال في شيء هما «باب ما تزداد فيه الميم آخرًا» و ذكر فيه ثمان كلمات و «باب ما تزداد فيه النون» و ذكر فيه سبع كلمات، و كذلك ذكر ابن السكيت على عادة العلماء العربية شواهد على ما يذكره من وقوع الإبدال في الكلمة، و شواهد الكتاب و إن تنوّعت بين القرآن والحديث و الأمثال والشعر و الرجز إلا أنّ حصة الأسد فيها للشعر و الرجز فهي تربوا على المائة بينما لا يزيد عدد الآيات القرآنية المستشهد بها على ثلاث عشرة آية .

لم يرتب ابن السكيت مادة كتابه ترتيباً معيناً، فهو لم يرتب أبوابه حسب الحروف الأبجدية، و لا حسب مخارج الحروف، و لا حسب الأهمية، فهو في البابين الأولين يذكر ٣٥ كلمة و الثاني كذلك ٣٥

(١) ابن مالك، ١٣٦٣هـ.ق، ص ٥ .

كلمة، وفي الباب الثالث ١٣ كلمة وفي الباب الرابع ١١ الكلمة، والباب الخامس ٥ كلمات، وفي الباب السادس ٩ كلمات، وفي الباب الثاني والعشرين كلمتين وفي الباب الثالث والعشرين ١٢ كلمة... والخ .

أقوال العلماء عن ابن السكيت ومكانته العلمية

إنّ لابن السكيت الدورقي مكانة مرموقة بين العلماء والأدباء، وذلك بفضل تأليفاته اللغوية الخالدة التي بقيت ولم تزال يستفاد منه العلماء ويستندون به في قضاياهم اللغوية، فنرى كثير من العلماء أشادوا ذكره وذكر آثاره، فيما يلي نشير الى بعض تلك الأقوال التي نطق به المؤرخون والعلماء في حقّه.

قال أبوسهل بن زياد:

سمعت ثعلباً يقول: عدي بن زيد العبادي أمير المؤمنين في اللغة، وكان يقول قريباً من ذلك في ابن السكيت قلت: اصلاح المنطق كتاب نفيس مشكور في اللغة، قيل: كتاب اصلاح المنطق كتاب بلا خطبة، وكتاب أدب الكاتب خطبه بلا كتاب.

قال ثعلب:

لم يكن له نفاذ في النحو، وكان يتشيع^(١).

قال ابوالحسن الطوسي:

كنا في مجلس أبي الحسن اللحياني، وكان عازماً على أن يملئ نوداره ضعف ما أملئ، فقال يوماً: تقول العرب: «مثقل استعان بذقنه» فقام إليه ابن السكيت وهو حدث، فقال: يا أبا الحسن إنما هو: «مثقل استعان بدفيه» يريدون الجمل إذا نهض بجمله استعان بجنيبه، فقطعاً الإملاء. فلما كان المجلس الثاني أملئ فقال: تقول العرب «وهو جاري مكاشري» فقام له ابن السكيت فقال: أعزك الله وما معنى مكاشري إنما هو مكاسري، كسر بيتي الى كسر بيته قال: فقطع اللحياني الإملاء فما أملئ بعد ذلك شيئاً^(٢).

قال أبو عثمان المازني:

اجتمعت بابن السكيت عند محمد بن عبد الملك الزيات الوزير، فقال محمد بن عبد الملك: سل أبا يوسف عن مسألة، فكرهت ذلك وجعلت أتباطأ وأدافع مخافة أن أوحشه، لأنه كان لي صديقاً، فألح علي محمد بن عبد الملك وقال: لم لا تسأله فاجتهدت في اختيار مسألة سهلة لأقارب يعقوب، فقلت له ما وزن نكتل من الفعل من قول الله تعالى: ﴿فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَكَتَلُ﴾^(٣).

(١) الذهبي، ٢٠٠٦م، ص ٤٣٧.

(٢) ابن الجوزي، ١٩٩٢م، ص ١١.

(٣) يوسف/٦٣.

فقال لي: نفعل ، قلت ينبغي أن يكون ماضيه كتل، فقال: لا، ليس هذا وزنه إنما هو نفعل، فقلت له: نفعل كم حرف هو قال: خمسة أحرف، قلت: فنكتل كم حرفاً هو قال: أربعة حروف، فقلت: أيكون أربعة حروف بوزن خمسة أحرف فانقطع وخجل وسكت، فقال محمد بن عبد الملك: فإنما تأخذ كل شهر ألفي درهم على أنك لا تحسن وزن نكتل قال: فلما خرجنا قال لي يعقوب: يا أبا عثمان هل تدري ما صنعت؟ فقلت له: والله قد قاربتك جهدي، ومالي، في هذا ذنب؟ قلت: وذكر أبو الحسن ابن سيده هذه الحكاية في أول خطبة كتابه (المحكم في اللغة) لكنه قال: إن ذلك كان بين يدي المتوكل^(١).

قال ابن عساكر:

كان يعقوب بن السكيت يؤدّب مع أبيه بمدينة السلام في دار القنطرة صبيان العامة، حتى إحتاج الى الكسب، فجعل يتعلّم النحو. وحكي عن أبيه قد حج فطاف بالبيت وسعى، وسأل الله تعالى أن يعلم ابنه النحو فتعلم بالنحو واللغة، وجعل يختلف الى قوم من أهل القنطرة فأجروا له كل دفعة عشرة دراهم وأكثر حتى اختلف الى بشر وهارون ابني هارون، أخوين كانا يكتبان لمحمد بن عبدالله بن طاهر الخزاعي، فما زال يختلف إليهما وإلى أولادهما دهرًا، فاحتاج ابن طاهر الى رجل

(١) ابن خلكان ، ١٩٠٠م، ج٦، ص٣٩٧.

يعلم أولاده، وجعل ولده في حجر إبراهيم بن إسحاق المصعبي، فرتب يعقوب وجعل له رزقاً خمسمائة درهم، ثم جعلها ألف درهم^(١).

قال أبو العباس ثعلب:

كان ابن السكيت يتصرف في أنواع العلوم، وكان أبوه رجلاً صالحاً، وكان من أصحاب الكسائي حسن المعرفة بالعربية، وكان سبب قعود يعقوب للناس وقصدتهم إياه أنه عمل شعر أبي النجم العجلي وجرده فقال: ادفعه لي لأنسخه فقال: يا أبا العباس، حلفت بالطلاق، أنه لا يخرج من يدي، ولكنه بين يديك فأنسخه، واحضر يوم الخميس، فلما وصلت إليه عرف بي، فحضر بحضوري قوم، ثم انتشر ذلك فحضر الناس وقال ثعلب أيضاً أجمع أصحابنا أنه لم يكن بعد ابن الأعرابي أعلم باللغة من ابن السكيت^(٢).

(١) المصدر السابق، ج٦، ص٣٩٧.

(٢) المصدر السابق، ج٦، ص٣٩٨.



قائمة المصادر والمراجع

القرآن الكريم

- ١ - ابراهيم الصالح، صبحي: فقه اللغة، ١٩٦٠م، دارالعلم للملادين، بيروت.
- ٢ - ابن الجوزي، عبدالرحمن علي: المنتظم، ١٩٩٢م، حيدرآباد دكن، بيروت.
- ٣ - ابن السكيت، يعقوب بن اسحاق، اصلاح المنطق، ٢٠٠٢م المحقق: مرعب، محمد، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
- ٤ - ابن السكيت، يعقوب بن إسحاق: الإبدال، ١٣٧٠ هـ. ش، ط ٢، مؤسسة فرهنگي آيات، جامعة شهيد شمران، اهواز.
- ٥ - ابن خلكان، أحمد بن محمد: وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان، ١٩٠٠م، المحقق: احسان عباس، دارصادر، بيروت
- ٦ - ابن مالك، محمد بن عبدالله: الفية ابن مالك، ١٣٦٣ هـ. ش، ناصر خسرو، طهران.
- ٧ - امين، محسن: أعيان الشيعة، ١٩٨٣م، المحقق، امين، حسن، بيروت
- ٨ - الحموي، ياقوت: معجم البلدان، ١٩٩٠م، دار الكتاب العلمية، بيروت.

- ٩ - الذهبي، شمس الدين: سير أعلام النبلاء، ٢٠٠٦م، دارالحديث، القاهرة.
- ١٠ - الرحلة المكية، مجلة الموسم، العدد الأول، السنة الأولى ١٤٠٩ هـ.ش.
- ١١ - الزركلي، خير الدين، الأعلام: ٢٠٠٢م، دارالعلم للملادين بيروت.
- ١٢ - السيوطي، جلال الدين: المزهري في اللغة وأنواعها، ١٩٩٨م، المحقق، علي منصور، فؤاد، دارالكتب العلمية، بيروت.
- ١٣ - السيوطي، جلال الدين: بغية الوعاة، لا، ت، المحقق، أبو الفضل إبراهيم، محمد، المكتبة العصرية، لبنان.

ابن سکیت الدورقی الاهوازی شهید الولاية عبدالکاظم علي نجاد

Ibn al-sikkit al-Dawraqi al-Ahwazi, the Martyred
for the Sake of Loyalty to the Ahl al-Bayt (a')

Authur: Abdolkazem Alinejad



عبدالکاظم علی نژاد فرزند عبدالرحمن متولد ۱۰ آذر ۱۳۳۰ شمسی در سوسنگرد است. وی در ۱۲ سالگی پدرش را از دست داد، و پس از آن به خرمشهر مهاجرت نمود. تحصیلات ابتدایی را در سوسنگرد و متوسطه را در خرمشهر طی کرده، مدرک فوق دیپلم علوم انسانی را از دانشسرای راهنمایی اهواز اخذ کرد.

در سال ۱۳۶۴ شمسی موفق به دریافت مدرک کارشناسی تاریخ از دانشگاه تربیت معلم تهران شد و همچنین دوره کارشناسی ارشد در رشته تاریخ ایران اسلامی را در دانشگاه شهید چمران اهواز طی کرد.

وی دارای ده‌ها مقاله در نشریات استانی و کشوری است و از سال ۱۳۶۴ تحقیقات خود را در زمینه شناسایی تاریخ، فرهنگ، تمدن و شخصیت‌های خوزستان متمرکز کرده است. تألیفات وی علاوه بر کتاب ابن سکیت، کتاب «آشنایی با انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و عملکرد آن در خوزستان» است.

او عضو انجمن آثار و مفاخر فرهنگی کشور و سالها مسئولیت این انجمن در استان خوزستان را عهده دار بود.

وی در برگزاری بسیاری از کنگره‌های علمی ملی و بین‌المللی به عنوان دبیر اجرایی، عضو هیئت علمی و ... مشارکت داشته و اکنون معاون پژوهش و برنامه ریزی شبکه ماهواره ای «قناة الأهواز» است.

بزرگترین افتخار مؤلف، پیشه معلمی است که بیش از ۳۵ سال ادامه داشت.